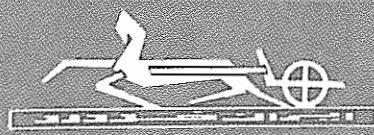


زنگنه

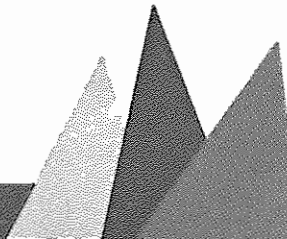
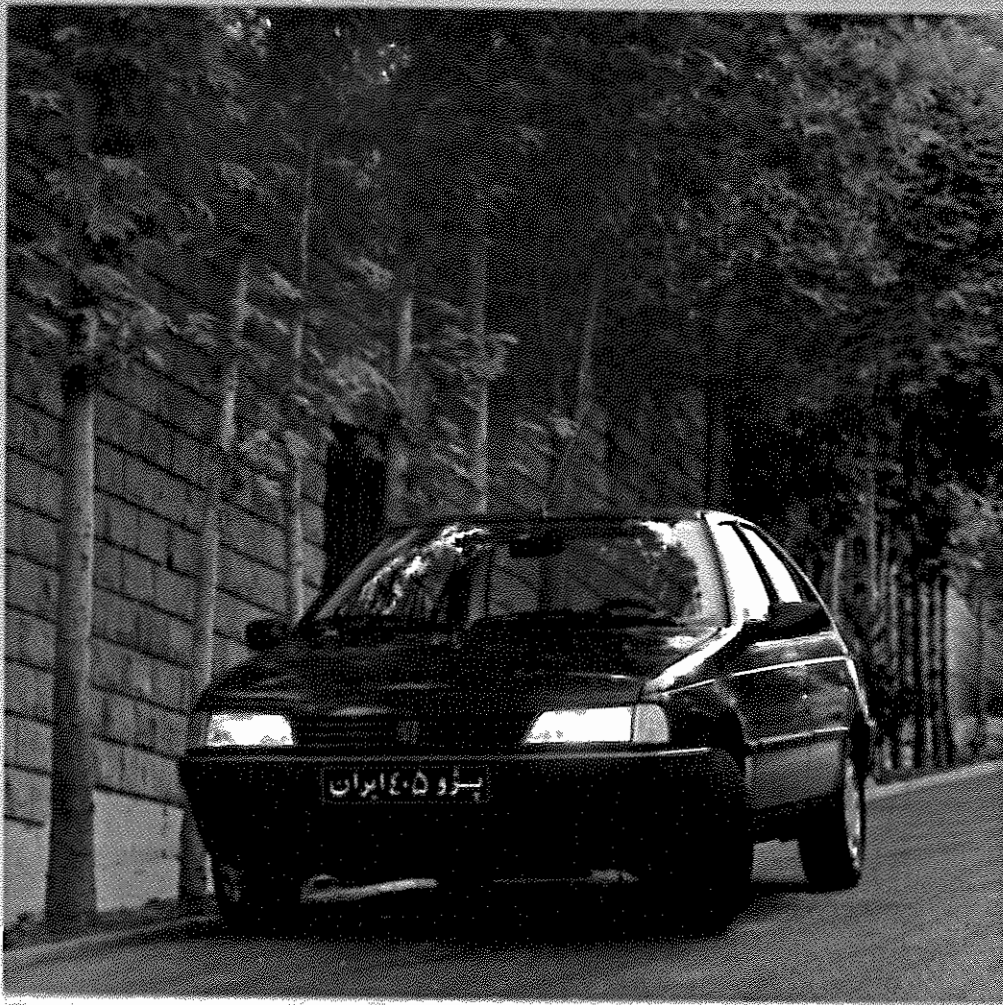
سال اول ● شهریور و مهرماه ۷۱ ● بها ۵۰ تومان

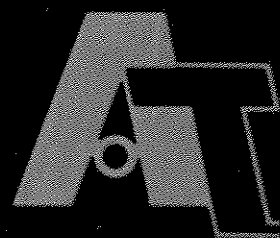


● از دست و زبان که برآید؟ ترجمه زهره زاهدی ● خانواده از عصر شکار تا دنیای فراصنعتی: احمد فرید ● خبرهای



غرفه ایران خودرو
هجد همين نمايشگاه بين المللى تهران
۱۰ تا ۲۰ مهر ۱۳۷۱





آریاتور

ARYA TOUR

نامی آشنا در صنعت توریسم و جهانگردی



نشانی: خیابان صادقات البی، ویلا شماره 1.5.1.3 تلفن: ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۲، ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۳، ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۴، ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۵، ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۶، ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۷، ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۸، ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۹، ۰۲۱۲۶۱۷۱۲۱۳۷۸-۱۰

برنامه سینما عصر جدید

تلفن رزرو ۶۵۲۵۵۰



کارگردان
جان بری

نویسندگان
سام وائرسون
آکساندر پوتاپوف

اسپیرزمین

رنگی محصول آمریکا ۱۹۹۱

زنان

سال اول - شماره ۷ - شهریور و مهرماه ۷۱

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

اندیشه	۲	از دست و زبان که برآید؟: اوژنیا پرایس، ترجمه زهره زاهدی	صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول: شهلا شرکت طراح گرافیک: کورش پارسا نژاد طرح‌های این شماره: باسم الرسام لیتوگرافی: نیما چاپ متن: سازمان ۱۲۸
گزارش و	۶	نگارش شرح حال زنان: محمدعلی مهدوی راد	
	۸	دختر بچه‌های بدبخت‌گون! شانتی گوش، ترجمه الهام صادقی	
	۱۲	این بزرگترهای آتش افروز: گزارش یونسف، ترجمه زهرا کمالی	
	۱۴	خبر	
در خانه	۱۸	چگونه اصول را بیابیم؟: مهندس فرشته بهار	روی جلد: اثر لیلی شرکت
	۲۱	نقشی زیبا بر سفره:	
	۲۳	نوشتنیها: سرد، گرم: ترجمه حورا اخلاقی	
حقوق	۲۵	داوری زن در اختلافات خانوادگی: مینا یادگار آزادی	
ادبیات	۳۰	گلبرگهای پلاسیده: رویا شاپوریان	
	۳۹	همیشگی همیشه‌ها: غلامرضا خاکی	
	۶۰	یک تکه یاقوت شیشه‌ای: نیدین گوردیمر، ترجمه مزده دقیقی	
	۵۵	شعر: ترجمه زهره زاهدی	
	۳۳	جدول:	
هنر	۴۲	نمایشگاه آثار سفالگران در موزه هنرهای معاصر	
علم	۳۴	خبرهای نکان‌دهنده در باره ماموگرافی: مارلین کگن، ترجمه مهشید ابوالفتحی	
	۴۵	چرا ورزش نمی‌کنید؟! کیانوش شریفی آذر	
	۵۰	خانواده از عصر شکار تا دنیای فراصنعتی: احمد فرید	
	۵۶	به اندوه مجال دهید تا بگذرد: آن کیبیر استرن، ترجمه نزهت صباح‌نژاد	صندوق پستی: ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ تلفن: ۸۳۶۴۹۸

License Holder & Editorial Director:
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language journal published monthly. Each issue contains articles and reports related to the women's problems.

زنان در زمینه فعالیت‌های فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.

ناشکری در چهره‌های قلب انسان را می‌بندد. قلبهای شاکر همیشه باز و پذیرا هستند، دل‌هایی هستند که نور الهی به آنها می‌تابد. حتی خداوند هم نمی‌تواند رحمت خود را به دل‌های بسته برساند. در کتابهای آسمانی آمده است که باید به خاطر همه چیز خدا را شکر کنیم. اما آیا ممکن است؟ آیا برای ما امکان دارد که به خاطر دلی که شکسته، شکر کنیم؟ به خاطر مرگ عزیزی سیاسگزار باشیم؟، برای به دست آوردن فرصتی که بتوانیم سپر بلا شویم، شاکر باشیم؟

هرگاه به ناشکری افراد فکر می‌کنم، همیشه آن واقعه دل‌آزار به یاد می‌آید. چند سال پیش، در منزل خانمی که مسئول کلیسای محل سخنرانی من بود، مهمان بودم. آن زن عمیقاً دچار مشکل بود. همان لحظه که در فرودگاه دیدمش، متوجه این موضوع شدم. پس از چند ساعت اقامت در خانه او، علت حداقل بخشی از حالت‌های بسیار عصبی‌اش را دریافتم: رابطه میان او و شوهرش.

هر دو سعی می‌کردند به من خوش بگذرد و نسبت به من بسیار متواضع بودند، اما آرامش خانه زیبای روستایشان دایماً با

اعتراضها و اصطکاک‌هایشان به هم می‌ریخت. سه کودک خردسالشان اغلب غیرقابل کنترل بودند. تازه در اطاقم مستقر شده و مشغول مطالعه بودم که شنیدم کسی از در جلویی ساختمان وارد شد. زنی دیگر بود. سعی کردم مکالمات پرتنش آنها را نشنیده بگیرم، اما کار به جایی رسید که دیگر نشنیدنش امکان‌پذیر نبود. «اوژنیا پرایس مهمان من است و اجازه نمی‌دهم تا وقتی اینجاست در دسر درست کنی.» میزبان من بی‌آن که حواسش باشد که صدایش را پایین بیاورد، با کلماتی سریع و محکم با زن دیگر گفتگو می‌کرد.

مکالمه خشمناک میان آن دو ناگهان متوقف شد و صدای قدم‌های سریع زنی را شنیدم که از مقابل اطاقم عبور کرد. در دیگری در راهروی پائین با شدت باز و بسته شد و دیگر جز سروصدای کارکردن میزبانم در آشپزخانه صدایی شنیده نمی‌شد. زن دیگر هر کس که بود، کمکی به او نکرد. نیازی به گفتن نیست که احساس ناخوشایندی به من دست داد. پیش از سخنرانی صبح فردا، برنامه دیگری نداشتم و لذا همان لحظه تصمیم گرفتم، در صورت امکان تمام شب را در اطاقم بگذرانم. شام در فضایی سنگین و شکنجه‌آور

صرف می‌شد. خوشبختانه بچه‌ها را برای صرف شام به خانه همسایه فرستاده بودند. به این ترتیب محیط آرام‌تر بود اما خلدنگ کلمات آزاردهنده از جانب زن به شوهر، مادر زن به داماد، شوهر به زن، مادر به دختر، و دختر به مادر، پرتاب می‌شد. بله، زنی که پیش از شام صدای گفتگوش را با میزبان خانه شنیده بودم، مادرش بود که برای دیداری چندروزه به خانه‌شان آمده بود.

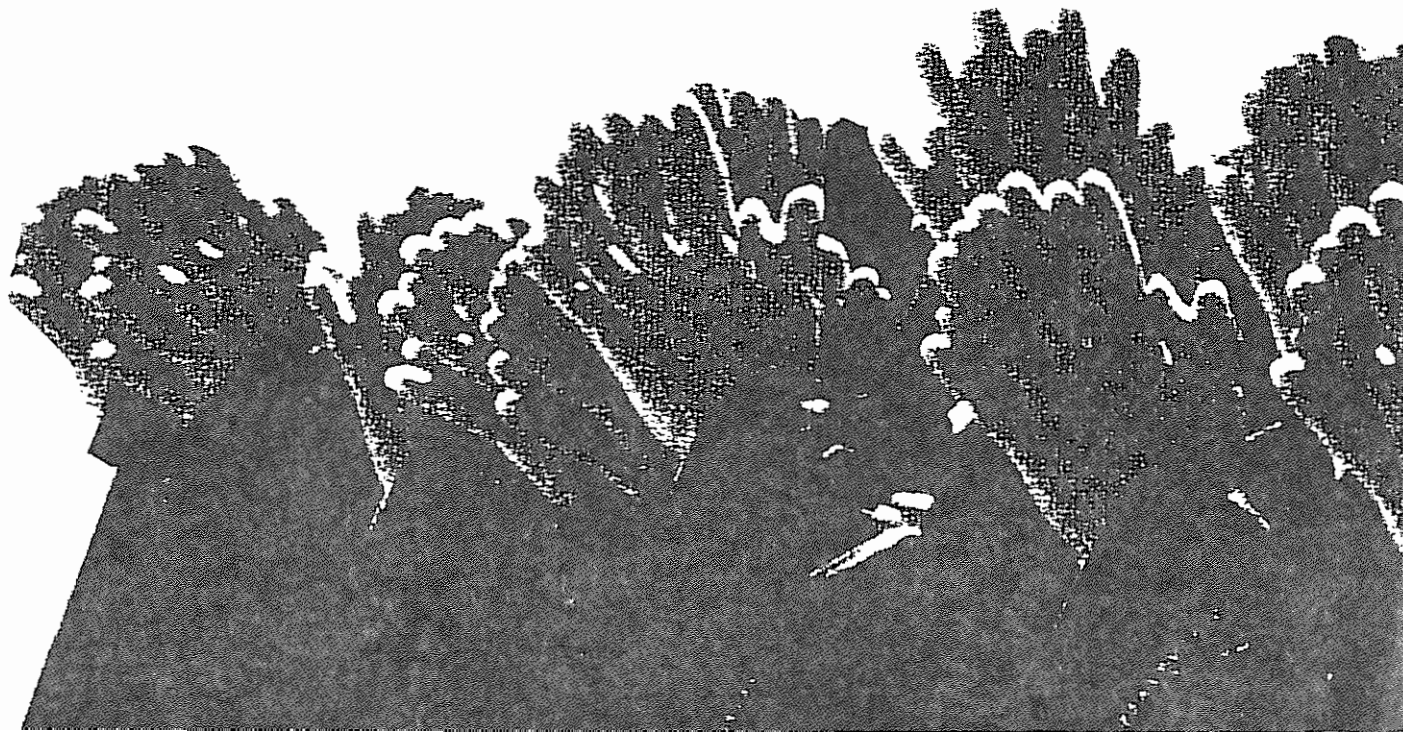
آنها با تسمه‌های ساختمانی به من احترام می‌گذاشتند در حالی که همچنان مشغول پرتاب خلدنگ‌ها به سوی یکدیگر بودند. گویی می‌خواستند بگویند: «ما با هم شوخی می‌کنیم.» اما شوخی نمی‌کردند.

بعد از شام به آشپزخانه رفتم و خواستم در شستن ظرف‌ها به میزبانم کمک کنم. خلق او هم به اندازه آن دو نفر دیگر، تنگ بود. اما به هر طریق مرا متأثر می‌کرد. البته پیشنهاد و کمک مرا با سردی رد کرد.

«ممکن نیست بگذارم شما کار کنید، به هر حال من برای همین اینجا هستم... ظرفشویی!»

چند لحظه همان جا ایستادم و به او لبخند زدم.

«همین است که می‌گویم. در اینجا من به درد کار دیگری نمی‌خورم!» سپس کوشید



از دست و زبان که برآید؟

اوژنیا پرایس
ترجمه زهره زاهدی

ریخت. مادر اکنون داد می‌زد و کنترلش را از دست داده بود. فوران خشم غریبی بود. «هیچ کس مرا نمی‌خواهد و قدم را نمی‌داند. آیا این مزد مادری است که همه زندگیش را فدا کرده تا دخترش بتواند همه چیز داشته باشد؟ من فقط به درد این می‌خورم که سپر بلای این دو نفر باشم.»

خطاب به من حرف می‌زد و چهره سرخ شده‌اش از اشک خیس شده بود «فقط سپر بلای این دو نفرم. وقتی اینجا نیستم، دعوای این دو نفر، آن هم جلوی بچه‌ها، به قدر کافی زشت است، آیا نباید وقتی من اینجا می‌آیم، در مقابل من مثل دو نفر انسان متمدن رفتار کنند؟ من نمی‌فهمم، واقعاً نمی‌فهمم!»

زن مستر در حالی که از شدت دلسوزی بر خود مچاله شده بود از آشپزخانه بیرون دوید و صدای پایش از پله‌های زیرزمین شنیده شد. گریه‌های عصیانش تا مدتها پس از به هم خوردن در جلوی ساختمان پشت سر شوهر در مانده، همچنان ادامه داشت. شوهر راهی جز بیرون رفتن از خانه به نظرش نرسیده بود. من هم دلم می‌خواست آنجا را ترک کنم، اما جایی نداشتم که بروم. قرار بود فردای آن روز در باره «شکر» صحبت کنم. واضح است که مادر برای شنیدن سخنرانیم نیامد. او خود را به مریضی زده بود. اما خوشبختانه

خوب تربیت نکرده‌ام، اینکه ما نباید به این شهر کوچک و دورافتاده بچسبیم، و... و... و، به تنگ آمده‌ام. خسته شده‌ام از بس شنیدم که او چقدر از خود گذشتگی به خرج می‌دهد که وقت باارزشش را تلف می‌کند تا به این شهر روستایی بیاید و در نگهداری از بچه‌ها به من کمک کند و تازه می‌گوید که ما هم او را نمی‌خواهیم! دلم می‌خواهد وقتی می‌آید از دیدنش خوشحال بشوم، اما چه طور ممکن است. من و شوهرم به قدر کافی با هم مشکل داریم و نیازی نیست که او هم بیاید و به مشکلاتمان دامن بزند.»

«که اینطور!»

هر دو به پشت سر نگاه کردیم و خشمگین، یکه خوردیم. مادر در آستانه در ایستاده بود.

«این همه راه از لوس آنجلس می‌کویم و به این شهر خراب‌شده می‌آیم، این هم مزد دستم! خانم پرایس شما حرفهای او را شنیدید، حرفهای مرا هم بشنوید. در تمام سالهایی که به اینجا آمده‌ام حتی یک بار کسی سعی نکرده است اسباب آسایش مرا فراهم کند. حتی دلشان نمی‌خواهد که بیایم، مرا نمی‌خواهند، می‌فهمید؟ در خانه تنها دخترم، مرا نمی‌خواهند.» صدایش دم به دم بلندتر می‌شد. میزبانم پشت به ما کرد و اشک

تبسم کند: «خواهش می‌کنم به اطاق پذیرایی بروید و با مادر و شوهرم صحبت کنید. با دلسوزی به او گفتم: «اگر نازاحت نمی‌شوید، من آمده‌ام تا کنار شما باشم.» چیزی نمانده بود که اشکهایش سرازیر شود «واقعاً؟»

«بله، واقعاً»

حوله‌ای به دستم داد و مشغول کار شدیم.

به حکم غریزه صدایم را پائین آوردم: «مادرتان به طور منظم به اینجا می‌آید؟» نگاهم کرد، انگار خلاص شده بود: «زیادی منظم! سالی یک بار. ولی این دفعه اضافه بر برنامه است. شوهرم فردا به مأموریت اداری می‌رود، و او آمده تا در نگهداری از بچه‌ها کمک کند.» لبخندی اجباری زد و آن‌گاه دست از شستن ظرفها کشید، به طرفم خم شد و به نجوا گفت: «امیدوارم ما را ببخشید. ما سر میز شام رفتار بسیار ناخوشایندی داشتیم. ما همیشه همین طور هستیم. وقتی مادرم اینجا نیست، به قدر کافی همه چیز بد هست، وقتی که می‌آید دیگر بداندردتر می‌شود. من مادرم را دوست دارم - این طور گمان می‌کنم - اما دیگر از شنیدن اینکه بهتر بود زن یک نفر دیگر می‌شدم، جانم به لبم رسیده است. از شنیدن اینکه بچه‌ها را

اگر خدا آن قدر نسبت به ما کریم است که ما را در نعمتها غرق کرده، پس شاید در بیان وضعیتی که ما را قابل ترحم می‌نمایاند، مبالغه می‌کنیم!؟

دل ناشکر، کور است، تا شاکر نشود، نعمتها را نخواهد دید.

میزبانم آمد و کم‌کم مسئله را درک کرد. مادر هم اگر آن قدر سرسختی به خرج نمی‌داد، می‌توانست حتی در آن سن و پس از یک عمر احساس بدبختی، درک کند.

او هم می‌توانست مانند دخترش، و مانند من و شما، اگر می‌خواست درک کند که دلسوزی بر خود، احساس گم‌گشتگی، حقارت، خلق تنگی، و حتی بی‌تفاوتی نتایج مستقیم ناشکری هستند.

اگر از اینکه می‌تواند سپر بلای این دو نفر باشد شاکر بود، به قضیه طور دیگری نگاه می‌کرد.

ناشکری در چهره‌های قلب انسان را می‌بندد. قلبهای شاکر همیشه باز و پذیرا هستند، دل‌هایی هستند که نور الهی به آنها می‌تابد. حتی خداوند هم نمی‌تواند رحمت خود را به دل‌های بسته برساند. در کتابهای آسمانی آمده است که باید به خاطر همه چیز خدا را شکر کنیم. اما آیا ممکن است؟ آیا برای ما امکان دارد که به خاطر دلی که شکسته، شکر کنیم؟ به خاطر مرگ عزیزی سپاسگزار باشیم؟ برای به دست آوردن فرصتی که بتوانیم سپر بلا شویم، شاکر باشیم؟ اگر طرز برخورد شاکرانه را در خود پرورده باشیم، بله، امکان دارد. اگر در مقابل سفره رنگین خوراکیها بنشینیم و تنها زبانی بگوئیم شکر، خیر. اگر صرفاً به امکان مذهبی برویم ولی هرگز حتی پنج دقیقه را به راز و نیاز در خلوت با او، اختصاص نداده باشیم، خیر.

اگر پول زیادی صرف امور خیریه بکنیم، چرا که کار خوبی است و تازه جبران هم خواهد شد!، اما حاضر نباشیم به شکرانه این

همه نعمتی که داریم، با خوشرویی و مهربانی خود را وقف تسلی نیازمندی کنیم، خیر. توقع این که ناگهان بتوانیم از محسنات دل‌های شاکر سود ببریم، کاملاً غیرمعقول است. ما نیازمند آن هستیم که شاکر بودن را خود‌جا بیندازیم و در آن صورت همه چیز می‌تواند دگرگون شود. هرگز به ذهنم خطور نکرده بود به خاطر آب گرم فراوانی که در خانه دارم خدا را شکر کنم، تا اینکه یک روز مخزن سوختم از کار افتاد. اکنون هر روز که حمام می‌کنم، احساس تازگی بیشتری دارم، چون عادت شکر به خاطر آب گرم را در خود جا انداخته‌ام. سعی نمی‌کنم جمله درستی بسازم و بگویم: «خدایا به خاطر آب گرمی که به من دادی از تو سپاسگزارم»، آب گرم خودش به یادم می‌آورد که: «شکر»

اگر نسبت به مقوله «توجه به او» علاقه‌مند نبودم، این تغییر در من به وجود نمی‌آمد. خود شما، تا چه حد توجه دارید؟ آیا در حال فکر کردن به دهها مطلب مختلف، حمام می‌کنید؟ آیا هنگام آماده کردن صبحانه برای کودکانتان، فکرتان مشغول جلسه بعد از ظهر است؟ اگر به لحظه‌ای که می‌گذرد توجه نکنیم و نعمتهای کوچک نهفته در آن را نبینیم، نمی‌توانیم عادت شکرگزاری را در خود ایجاد کنیم. آخرین باری که به شوهرتان نگاه کردید و حقیقتاً متوجه حضور او شدید، کی بود؟ آخرین باری که توجه کردید او به شما تعلق دارد، دوستان دارد، و شما با هم هستید، کی بود؟

مادر حساسی که سخن خود را با شرح ماجرای او آغاز کردیم، در واقع تحت تأثیر

دلسوزی بر خود، در حال از هم‌پاشیدن بود. هر سه آنها به حال خودشان تأسّف می‌خورند. هر سه احساس حقارت می‌کردند. هیچ یک از آنها تصور نمی‌کرد که دیگری به او نیازمند است. هر چند مادر بیش از همه قیل و قال می‌کرد، اما هر سه دچار احساس خودکم‌بینی بودند. شروع شاکر بودن به درگاه خداوند به خاطر سلامتی، غذا و محبتی که به ما عطا کرده است، احساس حقارت ما را تخفیف خواهد داد. اگر او آن قدر نسبت به ما کریم است که این همه نعمت به ما داده است، پس شاید در بیان وضعیتی که ما را قابل ترحم می‌نمایاند، مبالغه می‌کنیم. دل ناشکر، کور است؛ تا شاکر نشود، نعمتها را نخواهد دید.

هنگام اجرای سرود در کلیسا، خانم کاترین فریر، یکی از زیباترین صداهای بم را در گروه گر داشت. خانم فریر در جوانی با ابتلا به سرطان درگذشت. از روی تخت بیمارستان به دوستی نوشته بود: «اینجا روی تختم نشسته‌ام و نعمتهایی را که به من ارزانی شده، می‌شمارم!»

آیا احساس تضعیف‌کننده گم‌گشتگی را می‌شود با شکرگزاری، از میان برد؟ البته که می‌شود. سال گذشته مادر خودم ثابت کرد که می‌شود.

پس از فوت پدرم، مادر، خانه بزرگ و قدیمی را که سالها همه با هم و با سعادت در آن زندگی کرده بودیم فروخت. پس از مشورت‌های لازم تصمیم گرفت با تمام پولی که در اختیار داشت خانه‌ای بزرگ و کلنگی بخرد و بعد با مشارکت یک شرکت خانه‌سازی، در زمین آن آپارتمانهای کوچکی



بسازد که در یکی از آنها زندگی کند و باقی را اجاره دهد. زمین از او، ساختمان از شرکت خانه‌سازی. او بسیار خوشحال بود و حتی به من گفت که لازم نیست نگران اسباب‌کشی او باشم، چون آن قدر از تصور آپارتمانهای جدید به هیجان آمده که از فروش خانه قدیمی ناراحت نیست. اما وقتی کار به مرحله عمل رسید، بازرس شهرداری به دلایل خاص منطقه‌ای به او اجازه ساخت آپارتمانهای جدید را نداد.

مادر، درمانده بود. خانه قدیمی فروخته شده بود. همه پول خود را صرف خرید این خانه بزرگ و کلنگی کرده بود. ما هم که بخش عمده پول خود را صرف بیماری درازمدت پدر کرده بودیم، پول زیادی نداشتیم که در اختیارش بگذاریم. و روز اسباب‌کشی به کابوسی مبدل شده بود. مادر به دام دلسوزی بر خود گرفتار شد. همه ثروت او صرف خرید خانه‌ای که عملاً به دردش نمی‌خورد و تنها چهار اطاق از ۱۲ اطاق آن قابل اجاره بود که تازه آن هم باید تعمیر و مرمت می‌شد. واضح است که به حال خودش تأسف می‌خورد. واضح است که احساس گم‌گشتگی می‌کرد. حتی از خرید خانه در مجموع، احساس گناه می‌کرد.

یک سال می‌گذرد و او هنوز در همان خانه کلنگی زندگی می‌کند. درآمدی که از اجاره آن چهار اطاق به دست می‌آورد، کفاف مخارج زندگی را نمی‌دهد. فروش خانه کار ساده‌ای نیست. چه کسی حاضر است به همان گرفتاری دچار شود؟ کریسمس سال گذشته شاهد بودم که مادرم خانه را با نور و دعا برای آن کسی که

سالروز تولدش بود، پر کرد. صبح روز ورودم به من گفت: «عزیزم بیا همه چراغها و شمعهای این خانه را روشن کنیم، او به دنیا آمده است، و ما برای برپایی جشن دلیل داریم!»

مشکل او حل نشده است، در شرف حل شدن هم نیست. ولی اضطراب، دلسوزی بر خود، و احساس گم‌گشتگی‌اش چه شد؟ اوایل، درست مثل این بود که پدر از نو مرده باشد. هرچند سعی می‌کرد مرا از گرفتاریهایش دور نگه دارد، من هم همه فشارها را احساس می‌کردم. چه اتفاقی افتاد؟ به خاطر آورد که باید شاکر بماند. باید آرام آرام شروع می‌کرد. اما به هر حال شروع کرد. این روزها قلبش مملو از سپاسگزاری است و بی‌تفاوتی ذاتی او نسبت به مشکلات دیگران، به توجه و دلسوزی مادرانه نسبت به رنج دیگران مبدل شده است. تا آن جا که به مشکلات زندگیش مربوط می‌شود هیچ چیز سرو سامان نگرفته است، این خود اوست که سروسامان گرفته است. مادر من هم مانند مادر داستان اول، برای خلق‌تنگی، به قدر کافی دلیل داشت. سایه‌های کم‌رنگ بدخلقی می‌آمد و می‌رفت. اما همچنان که شکرگزاری در وجودش تقویت می‌شد، خلق‌تنگی رنگ می‌باخت. این یک قانون روحی است. قانونی که می‌توان به آن اتکا کرد. اما قانون، تا زمانی که به کارش نبرده‌ایم، ارزشی نخواهد داشت.

از صمیم قلب اعتقاد دارم که اگر آن زن عصبی و بدبخت که از پله‌های زیرزمین خانه دخترش پائین دوید، می‌توانست دریچه‌های

دلش را با شکرگزاری، ولو برای یک نعمت کوچک باز کند، نجات می‌یافت.

ناشکری، تمامی شخصیت او را درهم پیچیده بود. مسلم است که احساس گم‌گشتگی، بی‌ارزشی و حقارت و بی‌تفاوتی از جانب دیگران می‌کرد. مسلم است که به حال خودش تأسف می‌خورد. در شرایط قابل ترحمی به سر می‌برد و با تمام نیرو به این شرایط قابل ترحم چسبیده بود.

هم‌اکنون که مشغول خواندن این صفحه هستید، قلبتان تا چه حد سپاسگزار است؟ اگر زندگیتان خوب است، اگر همه چیز به خوبی می‌گذرد و اگر سفره‌تان خالی نیست و با این حال شاکر نیستید باید احساس گناه کنید. لازم نیست وقتی را صرف شکرگزاری کنید. اگر جام زندگی به کامتان شیرین است، آن را از سر نیک‌بینی بنوشید و شاکر باشید. اگر جامتان نیمه‌خالی یا به کامتان تلخ است، باز هم آن را از سر نیک‌بینی بنوشید. نیک‌بینی همواره و در تمام شرایط قابل اجراست و برکت می‌آورد.

دلی که همیشه رو به سوی خدا باز است، دلی است که چه در تیره‌روزی و چه در سعادت شاکر است. خوشبختی یا بدبختی در آن اثر نمی‌گذارد. کلید استواری زندگی انسانها، در اینجا، در شرایط شکر مدام درونی نهفته است.

شکرگزاری، شاید شرایط کلی مشکل شما را تغییر ندهد، چنانچه مشکل مادر مرا هم تغییر نداد، اما خود او را متحول کرد. او اکنون با آرامش و وقار با مشکلاتش سر می‌کند. شما چطور؟

نعمتهای کوچک نهفته را در لحظه‌هایی که می‌گذرد ببینیم تا عادت شکرگزاری را در خود ایجاد کنیم، راستی آخرین باری که متوجه شوهرتان شدید و اینکه او دوستان دارد و در کنار هم هستید، کی بود؟

شکرگزاری شاید شرایط کلی مشکل شما را تغییر ندهد، اما شما را متحول می‌کند.

شرح حال نگاری از جمله دانشهای گرانقدر و کارآمد فرهنگ بشری است. ثبت و ضبط احوال و چگونگی زندگی انسانها، حوادث و فراز و نشیبهای حیات بشری سابقه‌ای دیرینه دارد و نقش آن در تربیت نسلها انکارناپذیر است. در فرهنگ اسلامی نیز نگارش شرح حال و وقایع زندگی ملتها، خاندانها، افراد و... از اولین آثار است که نوشته و تدوین شده است.

بررسی سیر تحول و تطور نگارش زندگینامه‌ها در محدوده این نوشته نیست و فرصتی فراخ و بحثی گسترده می‌طلبد، اما این نکته ضروری است که گویا کهنترین کتاب در این زمینه کتاب «تسمیه من شهد مع علی علیه السلام حروریه...»، نگاشته عیبدالله بن ابی‌رافع (م حدود ۸۰ ق) یار وفادار علی است.

با افزایش نگارش کتابها و تدوین آثار و بالندگی شیوه‌های نگارش در سده‌های اخیر، شرح حال‌نگاریها نیز تنوع فراوانی یافته است.

شرح حال زنان نامدار از همان آغاز مورد نظر نویسندگان این آثار بوده و به گونه‌های مختلفی ارائه شده است:

۱) برخی از نویسندگان، شرح حال زنان را در کنار گزارش زندگی مردان آورده‌اند، مانند ابن خلکان که کتابش «وفیات الاعیان» را بر اساس حرف نخست نام افراد تنظیم کرده و زندگینامه زنان را نیز با توجه به همین شیوه ذکر کرده است. شرح حال‌نگاریهای

متعددی بدین شیوه نگارش شده است.

۲) برخی از نویسندگان، شرح حال زنان را در بخشی جداگانه و غالباً در پایان آورده‌اند. دیرینه‌ترین کتاب از این نوع «الطبقات اللکبری»، ابن سعد زهری است. که یک جلد آن به شرح زندگی زنان صحابه اختصاص دارد.

۳) برخی دیگر شرح حال زنانی را که ویژگی مشترکی دارند، گرد آورده‌اند. این گونه نوشته‌ها نیز پیشینه‌ای کهن دارد، مانند:

«اشعار النساء»: محمدبن عمران مرزبانی که زندگینامه زنان شاعر، همراه با نمونه‌هایی از شعرهای آنان است، و کتاب «من روی من نساء آل ابی‌طالب»: ابوالحسن علی بن محمد حداد عسکری، معروف به ابن زیدویه، شرح زندگینامه زنانی از خاندان ابوطالب است که از ایشان حدیث نقل شده است. و «اخبار زینبیات» که زندگینامه کسانی است که نامشان زینب بوده است.

۴) و بالاخره نویسندگانی نیز بدون در نظر گرفتن طبقه خاصی، کتابهای ویژه شرح حال زنان نوشته‌اند. از جمله این کتابها، «الدر المنثور فی طبقات ربات‌الخدور» است به قلم زینب فواز، بانوی دانشمند و شرح حال‌نویس لبنانی تبار مصری است. اثر وی را باید از جمله معتبرترین کتابهای زندگینامه زنان در جهان اسلام شمرد. او کتاب را با شرح حال «آمنه بنت وهب» آغاز می‌کند و با زندگینامه «ولاده» دختر شاعر و ادیب مستکنی، خلیفه اموی اندلس، پایان می‌دهد. فواز در گزارش زندگینامه‌ها

از جهان اسلام فراتر می‌رود و شرح حال بسیاری از زنان نامدار اروپایی و... را نیز مطرح می‌کند.

در میان آثار فارسی از جمله کهنترین اثر ویژه زنان، باید از کتاب «جواهرالعجایب» نوشته سلطان محمد فخری‌بن محمد امیر امیری هروی یاد کرد که زندگینامه ۲۵ زن شاعر است، به ترتیب تاریخ زندگی آنان. «خیرات حسان» محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه نیز که در سه جلد تدوین شده است و زندگینامه زنان نامدار مسلمان و غیرمسلمان از ایرانی، ترک، هندی و حبشی است که به ترتیب حروف الفبا از «آمنه بنت وهب» آغاز می‌شود و با «یهب الله الحبشیه» به فرجام می‌رسد.

کتاب پنج‌جلدی «ریاحین الشریعه» به قلم مرحوم ذبیح‌الله محلاتی نیز شرح حال زنان است. مؤلف در صفحه‌عنوانی نوشته است: «در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه».

کتاب وی در مجموع کتاب کم‌ارزش و غیرقابل استنادی است زیرا برخی در این کتاب یاد شده‌اند که شیعه نیستند و برخی علاوه بر این که عالم نیستند، به هیچ روی شایستگی یادکردن ندارند. آثار دیگر در این زمینه عبارتند از: «حدیقه عشرت» نوشته کاپر شادسندیلور، «دختر عصمت» نوشته حافظ عبدالله بلگرامی، «از رابعه تا پروین»، نوشته کشاورز صدر و...

بررسی کلی آثار منتشرشده در این زمینه نشان می‌دهد که شرح حال‌نگاری زندگی زنان که گاه بسیار برجسته و حساس نیز بوده

نگارش شرح حال زنان

محمدعلی مهدوی راد

است - به گونه‌ای شایسته و بایسته انجام نشده است و مجموعه آثاری که به این مهم پرداخته، بسیار اندک است. از این روی انتخاب موضوع زنان برجسته شیعی برای تحقیق، از سوی دانشمند سختکوش «محمد حسون» و همسر فاضلش «ام شکور» ستودنی است. تهیه و تنظیم این اثر با پیشنهاد همسر «محمد حسون» شروع می‌شود و با همت و همکاری وی نیز ادامه می‌یابد. گستره زمانی پژوهش از آغاز تاریخ اسلام تا زمان حاضر است و از نظر محدوده اعتقادی تنها زنان دانشمند و چهره‌های برجسته شیعی را دربر می‌گیرد. مؤلفان ابتدا هرآنچه را در این زمینه در منابع موجود یافته‌اند، ثبت کرده‌اند و آنگاه اطلاعات و آگاهی‌های به دست آمده را با متون کهن و منابع دست اول تطبیق داده‌اند و از این رهگذر به نتایج گرانقدر دست یافته‌اند. از جمله این که بسیاری از تحریفها و ناراستیها را از شرح حال زنان دانشور شیعی زدودند و حقایق ارزشمندی را در تاریخ زنان شیعی عرضه کردند. مثلاً در «معجم رجال الحدیث»، ج ۲۳ ص ۱۸۲ شماره ۱۵۵۹۸ شخصی به نام، «امی الصیرفی» زن تلقی شده و شرح حالش در جلد ویژه بانوان آمده است. مؤلفان با دقت در مصادر دریافته‌اند که وی یکی از راویان مرد است، نه زن، یا نویسنده «ریاحین الشریعه» از شاعری به نام «فضیله» یاد می‌کند و او را می‌ستاید و برخی از اشعارش را می‌آورد و می‌نویسد:

«این زن شیعی بوده و در نزد سلاطین

اعتباری داشته و حمایت و وساطت هم مذهبان می‌کرده است.» (ج ۵ ص ۳۸) اما مؤلفان با دقت در «فوات الوفيات» - که مصدر مؤلف بوده است - دریافته‌اند که وی نه تنها شیعه نبوده، بلکه از منحرفان از اهل‌البیت و نامش، فضل بوده است و نه فضیله...

و یا در «اعلام النساء» کحاله آمده است: «ام علی دختر محمدبن مکی عاملی، شهید اول...» و روشن است که ام علی همسر شهید اول است و نه دختر وی، و شگفتا که مؤلف «اعیان النساء» نیز این مطلب را از کحاله نقل کرده و به اشتباه وی پی نبرده است. مواردی از این دست در این کتاب فراوان است، لازم به یادآوری است که یکی از ضعفهای روشن شرح حال‌نگاریها اعتماد به منابع پیشین و تکیه بر نقلها، بدون ارزیابی و نقد و بررسی است و بدین سبب لغزشها و اشتباهات فراوانی در نگارشها و آثار امروزی می‌توان یافت، یکی از ویژگیهای کتاب «اعلام النساء المؤمنات» آن است که مؤلفان به آنچه یافته‌اند، بسنده نکرده‌اند و با کاوش منابع و مصادر کهن و ارزیابی اخبار و گزارشها و نقد و بررسی آنها در پرتو آگاهیهای شرح حال‌نگاری، مطالب کتاب را عرضه و در نتیجه تا حد زیادی از این ضعف درمانده‌اند.

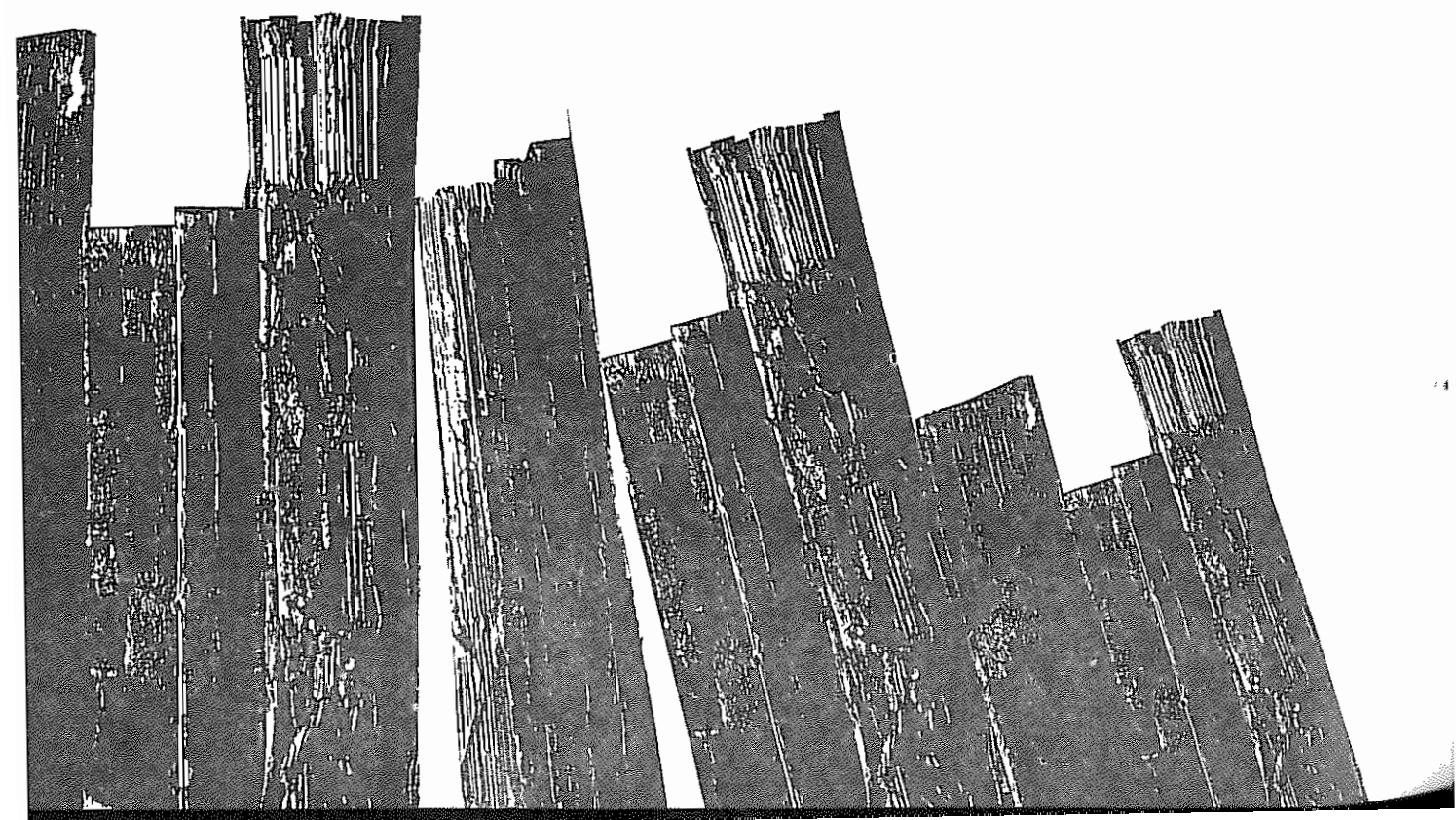
کتاب با مقدمه کوتاهی از ام علی مشکور، در چگونگی شروع و روند کار آغاز می‌شود و با مقدمه مفضل آقای حسین ادامه می‌یابد. وی در این مقدمه به تفصیل از

گزینش موضوع، دشواریهای پژوهش و شیوه زندگی و شخصیت زن در فرهنگها و امتهای پیشین اسلام و جایگاه او در فرهنگ اسلامی، مسئله حجاب و تعدد زوجات سخن گفته است. سپس گزارش شرح حالها را به ترتیب حروف الفبا و بر اساس مشهورترین عنوان آنها ثبت کرده است.

پایان‌بخش کتاب فهرست است: مانند فهرست نام کسانی که شرح حالشان آمده است، نام راویان از معصومان نام شاعران، ادیبان، فقیهان، نویسندگان، صاحبان اجازه روایت، زنانی که در صفین حضور داشته‌اند و نیز کسانی که در کربلا بودند و نام شهیدان.

مؤلفان، پرونده کتاب را بسته نمی‌دانند و اکنون در ادامه پژوهش خود، شرح حال گروهی دیگر از زنان دانشور شیعی را گرد آورده‌اند.

علی‌رغم این که «اعلام النساء المؤمنات» نیز عاری از خطا نیست و تکیه مؤلفان به منابع و مصادر عربی و کم‌اطلاعی آنها از مصادر فارسی و عالمان و شاعران ایران باعث شده است تا نام عده‌ای از دانشوران ایرانی از قلم بیفتد - که امید است در چاپهای بعد افزوده شود - اما باید این کتاب را اولین اثر دقیق، مستند و روشمند در باره زندگانی بانوان و دانشوران برجسته شیعی دانست که شایسته خواندن و تامل کردن است و سزااست که ناشر به کمک مترجمی کارآمد با نثری روان و جذاب، کتاب را به فارسی نیز منتشر کند.





گردهمایی مربوط به وضعیت زندگی دختر بچه‌ها در جنوب شرقی آسیا در سپتامبر ۱۹۸۸ در دهلی نو برگزار شد. مطلب زیر خلاصه‌ای است از گزارشی که بر طبق مدارک تهیه شده برای این گردهمایی، در مورد دختر بچه‌های جنوب شرقی آسیا گردآوری شده است. لازم به تذکر است که اطلاعات مذکور به هیچ عنوان کامل نیستند. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد در کشورهای آسیای جنوب شرقی میان کودکان دختر و پسر تبعیض وجود دارد. میزان این تبعیض به نسبت کشورهای مختلف متفاوت است و در سری لانکا و جزایر مالدیو به حداقل می‌رسد. در اغلب این کشورها پسرها برتر محسوب می‌شوند. تولد یک پسر را با شادی جشن می‌گیرند در حالی که تولد یک دختر فضای غمزه و ناراحتی ایجاد می‌کند. گاهی تولد اولین دختر را به دلیل آنکه ممکن است شگون داشته باشد و به دنبال خود پسری بیاورد، بد شگون نمی‌دانند. به هر حال وجود او را برای پرستاری از بچه بعد، که امیدوارند پسر باشد، مفید می‌دانند. در هند نسبت جمعیت به سود زنان نیست. زنها ۴۸/۳ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند که در مقابل ۵۷/۷ درصد مردان، در اقلیت قرار دارند. تا سن ۳۵ سالگی و به ویژه در سنین صفر تا چهار سالگی، درصد مرگ و میر جنس مؤنث بسیار بالاتر از جنس مذکر است. آمارهای موجود با صراحت نشان می‌دهد که طول عمر متوسط در هندوستان برای زنان ۵۴/۷ سال و برای مردان ۵۴/۱ سال است در حالی که هنگام تولد، طول عمر نوزادان پسر را طولانی‌تر پیش‌بینی می‌کنند. با آنکه در سال ۱۸۷۰، دخترکشی قانوناً ممنوع اعلام شد. پیشرفتهای بعدی علمی موجب شد که با تشخیص جنسیت در طول دوران حاملگی، سقط جنین نوزادان دختر از سر گرفته شود. این عمل ظرف ده سال گذشته موجب کاهش چشمگیر تعداد جمعیت جنس

مؤنث شد. دولت «ماهاراشترا» تشخیص جنسیت جنین را، جز در موارد ضروری پزشکی، ممنوع اعلام کرد. با این همه دخترکشی همچنان ادامه دارد و گزارش می‌شود. درصد مرگ و میر نوزادان دختر، نسبت به نوزادان پسر - به جز در هفته یا ماه اول تولد - بسیار بالاتر است و تحقیقات فراوانی در این زمینه انجام شده است. هر چند تفاوت‌های طبقاتی در شهرها به تدریج کاهش می‌یابد، بالا بودن درصد تلفات نوزادان دختر در شهر و روستا، تقریباً به یک اندازه است.

گزارشهای بیمارستانها و تحقیقات دقیق انجام شده حاکی از آن است که اطفال دختر نسبت به پسرها، از تغذیه نامناسبتری برخوردارند. این تفاوت تغذیه حتی در اقشار بالای جامعه نیز به چشم می‌خورد. تحقیقاتی که اخیراً در پنجاب انجام گرفته است نشان می‌دهد که ۲۴ درصد کودکان دختر در خانواده‌های ممتاز جامعه، دچار سوءتغذیه هستند که این رقم در خانواده‌های تهیدست به ۷۴ درصد می‌رسد. در مورد کودکان پسر، این ارقام به ترتیب ۱۴ و ۶۷ درصد است. دوران شیردادن نوزاد از سینه مادر برای دختران کوتاهتر از پسران است و در مورد تغذیه با غذاهای پرانرژی مانند شیر، کره، تخم‌مرغ و میوه، کودکان دختر مورد تبعیض قرار می‌گیرند. سوءتغذیه دختران ترسیم دایره شومی را آغاز می‌کند که از کودکی به بزرگسالی و آن گاه به نسل بعد کشیده می‌شود. در مورد مراقبت از سلامت زنها نیز تبعیض وجود دارد. گزارشهای بیمارستانها و درمانگاهها، بدون استثنا مؤید ارجحیت پسران نسبت به دختران است. هر چند ظرف چند دهه اخیر، درصد بیسوادی به نحو چشمگیری کاهش یافته است، هنوز میان سودآموزی دختران و پسران تفاوت بسیار است. در سال ۱۹۸۱ در مقابل ۴۶/۹ درصد سودآموزی مردان، ۲۴/۸ درصد سودآموزی زنان وجود داشت. در روستاها

به نسبت ۴۱ درصد مردان باسواد، تنها ۱۸ درصد از زنان باسوادند. این ارقام در مناطق شهری به ۴۸ و ۶۶ درصد می‌رسند. برآورد دانش‌آموزان کل کشور باز هم تفاوت فاحشی را میان دانش‌آموزان دختر و پسر نشان می‌دهد. به عنوان مثال در گروه دانش‌آموزان ۱۱-۱۴ ساله روستایی ۳۰/۱۲ درصد دختر و ۵۹/۵۲ درصد پسر هستند. در سالهای ۸۴-۱۹۸۵، ثبت‌نام دختران در دبیرستانها به ۴۹/۳۷ درصد رسید.

در سری لانکا، شاخص طول عمر در وضعیت مناسب جسمی برای زنها به ۷۸/۱ در صد و برای مردان به ۷۹/۷ درصد می‌رسد. در زمینه امکانات آموزشی و بهداشتی، دستیابی به خدمات مناسب موجب کاهش نابرابریهای جنسی و اجتماعی اقتصادی، شده است. چنانچه پیش از این گفته شد، سری لانکا از کشورهایی است که تبعیضات جنسی در آن به حداقل رسیده است. این تفاوتها در زمینه‌های آموزشی و بهداشتی چندان چشمگیر نیستند و تنها هنگامی که زمان استخدام و آغاز به کار فرا می‌رسد، نمایان می‌شوند و شغل‌های پست‌تر به زنان واگذار می‌شود. برنامه درسی مدارس، کلیشه‌های نقش جنسی را تأیید می‌کنند و این تأیید در پرورش کودکان نقش تعیین‌کننده دارد و بر شرایط استخدام نیز تأثیر می‌گذارد. بیشترین تبعیضات در مدارس حرفه‌ای به چشم می‌خورد. کمبود حضور دختران در مدارس فنی و بازرگانی که بعدها موجب استخدام در پستهای مدیریت است، به طور جدی احساس می‌شود. دختران در بازار کار به دلیل نابرابری جنسی در دستیابی به تعلیمات حرفه‌ای، از مهارت‌های اندکی برخوردارند. میزان بیکاری زنان، از سالهای ۱۹۷۰ تاکنون، نسبت به مردان دوبرابر شده است.

مالدیو کشوری است متشکل از گروهی جزایر دورافتاده، با جمعیتی اندک. بیش از یک چهارم جمعیت کشور در پایتخت - مال

دختر بچه‌های بدشگون!

شانتی گُوش
ترجمه الهام صادقی

ازدواج و حاملگی در سنین پایین و تعدد وضع حمل است. ۱۵-۲۰ درصد ازدواجها به طلاق ختم می‌شود.

در نپال درصد جمعیت زنان نسبت به کل جمعیت از ۴۹ درصد در سال ۱۹۷۱ به ۴۸ درصد ارسال ۱۹۸۱ رسیده است. طبق سرشماری عمومی نسبت جمعیت زنان در این ۱۰ سال از ۴۹/۶۶ درصد به ۴۸/۷۸ درصد کاهش یافته است. در زمینه‌های مذهبی - اجتماعی و اجتماعی - اقتصادی تعصباتی به سود جنس مذکور وجود دارد. دخترها و پسرها هر دو به اقتصاد خانه کمک می‌کنند اما دختران بار بیشتری به دوش می‌کشند. یک دختر در سن نه یا ۱۰ سالگی از تمام کارهای خانه سررشته دارد. برای او کودک‌کشی‌ای در خور این نام وجود ندارد.

- و باقی در گروهی جزایر پراکنده به نام «آتول»ها زندگی می‌کنند. نوزاد دختر به اندازه نوزاد پسر از مراقبت و محبت پدر و مادر برخوردار می‌شود. دختر و پسر هر دو از شرایط آموزشی یکسان بهره‌مندند و برای دستیابی به تحصیلات عالی هیچ‌گونه تبعیض جنسی وجود ندارد. در آتولها فرصت تحصیل در سن ۱۵ سالگی پایان می‌یابد و پس از آن در حالی که پسران می‌توانند به راحتی کار پیدا کنند، برای دخترها فرصتهای کاری ناچیزی وجود دارد. دختران معمولاً در سنین ۱۵ الی ۱۶ سالگی ازدواج می‌کنند. به این ترتیب در سنین پایین باردار می‌شوند و مشکلات بچه‌داری نیز، بسیار زود از راه می‌رسد. مشکل دختر بچه‌های مالدیو، مرگ و میر یا تبعیضات جنسی نیست. بلکه مشکلات

سوء تغذیه دختران ترسیم دایره شومی را آغاز می‌کند که از کودکی به بزرگسالی و آن گاه به نسل بعد کشیده می‌شود.



در بسیاری از کشورها، پسرها بهتر از دخترها تغذیه می‌شوند. این کودکان دوفلو هستند، کودک سمت چپ دختر و کودک سمت راست پسر است!

نقشهای جنسی در سنین پایین شکل می‌گیرند. پسرها کارهای مردانه را به عهده می‌گیرند و دخترها به خانه‌داری مشغول می‌شوند و در کارها و رفتارهایشان محدود هستند. در مناطق کوهستانی، از آزادی بیشتری برخوردارند. اغلب دختران پیش از سن قانونی ازدواج - یعنی ۱۶ سالگی - ازدواج می‌کنند. بارداری و بچه‌داری از زمانی آغاز می‌شود که مادر، خود یک بچه است. دختر بچه را طوری بار می‌آورند که بتواند به سهولت در نقش مادر و همسری که از خود هیچ هویتی ندارد، جا بیفتد.

طول عمر مردان ۵۲ سال و زنان ۵۰ سال پیش‌بینی می‌شود. مرگ و میر در میان نوزادان دختر بیش از نوزادان پسر است. نسبت مرگ و میر میان نوزادان دختر ۱۵۰ درصد و در میان نوزادان پسر ۱۴۴ درصد است. این نسبت میان اطفال دختر ۱۳۳ درصد و اطفال پسر ۱۲۸ درصد است. (آمار مذکور در گزارش مربوط به کودکان، یونیسف، ۱۹۸۸ نقل شده است.) در خانواده، میان تغذیه دختر و پسر چه از نظر کمی و چه کیفی، تبعیض وجود دارد. سوءتغذیه نزد دختران بیشتر یافت می‌شود. خانواده برای مراقبت از پسر آمادگی بیشتری نشان می‌دهد. تا پیش از سالهای ۱۹۵۰ آموزش دختران غیر ضروری و ناخوشایند محسوب می‌شد. علی‌رغم بالارفتن درک عمومی، پاسخ جامعه به آموزش دختران همچنان توأم با بی‌اشتیاقی است. دختران عامل اقتصادی محسوب نمی‌شوند و به این ترتیب تحصیلاتشان غیر ضروری به شمار می‌رود، درصد استخدامشان نازل و درصد اخراجشان بالاست. نسبت ثبت‌نام در مدارس ابتدایی ۴۴ دختر در مقابل ۸۰ پسر است. در آمارهای گرفته شده در سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۸۶ نسبت میان دختران و پسران مدارس ابتدایی ۵۱ پسر در مقابل ۲۹ دختر و دبیرستانها ۵۱ و ۱۹ است.

درصد باسوادی زنان از ۰/۷ درصد در سالهای ۱۹۵۲ - ۱۹۵۴ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۸۶ افزایش یافته است، ضمن آنکه تفاوت‌های میان دو جنس نیز در این زمینه بالا رفته است. در سال ۱۹۸۱ تفاوت میان زنان و

مردان باسواد ۲۳/۵ درصد بوده که این رقم در سال ۱۹۸۶ به ۳۰ درصد افزایش یافته است. در سال ۱۹۸۶ میزان باسوادی مردان ۴۵ درصد بود، در حالی که این میزان برای زنان تنها ۱۵ درصد بود. (وزارت آموزش و فرهنگ نپال).

امروزه برنامه‌های آموزش خاصی برای دختران وجود دارد. این برنامه‌ها در سال ۱۹۷۱ طرح‌ریزی و در سال ۱۹۸۸ برای ده سال دیگر تمدید شد. طبق این پروژه دختران روستاهای دورافتاده را برای معلمی مدارس ابتدایی آموزش می‌دهند، به این امید که ثبت‌نام دختران را در این مدارس ترغیب کنند. آموزش برای توسعه روستاها به کمک طرح توسعه سازمان ملل متحد UNDP یونسکو و یونیسف، طرح‌ریزی شده است. این پروژه در مناطق غربی به مرحله عمل درآمده است. برنامه چلی‌بتی، برنامه تحصیلات غیررسمی برای دختران شش تا دوازده ساله است. خدمات کمیته هماهنگی زنان و سازمان زنان روستایی فعالانه در امر سوادآموزی زنان همکاری می‌کنند.

شرایط در پاکستان نیز به سود زنان نیست. والدین اغلب آرزو دارند فرزند اولشان پسر باشد. تولد دختران معمولاً مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. اما هنگامی که متولد شدند، مورد محبت و مراقبت قرار می‌گیرند. دختران و زنان، طبق سنت‌های دیرینه و وظایف خانه‌داری را توأم با شراکی محدود در امور اقتصادی، به عهده می‌گیرند. در خانواده‌هایی که از نظر اجتماعی، اقتصادی در سطح پایین قرار دارند، نوزاد دختر از سوءتغذیه رنج می‌برد.

در زمینه آموزش نیز تبعیض وجود دارد. دختران بزرگتر باید مراقبت از خواهرها و برادرهایشان را به عهده بگیرند. به این دلیل عموماً از دختران انتظار می‌رود در خانه بمانند و برای ایشان فرصت حضور در اجتماع بسیار محدود است. دختران خودآگاهی ندارند و فاقد اعتماد به نفس و امنیت هستند.

بروز علایم بلوغ دختران توأم با تهایی و انزواست. درصد باسوادی زنان در سال ۱۹۸۱ در مقایسه با مردان ۱۶ درصد در مقابل

۳۵ درصد است. این رقم در مورد ثبت‌نام دو جنس به ۴۶ درصد در مقابل ۸۰ درصد می‌رسد. طبق آمار تحصیلات در پاکستان در سال ۱۹۸۶، نسبت شرکت دختران (سنین میان ۱۵ - ۱۹ سالگی) در سطح دبیرستانها و دانشگاهها، در سال تحصیلی ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ سه درصد، و در مقابل ۵/۶ درصد پسران است. شرکت دانشجویان دختر در مدارس حرفه‌ای ۰/۲ درصد در مقابل ۱۰ درصد پسران است. در جامعه «پاتان»ها (قومی از افغانستان) زنان را به راحتی از جریان زندگی حذف کرده‌اند. همین که انسانی، دختر متولد شود؛ سختگیری و انزوا را در نخستین سالهای زندگی تجربه می‌کند. گزارشهای بیمارستانها نشان می‌دهد که تعداد کمی کودک دختر را جهت مداوا به بیمارستان می‌آورند.

آمار جمعیت در کشور بوتان تعداد افراد مذکر را بیش از افراد مؤنث نشان می‌دهد، اما به جز مناطق جنوبی، تفاوتی میان نوزادان دختر و پسر وجود ندارد. به دلیل وجود سیستم مادرسالاری، وضعیت دختران از نظر ازدواج و تصمیم‌گیری خوب است. آمار تحصیلی، ثبت‌نام کمتر و مردودی بیشتر دختران را نشان می‌دهد. ثبت نام دختران ۳۶ درصد در مقابل ۶۴ درصد پسران است. ۷۵ درصد این تعداد دانش‌آموز دختر مردود یا اخراج می‌شوند که ارتباط مستقیمی با کمتر شدن شانس استخدام برای دختران و بیشتر شدن اشتغال آنها به امور خانه‌داری و نگهداری از بچه‌های کوچکتر، دارد. جهیزیه و مهریه‌ای درکار نیست. ازدواج به انتخاب دختر است و در صورت طلاق یا ازدواج مجدد، رسوایی به بار نخواهد آمد.

طبق ارزشهای سنتی بنگلادش، نقش اصلی یک زن در خانواده ایفا می‌شود. از مردان انتظار می‌رود نان‌آور خانه باشند. زنان به دلیل نقش تولیدی بی‌مزد و بی‌هویتی که دارند؛ سلامت، تغذیه و تحصیلاتشان از اولویت کمتری برخوردار است.

تर्फ سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۸۱ درصد باسوادی زنان از ۱۳ به ۱۸ درصد افزایش یافت، در همین زمان میزان باسوادی مردان ۴۰ درصد بود. در مجموع درصد باسوادی

گزارشهای بیمارستانها در پاکستان نشان می‌دهد که تعداد کمی

کودک دختر را جهت مداوا به بیمارستان می‌آورند.

زنان نصف درصد باسوادی مردان است. تنها یک سوم از افراد تحصیل کرده در کالجها را دختران تشکیل می‌دهند. در حالی که مرگ و میر نوزادان پسر بیش از نوزادان دختر است (۱۱۳ پسر در مقابل ۱۰۵ دختر) درصد تلفات در سنین یک تا چهار سالگی نسبت عکس دارد. از هر هزار کودک ۱۶ دختر در مقابل ۱۳ پسر تلف می‌شوند. سوءتغذیه حاد و مزمن در مورد دخترها بیشتر به چشم می‌خورد. شیوع عقب‌ماندگی رشد ذهنی و جسمی (۵۹/۱ درصد) در کودکان دختر روستایی دیده می‌شود.

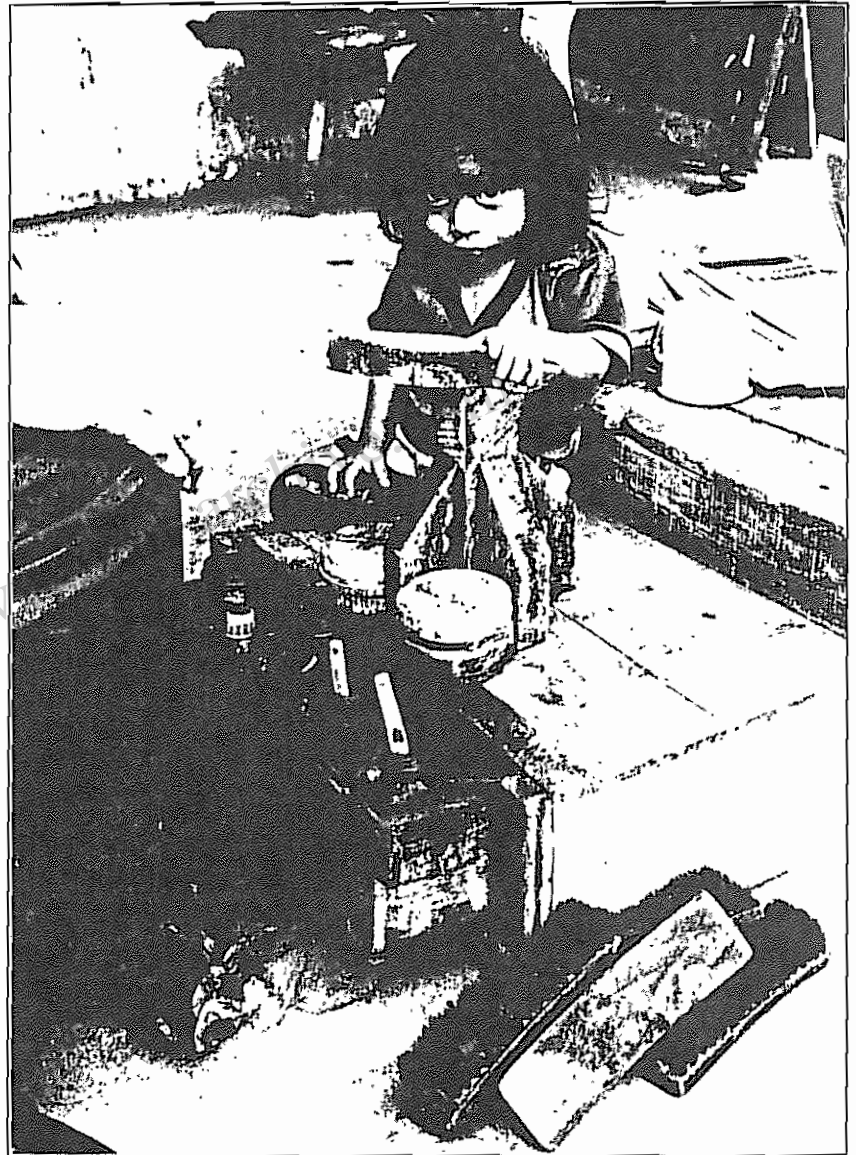
گزارشهای مربوط به کالری دریافتی در تغذیه روزانه، در دو دوره تحقیقاتی ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ و ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲ در دست است. در حالی که مردان بزرگسال مقدار کالری وعده‌های غذایی خود را افزایش داده‌اند، زنان بزرگسال کالری کمتری دریافت می‌کنند. آمارهای سرشماری، عموماً مشارکت نیروی کار زنان را کمتر از آنچه هست، نشان می‌دهند. دختران، به ویژه در مناطق روستایی، بسیار زود ازدواج می‌کنند. متوسط سن ازدواج ۱۶ سال است. درخواست مهریه اخیراً باب شده است و

مشکل این است که علی‌رغم مصوبه منع مهریه و جهیزیه، هر دو به سرعت افزایش می‌یابند.

کار کودکان

مسئله کار کودکان در بسیاری از کشورها بحرانی است و شرایط کار برای دخترچه‌ها بسیار مشکلتر از پسرهاست. در شهر «سیواکاشی» در ایالات تامیل نادوی هند، ۹۰ درصد از ۴۵ هزار دختری که در کارخانه کبریت‌سازی کار می‌کنند، زیر ۴۱ سال هستند. تعداد کثیری از دختران خردسال در صنایع الیاف نارگیل در «کراالا»، بخور و عودسازی، صنایع «بیدی»، صنایع جلای جواهرات در «چیپور»، صنایع برنز در «اوتارپرادش»، صنایع قالببافی و غیره، کار می‌کنند. به محض اینکه صنعتی ماشینی می‌شود، فوراً پسرها ارجحیت پیدا می‌کنند. دخترها را یا اخراج می‌کنند و یا به قسمتهای غیرتخصصی‌تر منتقل می‌کنند تا به کارهایی بپردازند که نه مستلزم داشتن مهارت است و نه ار تقیاسی به دنبال دارد. دختران دستمزدهای ناچیز دریافت می‌کنند و گاهی هم هیچ مزدی نمی‌گیرند. در روستاهای هند، دختران ۱۰ ساعت در روز و به طور متوسط ۳۱۵ روز در سال کار می‌کنند و این مقدار کاری است که خانواده ناچار است در ازای انجام آن، حداقل دستمزدی معادل ۲۲۰۰ روپیه درماه به یک کارگر بپردازد. دختر در همان اوان کودکی کمک اقتصادی معادل ۳۹/۶۰۰ روپیه، به خانواده می‌کند، در حالی که با غذایی بسیار کمتر از حد لازم، سدجوع می‌کند و با تعصب و تبعیض دست و پنجه نرم می‌کند.

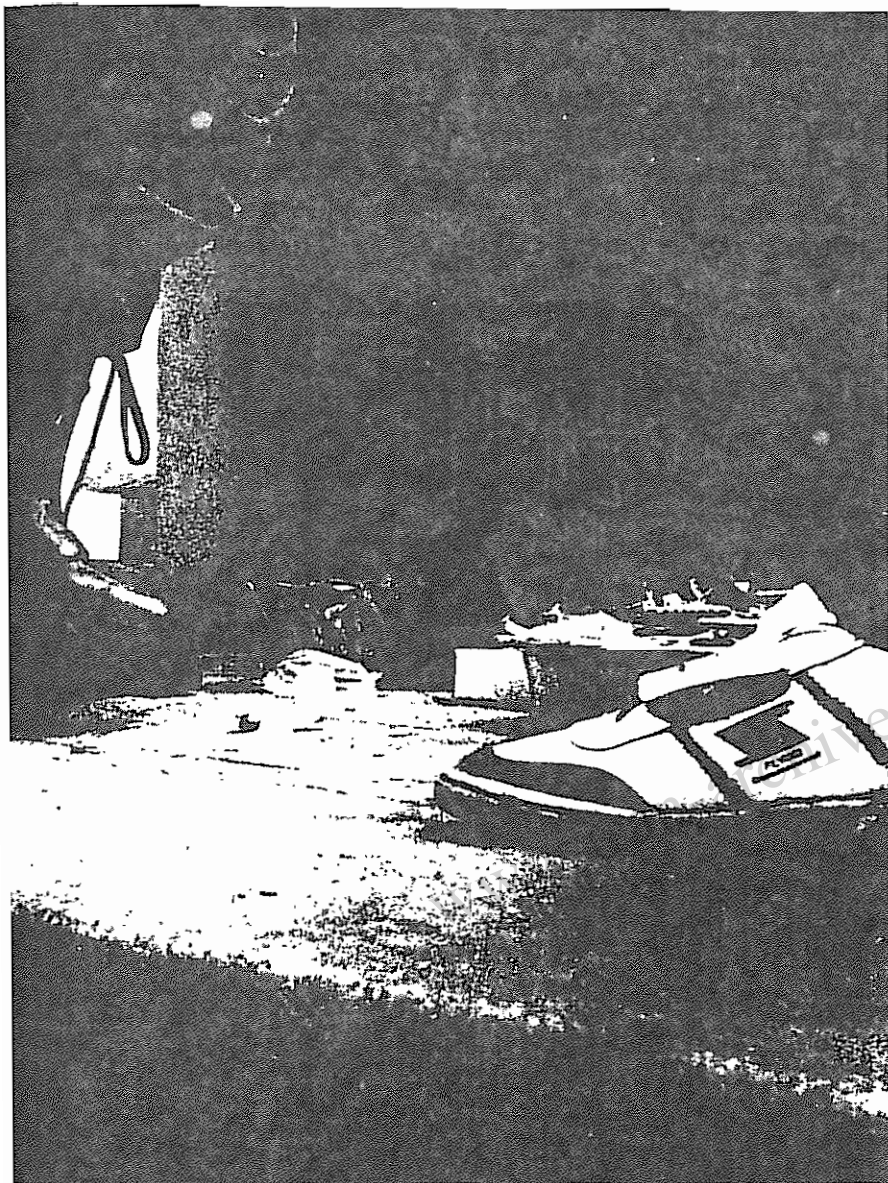
در کشورهای سری‌لانکا (در مزارع چای) نپال و بنگلادش شواهد بسیاری دال بر شرایط نامساعد کاری برای کودکان و به ویژه دختران در دست است. لیکن آمار و گزارشات و اطلاعات رسمی در این زمینه واصل نشده است. در مجموع، شرایط زندگی دخترچه‌ها در کشورهای جنوب شرقی آسیا بسیار دور از حد رضایتبخش است و این معضلی است که هر چه زودتر دولتها باید به حل آن بپردازند.



شواهد زیادی دال بر شرایط نامساعد کاری کودکان، به ویژه دخترچه‌ها، در کشورهای جنوب شرقی آسیا وجود دارد.

این بزرگترهای جنگ افروز!

به نقل از گزارشات ۱۹۹۲ سازمان یونسف
ترجمه زهرا کمالی



کودک بی سرپرست شده‌اند. کشتار این معصومین هنوز در بیش از ۴۰ جنگ درگیر در سراسر جهان همچنان ادامه دارد.

فروریختن آوار جنگ بر سر اطفال، پدیده قرن بیستم است. در جنگ اول جهانی، تنها پنج درصد افراد غیرنظامی با جنگ دست به گریبان بودند. در جنگ دوم جهانی این رقم به ۵۰ درصد رسید و در اواخر قرن حاضر، به طور طبیعی ۸۰ درصد از افراد غیرنظامی در معرض آسیبهای جنگ خواهند بود که اغلب آنها را زنها و بچه‌ها تشکیل

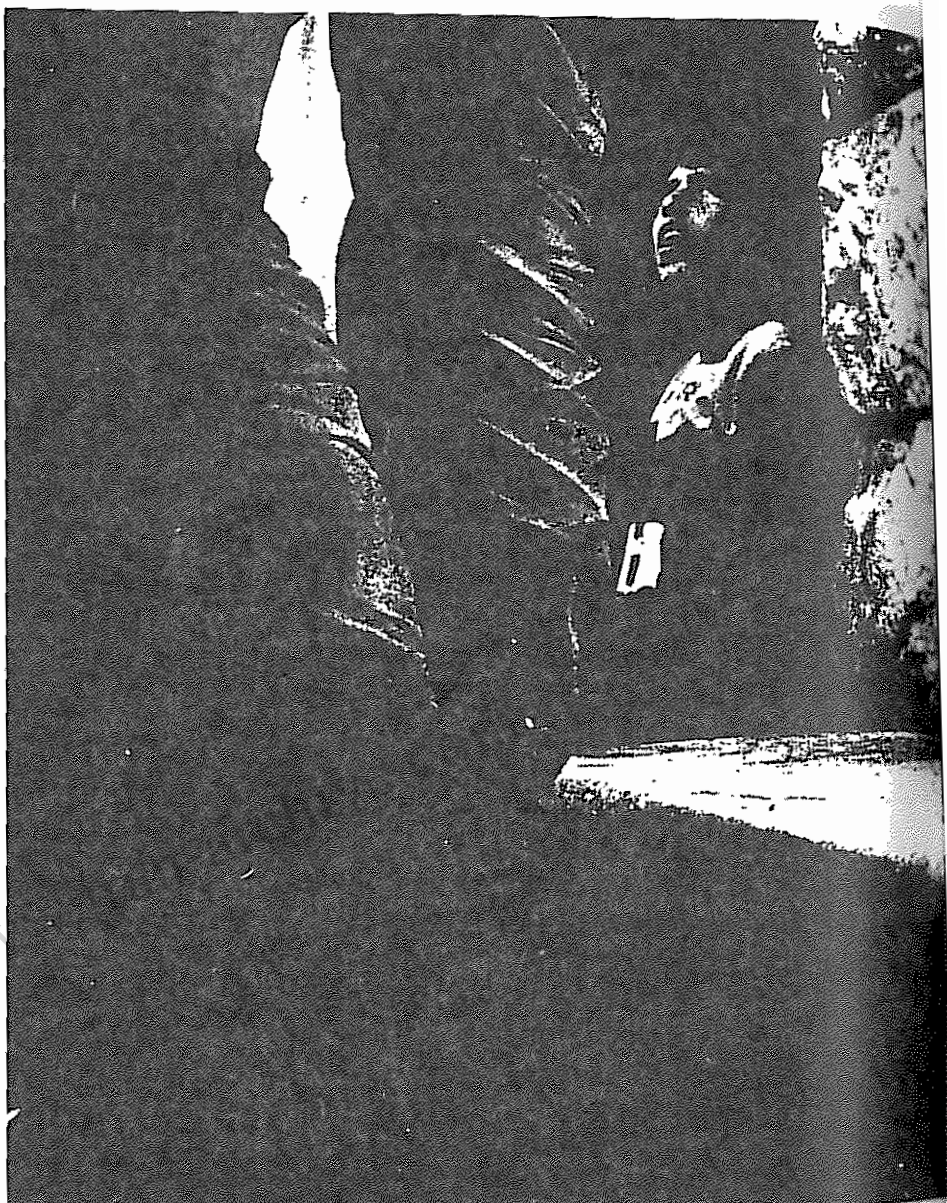
حمایت از رشد ذهنی و جسمی کودکان باید در آبادانی و در قحطسالی، در پیشرفت و در رکود، در صلح و در جنگ، از جمله اولویتهای جوامع باشد. طی ده سال گذشته، بیش از یک میلیون و نیم کودک در جنگ کشته شدند. بیش از چهار میلیون کودک در اثر جنگ دچار معلولیت جسمانی شدند و در اثر بمباران، مین‌گذاری، اصابت گلوله و شکنجه، دست و پای خود را از دست دادند، دچار ضایعه مغزی شدند، بینایی و شنوایشان را از دست دادند. پنج میلیون کودک، به سبب جنگ، در اردوگاههای پناهندگان به سر می‌برند و بیش از ۱۲ میلیون

بسازند.

زمان آن رسیده است که جوامع جهانی بر علیه ستمی که بر اثر جنگ شامل حال کودکان می‌شود، قد علم کنند، بر علیه آنها که اسلحه می‌سازند و آنها که اسلحه‌ها را به کار می‌گیرند. اگر درگیری جنگ در برخی موارد ضروری باشد، حداقل باید کودکان را از اثرات آن محفوظ نگاه داشت.

هم‌اکنون نشانه‌های امیدوارکننده‌ای به چشم می‌خورد. با خاتمه جنگ سرد، ظاهراً باید درگیریهای نظامی هم کاهش یابد. فراخوان برای حمایت از کودکان، به ویژه محافظت از نیازهای اساسی آنان «حتی در شرایط جنگ در مناطق بحرانی» در شرف انجام است. منشور حقوق کودکان که به ویژه خواستار تأکید در رفع نیازهای اولیه آنان شده است - حتی در زمان جنگ و در مناطق درگیر خشونت - جهانیان را فرا خوانده است. هم‌اکنون، ۱۰۰ کشور، مصوبه جدید منشور حقوق کودکان را که به ویژه «کلیه اقدامات ممکن جهت تضمین محافظت و توجه از کودکانی که در معرض اثرات درگیریهای مسلحانه هستند» را خواستار است، تصویب کرده‌اند.

برخی از کشورها این ضوابط را به مرحله عمل رسانیده‌اند. در السالوادور هفت سال است که هر ساله جنگهای داخلی در سه روز جداگانه به حالت تعلیق در می‌آید، تا بتوانند ظرف آن سه روز، کودکان را به محلهای امن برسانند. در لبنان برقراری «روزهای آرامش» مهلتی فراهم کرد تا در بدترین شرایط بحران، واکسیناسیون کودکان انجام شود. در سودان، سرانجام هر دو طرف درگیر موافقت کردند که «گذرگاههای صلح» ایجاد شود تا از طریق آن بتوانند مایحتاج میلیونها غیرنظامی و عمدتاً زنان و کودکان محصورشده در مناطق جنگی را به دستشان برسانند. توافقهایی مشابهی نیز در آنگولا و اتیوپی انجام شده است. اگر قرار باشد چنین نمونه‌هایی از مرحله موارد استثنایی، به قوانین عام بدل شوند، افکار عمومی جهان باید در مقابل «اثرات جنگ بر کودکان» موضع جدی اتخاذ کند و اجازه ندهد لکه سیاهی که بر چهره قرن بیستم پدید آمده است، بر چهره قرن بیست‌ویکم نیز بنشیند.



موزامبیک به عمل آمد، ۴۲ نفر پدر یا مادر خود را در درگیریهای خشونت‌آمیز از دست داده بودند، ۱۱ نفر مرگ یکی از والدین خود را به چشم دیده و یا شنیده بودند، ۲۹ نفر شاهد جنایت بودند، ۱۶ نفر ربوده شده بودند، و همگی بدون استثنا مورد تهدید و ضرب و شتم یا گرسنگی قرار گرفته بودند. تخمین زده می‌شود که مجموعاً ۱۰ میلیون کودک در سراسر جهان بر اثر جنگهای داخلی و یا جهانی دچار صدمات روانی شده‌اند. این میلیونها کودکی که بزرگترها از نظر روانی و جسمی به آنها آسیب رسانده‌اند، بخشی از همان نسلی هستند که باید فردا را

می‌دهند. آثار مستقیم جنگ عمدتاً ویرانیهاست. مدارس و درمانگاهها تعطیل و یا ویران می‌شوند. خط تولید مواد غذایی قطع می‌شود. خطوط لوله آب قطع می‌شود. میلیونها نفر روانه اردوگاه پناهندگان می‌شوند و همواره سنگینترین بار بر دوش کودکان است، کودکانی که تنها شانس رشد طبیعی و ذهنی و جسمی خود را برای تحصیل و کسب مهارت جهت راهیابی به جامعه، از دست می‌دهند. جراحات روانی به چشم نمی‌آیند. در تحقیقی که در مورد ۵۰ کودک منتقل شده از

خبر

زنانه و محیط زیست، جدایی ناپذیرند

خانم شارون کیلینگ الکیجا، مدیر اجرایی یونینفیم در روزنامه تایمز ویژه کنفرانس زمین، نظرات خود را درباره «دستور جلسه ۲۱» اعلام کرد.

وی که مدیر اجرایی یونینفیم است، اظهار داشت: «دستور جلسه ۲۱ در صورتی می‌تواند دستور کار عملی مؤثری شود که زنانه نقش مهمی در آن ایفا کنند».

به عنوان مسئول بخش زنانه در سازمان ملل متحد، وظیفه یونینفیم می‌دانم که مسائل مربوط به زنانه را که در سراسر کشورهای در حال توسعه با فقر دست به گریبانند، به گوش همگان برساند و شکاف میان لفاظیها و قطعنامه‌ها از یک سو و ابتکارات و دستاوردها را از سوی دیگر از میان بردارد. من، همچون زنانه دیگری که در جریان مذاکرات تدارک کنفرانس زمین قرار داشتند، نگران برنامه‌ریزی سالی و نهادهای دوره بعد از کنفرانس «محیط زیست و توسعه» هستم. آیا این فراخوان برای جذب همکاران جدید، زنانه را نیز شامل می‌شود یا زنانه بار دیگر در حاشیه قرار می‌گیرند؟ اگر ما در ایجاد همکاری جدیدی میان مردان و زنانه شکست بخوریم، آیا رؤیای ما برای نجات سیاره‌مان سرابی بیش نخواهد بود؟

آقای پتروس غتالی، دبیرکل سازمان ملل متحد، در بیانات رسمی‌اش به هنگام بازگشایی کنفرانس زمین به ما یادآوری کرد که این سیاره، خانه مشترک ماست، و اصطلاحات اکولوژی و اکونومی، که از یونان قدیم آمده‌اند و هر دو ریشه واحد معنایی دارند به منظور بیان مدیریت درست این خانه جهانی همگانی مشترک به کار گرفته

شده‌اند. اما مسئله این است که مدیران چه کسانی هستند؟

به تدریج روشن می‌شود که در بیشتر کشورها، زنانه مسئولیت‌های مدیریتی منابع طبیعی را به عهده دارند. آنان نگهبانان دانش بومی هستند و بارها در برابر بحرانهای زیست محیطی و اقتصادی و سیاسی توانایی مقاومت بالایی از خود نشان داده‌اند. و از نظر سیاسی نقش برجسته‌ای در جنبشهای زیست محیطی به عنوان دانشمندان، تکنسین، روزنامه‌نگار و مبارزان ایفا کرده‌اند و همواره از ایجاد دگرگونی حمایت کرده‌اند. آنها از طریق سازمانهای محلی و گروههای تبلیغاتی سیاسی‌شان، درک ما را نسبت به این که مسایل زیست محیطی به طور اجتناب ناپذیری با اهداف توسعه گره خورده است، وسعت بخشیده‌اند.

زنانه در تلاش بین‌المللی برای ثبت مسئله «محیط زیست و توسعه» در دستور کار جهانی نقش اساسی داشته‌اند. با این همه، آنها آشکارا در مراحل تصمیم‌گیری در کلیه سطوح غایب هستند. در حالی که وارد قرن بیست و یکم می‌شویم، رهبران در اقصی نقاط جهان کم‌کم متوجه می‌شوند که این شیوه برخورد با زنانه، بیهوده، ناعادلانه و غیرقابل تحمل است. زمان آن رسیده است که توافق کنیم این خانه مشترکمان را سه‌مان دهیم. این کار نه فقط هوشمندانه بلکه اخلاقی است.

از زنانه برای دگرگونی نهادهایی که اقتدار جهانی دارند دعوت به همکاری شده است. زنانه می‌خواهند که نقش کاملاً برابر با مردان در سازماندهی به این نهادها که نهایتاً همه ما را شکل می‌دهد، داشته باشند. برای میلیونها مردمی که در سراسر جهان نظاره‌گر ما هستند و روی دانش ما حساب می‌کنند،

روشن شده است که ما دیگر نمی‌توانیم به شیوه سابق با هم کار کنیم. برای توسعه پایدار و مؤثر، جریان اصلی باید به جریان بزرگتری تبدیل شود که نیروها، تجارب و خواسته‌های همه را دربر گیرد: شمال و جنوب، غنی و فقیر، زن و مرد.

فقط لحظاتی تصور کنید برای رودخانه‌ای - یک جریان اصلی - چه رخ می‌دهد اگر رودخانه دیگری با همان وسعت و قدرت به آن بیوندد. به احتمال زیاد تلاطم. سپس جریانی نو و قوی. بی شک رودخانه پهناتر و سرعت جریان آب نیز سریعتر می‌شود. اما یقیناً مسیر جریان آب تغییر خواهد کرد.

مردم آگاه، زمان آن فرارسیده است که مسیر خود را تغییر دهیم.

برگزاری اجتماع جهانی زنان در ایرلند

دویلین - «یلا ابزوک»، همراه چند تن دیگر از رهبران زنان، به کنفرانس «اجتماع جهانی زنان» پیوست. رهبران در این کنفرانس، در باره استراتژیها و تاکتیکهای خود برای دستیابی به حقوق زنان به بحث و تبادل نظر می‌پردازند.

خانم «ابزوک»، سر خوش از کسب یک پیروزی دلگرم‌کننده در کنفرانس زمین در ریبو دو زانیرو، همچون همیشه سخن‌پرداز و مبارزه‌جو، وارد دویلین شد. وی پر آن بود که زنان جهان و به خصوص زنان ایرلندی را که در اروپا از حداقل آزادی برخوردارند به مبارزه تشویق کند.

به دلیل اهمیت روزافزون انتخاب «مری رایپسون» که نوزده ماه پیش به مقام نخستین رئیس جمهور زن ایرلند نائل آمد، این

کشور را برای برگزاری کنفرانس در نظر گرفتند. وی که اکنون از نظر قانون، حق شرکت در احزاب سیاسی را ندارد، به عنوان وکیل و عضو مجلس سنا، سابقه‌ای درخشان در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان به دست آورده بود.

ایرلند اکنون درگیر مناظره ملی بر سر قانون سقط جنین است که در آنجا از محدودیتهای بیشتری نسبت به اغلب کشورهای غربی برخوردار است. این کشور هنوز قانونی در زمینه طلاق ندارد، درصد تولد نوزادان در حال کاهش است ولی هنوز در بین دوازده کشور جامعه اروپا بالاترین میزان را دارا است. تنها ۳۰ درصد از زنان متأهل ایرلندی کار می‌کنند که پایتیرین میزان در جامعه اروپا است.

خانم ابزوک در مورد مشکلات زنان در جهان گفت: «باید در این زمینه اقداماتی جدی صورت پذیرد». وی همچنین گفت که صاحب‌منصبان مرد و سازمانهای خیری در مجمع سران «ریبو»، زنان و نظراتشان را نادیده گرفته‌اند.

سپس در مصاحبه‌ای اذعان کرد از اینکه پس از بیست و پنج سال مبارزه در کشورش، زنان تنها شش درصد از کرسیهای کنگره را - دو کرسی در مجلس سنا و ۲۸ کرسی در مجلس نمایندگان - به دست آورده‌اند بسیار ناراضی است. حتی پارلمان ایرلند با وجود ۱۳ نماینده زن در بین ۱۶۶ نماینده، از نسبت بالاتری برخوردار است.

خانم فریدن روز چهارشنبه در جلسه افتتاحیه کنفرانس گفت: «اینجا مسئله مبارزه زن در مقابل مرد نیست، ولی زنان در بسیاری از مسائل در موضع ضعف قرار دارند، مسائلی چون محیط زیست، سقط جنین و آزارهای جنسی.

حضور ایرلندی، اغلب با خشم

و درد، سخن گفتند. زنی گفت پزشکان به خاطر حفظ جنین زنان بارداری که مبتلا به سرطان هستند، از تجویز مسکن با شیمی‌درمانیشان خودداری می‌کنند. و آنان در رنج و عذاب جان می‌سپزند.

یک زن که می‌گفت در آفریقا کار می‌کند و یک برنامه امدادی برای تعبیه توالت را در جاهایی که آب یافت نمی‌شود، دیده است گفت: «ما باید در بانک جهانی نفوذ کنیم.» یک زن میانسال گفت که شوهر او مردی متمول بود ولی هنگامی که با شش فرزندش از او جدا شد، به خاطر قوانین ملی مالکیت در کشورش با فقر زندگی کرد و اکنون با نظافت خانه مردم، مخارج زندگی خود و فرزندان را تأمین می‌کند.

زن دیگری گفت: «مارگارت تاچر، نخست‌وزیر سابق انگلیس، تصویر زن را در مقام یک رهبر، مخدوش کرده است.» و افزود: «تاچر برای تقرا همان بود که هیتلر برای یهودیان، کاتولیکها و قبطیها.»

در کنفرانس، اعتراضاتی جنبی نیز مطرح شد. زنی گفت کنفرانس در هتلی مجلل برگزار شده است که زنان شاغل ایرلندی هرگز به آنجا نمی‌روند و بسیاری نمی‌توانند هزینه ورود به کنفرانس را بپردازند. برگزارکنندگان کنفرانس ابراز داشتند که ۱۰۰ صندوق رایگان برای این زنان در نظر گرفته شده و امکانات نگهداری از کودکان نیز مهیا بوده است.

«فرانسیز کیسلینگ»، یکی از سخنرانان میهمان و رهبر گروه «کاتولیکهای مبارز برای انتخاب آزاد»، با اصرار از زنان خواست که کلیسا را ترک نکنند، حتی اگر این کار دشمنی با حقوق زنان تلقی گردد. او گفت «این مذهب مشکل را رها نکنید و آن را در دست دشمنانش وامگذارید». وی افزود:

«عیسی مسیح، به امید وام از جامعه اروپا دست روی دست گذاشت.»

اما به هر حال قدرتمندترین چهره اجلاس خانم ابزوک ۷۲ ساله بود که به سختی راه می‌رفت، هنوز کلاهی جلف بر سر داشت، هنوز محکم سخن می‌راند و هنوز استادانه و راسخ به دشمن حمله می‌برد. زنان ایرلندی، مؤذبانانه منتظر ایستاده بودند تا دست او را بفشارند، لحظه‌ای با او گپ بزنند و با وی عکس بگیرند. او آنقدر لغت ایرلندی حفظ کرده بود که بگوید: «خواهران من، درود زنان جهان بر شما باد!»

خانم ابزوک با یک دست میز سخنرانی را گرفته بود و دست دیگرش را در هوا تکان می‌داد. وی یکبار دیگر زنان را به کسب قدرت فرا خواند و گفت: «ما کمتر از ۱۵ درصد کرسیها را در مجالس مقننه جهان دارا هستیم.» او در جواب این که حکومت انحصاری مردان بر جهان چه اشکالی دارد، گفت: «آنان به ما اجازه ورود به آن را ندادند، پس ما حرفی برای گفتن نداشتیم. بعضی از دانشمندان می‌گویند دنیا در حال انهدام است، پس فرصت کوتاه است.»

نمایشگاه بین‌المللی

«آثار نویسندگان زن»

در آمستردام برگزار می‌شود

آثار شاعران و نویسندگان زن در نمایشگاه بین‌المللی «آثار نویسندگان زن» در آمستردام به معرض نمایش گذاشته می‌شود.

ادبیات زنان از زمان «مری آن ایوانس»، داستان نویسی دوره ویکتوریا، که مجبور بود هویت اصلی خویش را پشت یک نام مستعار مذکر - جرج الیوت - پنهان سازد، تا

کنون راه درازی پیموده است. نوشته‌های زنان نویسنده یا کتابهای مربوط به زنان، این روزها از داغترین مقوله‌های مطبوعاتی به شمار می‌آید. حدود ۲۰۰ نویسنده برای تبادل افکار و ملاقات با ناشران و تبلیغ آثارشان در نمایشگاه آمستردام گردهم می‌آیند. با اینکه مقام زنان نویسنده در حال اعتلاست، نویسندگان و ناشران می‌گویند که زنها هنوز در مقایسه با مردان، برای چاپ آثارشان و مطرح شدن در محافل ادبی با موانع بیشتری روبه‌رو هستند. «ملانی سیلگاردو» ویراستار و «ویراگوپرس بریتانیا»، که مدت ۲۰ سال است آثار نویسندگان زن را منتشر می‌کند، می‌گوید: «نوشته‌های جالب بسیاری از زنان به ما می‌رسد، ولی هنوز آثار زنان، کمتر از آثار مردان چاپ می‌شود. ولی به هر حال ادبیات زنان جای خود را در سبیل عظیم مطبوعات جهانی یافته است. هدای جایزه نوبل ادبی سال گذشته به «نیدین گوردیمر»، نویسنده آفریقای جنوبی - که در ۲۵ سال گذشته برای اولین بار به یک زن تعلق گرفت - اعتبار ویژه‌ای به زنان نویسنده بخشید.

«لیندسی دو گوید»، ویراستار قصه در «تایمز لیترری سایپمنت» لندن می‌گوید: «ناشران، نمایندگان کتاب و منتقدین می‌گویند زنان نویسنده بیشتری به ما معرفی کنید.» بسیاری از این استعدادهای جدید در کشورهای در حال توسعه‌ای که تلاش زنان برای کسب حقوق انسانی خود چندان متداول نبوده است، شکوفا می‌شود. نویسندگان گوناگونی از کشورهایی چون برزیل، کنیا، هند، مجارستان و مصر، به خواندن و برگزاری جلسات بحث و بررسی پیرامون موضوعات مختلف از قبیل آثار نویسندگان کشورهای

اسلامی تا داستانهای جنایی و شعر می‌پردازند. صرف نظر از اینکه نمایشگاه ویژه آثار زنان است، در کنفرانس هیچ‌گونه محدودیت ایدئولوژیک وجود ندارد و تمامی نقطه نظرات مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد. «گردا میجرینک»، یکی از برگزارکنندگان نمایشگاه، گفت: «ارائه تعریفی مشخص برای ادبیات زنان غیر ممکن است، در حقیقت ادبیات زنان انواع آثار زنان را در می‌گیرد.» «تستیسی دانگاریگانا» داستان نویس زیمبابوه‌ای نیز افزود: «عامل تعیین کننده، تأکید بر مسائل مربوط به زنان است.»

تأثیر نوای نی در تسکین درد زنان

گوش کردن به نوای نی در مدت زمان وضع حمل، درد زایمان را در زنان کاهش می‌دهد. اخیراً «رضا بدیر»، نی‌نواز مشهور مصری در «فصاحیه‌ای با مجله «فن»، چاپ سوریه در توضیح این خبر، گفته است: «این دریافت شخصی من نبود. کار اصلی به عهده دکتر جلال بطوطی بود که پس از تجربه‌های متعدد در اجرای آلات مختلف موسیقی، نی را انتخاب کرد. در حقیقت وی تجربه خود را با توجه به دو واقعیت به دست آورد: عدم تأثیر داروهای مختلف در تخفیف دردهای زایمان و درمان بعضی بیماریها به وسیله موسیقی، توسط دانشمندی بزرگ، «ابونصر فارابی». رضا بدیر، افزوده است: «دکتر بطوطی پس از تحقیقات و تجربیات متعدد بر روی حالات مختلف، کشف کرد که تأثیر آوای نی از اثر هر نوع موسیقی دیگر بیشتر است و اگر زن در مدت وضع حمل، به صدای نی گوش کند و

البته در طول دوران بارداری، به ویژه ماههای آخر با آن آشنا شود - این نوا می‌تواند به میزان قابل توجهی در کاهش دردهای زایمان او مؤثر واقع شود. این تجربه همچنین نشان داد که بعضی از مقامات موسیقی، مانند: سیگا، بیانی، حجاز و صبا بیش از سایر مقامات در این زمینه مؤثر است.» این اولین تجربه در مصر و جهان عرب است که در آن، موسیقی به خدمت پزشکی در رشته زنان و زایمان درآمده است.

۱۰۰ میلیون انسان مؤنث از دست رفته‌اند

آمار دقیق گواهی می‌دهند که زنان همچنان در شرایط نابرابر به سر می‌برند. حداقل ۶۰ میلیون زن در آسیا مفقودالاندر و یا مشکوک به فوت هستند، کسانی که تنها قربانی جنسیت خود هستند. تحقیقات بین‌المللی نشان می‌دهد تعداد زنان از دست‌رفته در سطح جهان، از مرز ۱۰۰ میلیون نفر تجاوز می‌کند.

بالاترین رقم تبعیض جنسی متعلق به آسیاست

بزرگترین سستی پسرها نسبت به دخترها، به سرعت در کشورهایمانند چین، هند و بسیاری کشورهای دیگر آسیایی به ناپدیدانگاری و مرگ دخترها می‌انجامد. اگرچه تبعیض جنسی ریشه در اندیشه‌ها و نگرشهای کهنه سنتی دارد، امروزه هم همچنان در آسیا رو به افزایش است. بر طبق گزارشهای رسمی دولتی که اخیراً در چین و هند اعلام شده است، ظرف دهه اخیر، نسبت میان تعداد زنان و مردان بیش از پیش دچار عدم توازن شده است.

دهها میلیون انسان تلف شده، شامل نسوان در کلیه سنین است که یا به دلیل دختربودن هنگام تولد کشته می‌شوند، یا به دلیل دریافت خوراکی کمتر از مردان تلف می‌شوند و یا مرگ آنها به علت دیدگاههای افراد خانواده است، که اگر دختر مبتلا به اسهال شود، ترجیح می‌دهند از شرش خلاص شوند، ولی اگر پسر اسهال بگیرد، او را بیماری می‌دانند که نیاز به درمان دارد.

طبق آخرین سرشماری در سال ۱۹۹۱، در هند، در مقابل هر ۱۰۰ مرد ۹۲/۹ زن وجود دارد، که نسبت به ۹۳/۴ زن در سال ۱۹۸۱ و ۹۳ زن در سال ۱۹۷۱، کاهش نشان می‌دهد. در چین طبق سرشماری سال ۱۹۹۰، در برابر هر ۱۰۰ مرد ۹۳/۸ زن وجود دارد که آن نیز به نسبت سال ۱۹۸۱ - ۹۲/۹ زن در مقابل هر ۱۰۰ مرد - سیر نزولی داشته است. طبق یک محاسبه محافظه‌کارانه، ۳۰ میلیون زن در چین مفقودالاندر شده‌اند، که این رقم پنج درصد کل جمعیت این کشور و بالاترین رقم میان سایر کشورهای جهان، محسوب می‌شود. طبق گزارش سازمان ملل در تابستان سال ۱۹۹۱، سایر کشورهایی که دچار عدم توازن نسبت میان دو جنس هستند، عبارتند از: افغانستان با ۹۲/۵ زن در برابر ۱۰۰ مرد، بنگلادش با ۹۲/۹ زن، بوتان با ۹۳/۳ زن، نپال با ۹۴/۸ زن، پاکستان با ۹۲/۹ زن، گینه نو با ۹۲/۸ زن و ترکیه با ۹۴/۸ زن.

تحقیقات در مورد از دست رفتن زنان ناچیز است

در زمینه معضل مفقودشدن زنان، مشخصاً تحقیقات بسیار اندکی انجام شده است و غیبت آنها فقط

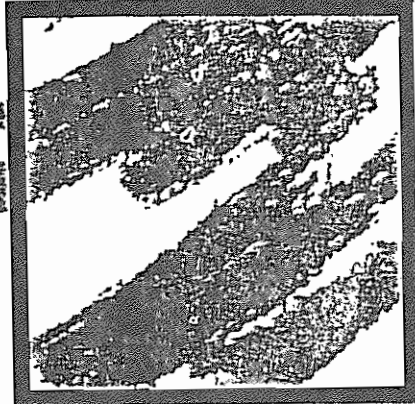
همانند سببهای در آمار مرگومیر این کشورها منعکس می‌شود. بر اساس آمارهای موجود، بیش از ۱۰۰ میلیون زن در سراسر جهان، از میان رفته‌اند و علت افزایش روزافزون این آمار آن است که در بعضی نقاط دختران از بهداشت و تغذیه‌ای که به پسران ارائه می‌شود، برخوردار نیستند و لذا آمار مرگومیر ایشان همچنان سیر صعودی دارد.

سنت دخترکشی

انگلیسها در سال ۱۸۷۰ در هند و کمونیتهای چین، در سال ۱۹۴۹ کشتن نوزادان دختر را غیرقانونی اعلام کردند. با این حال، دخترکشی در روستاهای چین، ریشه دیرینه دارد. یکی از دلایل این امر آن است که نوزادان پیش از یک سال و پیش از آنکه دندان در بیاورند، انسان کامل محسوب نمی‌شوند. هر ساله در چین ۶۰۰ هزار نوزاد دختر کمتر از ارقام واقعی به مقامات دولتی گزارش می‌شود و این تفاوت از مجاسبه تعداد نوزادان پسر و مقایسه نسبت آنها با نوزادان دختر، آشکار می‌شود. تعداد بیشتری نیز با سقط جنین می‌شوند و با بدون گزارش به مقامات رسمی، مخفیانه توسط والدین یا خویشان برزخ می‌تابند. در هند، در بعضی از شهرها با استفاده از دستگاهی، جنسیت نوزاد را تشخیص می‌دهند و در صورت دختر بودن، پیش از تولد او را نابود می‌کنند. قانون پزشکی چین، پزشکان را از اطلاع دادن جنسیت نوزاد به والدین، منع می‌کند، اما این منع قانونی تنها باعث به وجود آمدن هزینه‌ای برای خرید این اطلاعات شده است. حتی گزارشات دولتی نیز صحت این ادعا را اثبات می‌کند.

تحقیقات در زمینه عدم توازن میان نسبت دو جنس با این عامل آغاز می‌شود. تعداد نوزادان پسر پنج یا شش درصد بیشتر از نوزادان دختر است، اما در شرایط طبیعی مرگومیر جنس مذکر در هر سنی بیش از جنس مؤنث است. مشخصاً در غرب، که تولد نوزاد دختر مشکل‌آفرین نیست، درصد بیشتری از نوزادان پسر هستند. در سنین ۲۰ تا ۳۰ سالگی، تعداد آنها مساوی می‌شود و در سنین پیری تعداد زنان بیشتر می‌شود. در کشورهای پیشرفته در برابر هر ۱۰۰ مرد ۱۰۵ زن وجود دارد.

عدم توازن میان دو جنس تنها در آمارهای کلی مشخص می‌شود. در تحقیقاتی که اخیراً توسط یک سوئدی به نام ایشتن بوهانیسون انجام شده است، معلوم شد در کشورهایی که تبعیض جنسی حاکم نیست، در مقابل هر ۱۰۰ نوزاد دختر، ۱۳۰ نوزاد پسر تلف می‌شود. در چین، احتمالاً به دلیل ارجحیت نوزاد پسر، در مقابل هر ۱۰۰ نوزاد پسر، ۱۱۲ نوزاد دختر تلف می‌شود. بر طبق محاسباتی که در همین تحقیقات انجام شده است، هر ساله ۴۴ هزار نوزاد دختر زهر یک سال، به دلیل مراقبتهای نادرست نسبت به نوزادان پسر، از دست می‌روند.



نگارستان پارک جمشیدیه

فرهنگی خود برآمده است که از اولین نتایج آن تصمیم برپایی همین نمایشگاه بوده است.

روز افتتاح نمایشگاه اطلاع دادند که اولین دوره کلاسهای فنی هنرهای تجسمی، پایه و اصول طراحی، نقاشی رنگ روغن و آبرنگ، نقاشی کودکان و عکاسی از تاریخ ۱۰ شهریور در فضای زیبای پارک جمشیدیه آغاز به کار می‌کند.

نظر علاقمندان و هنروان و به ویژه مردم را که برای تفنن، به پارک جمشیدیه آمده بودند، جلب کرده بود. در این نمایشگاه آثار هنرمندان نوپای نقاشی در کنار کار اساتید این رشته دیده می‌شد و همین برخورد بدون خط بندیهای رایج، از خلوص و صداقت دست‌اندرکاران برپایی نمایشگاه حکایت داشت. بنابر اظهار حسین خسروچردی، مدیر گالری، شهرداری تهران اخیراً درصدد ارتقا بخشیدن به بخش

برگزاری نمایشگاه نقاشی در پارک جمشیدیه

روز سوم شهریور ماه امسال، به همت شهرداری تهران، نگارستان پارک جمشیدیه با آثاری از هنرمندان نقاش کار خود را آغاز کرد. برپایی این نمایشگاه در هوای خنک کوهستان - که ابتکاری بسیار جالب و مردمی بود - به طور بی‌سابقه‌ای

چگونه اصول را بیابیم؟

مهندس فرشته بهار

ارتفاعی برابر با قامت یک انسان به علاوه بلندی دست و - ارتفاع حداکثر یک صندلی معمولی قرار گیرد. در این صورت، نور به طور یکنواخت به همه جای اتاق پخش می‌شود، چراغ به سر برخورد نمی‌کند، در دسترس کودکان قرار نمی‌گیرد و برای دسترسی به آن هنگام تعمیر یا نظافت نیاز به وسایلی مثل نردبان نداریم. در این صورت اصلی رعایت شده است که می‌توان آن را «ابعاد انسانی» نامید.

در کنار ابعاد انسانی، اصل «حرکات و عملکردهای انسانی» نیز مطرح است. به عنوان مثال، لبه تیز میز بر سر راهی که همیشه از آنجا عبور می‌کنیم، در لحظه معینی حادثه‌آفرین خواهد شد. پس این حرکات و عملکردها حکم می‌کنند که لبه چنین میزی باید پخ و یا گرد باشد. رعایت چنین امری، رعایت اصل «حرکات و عملکردهای انسانی» است. این اصل بیان می‌کند که اشیاء و فضاها باید متناسب با نیازهای ما باشند. در غیر این صورت مثلاً به چه دلیل ابعاد و فرم یک زمین فوتبال، با ابعاد و فرم یک اتاق پذیرایی تفاوت دارد؟

اصل دیگر «ترتیب حرکات و عملکردهای انسانی» است. مثلاً هیچ‌گاه از خود پرسیده‌اید اولین شیئی که باید هنگام ورود به اتاق پذیرایی در دسترس باشد چیست؟ دومی؟ و سومی؟ و به طور کلی

شناسایی است. به دیگر سخن، این طبیعت انسانی است که نحوه ارتباط میان او و هر چیز دیگر را بنا می‌کند و طبیعت انسانی همان حرکات و عملکردهای او، به تناسب نیازهایش است که در چهارچوب مقدرات و محدودیتهای انسانی شکل می‌گیرد. آیا نیازهای واقعی انسان انگیزه واقعی خواسته‌های واقعی او نیست؟ و آیا بدین ترتیب نیازهای ما، محدودیتهای و مقدرات ما، حرکات و عملکردهای ما، احساسات و ادراکات ما، و نحوه ارتباط ما با یک چراغ - و هر چیز دیگر، حتی خودمان - تعیین‌کننده آن «کجا؟» نیستند که قرار است در جایی - مثلاً در اتاق پذیرایی ما - یافت شود؟

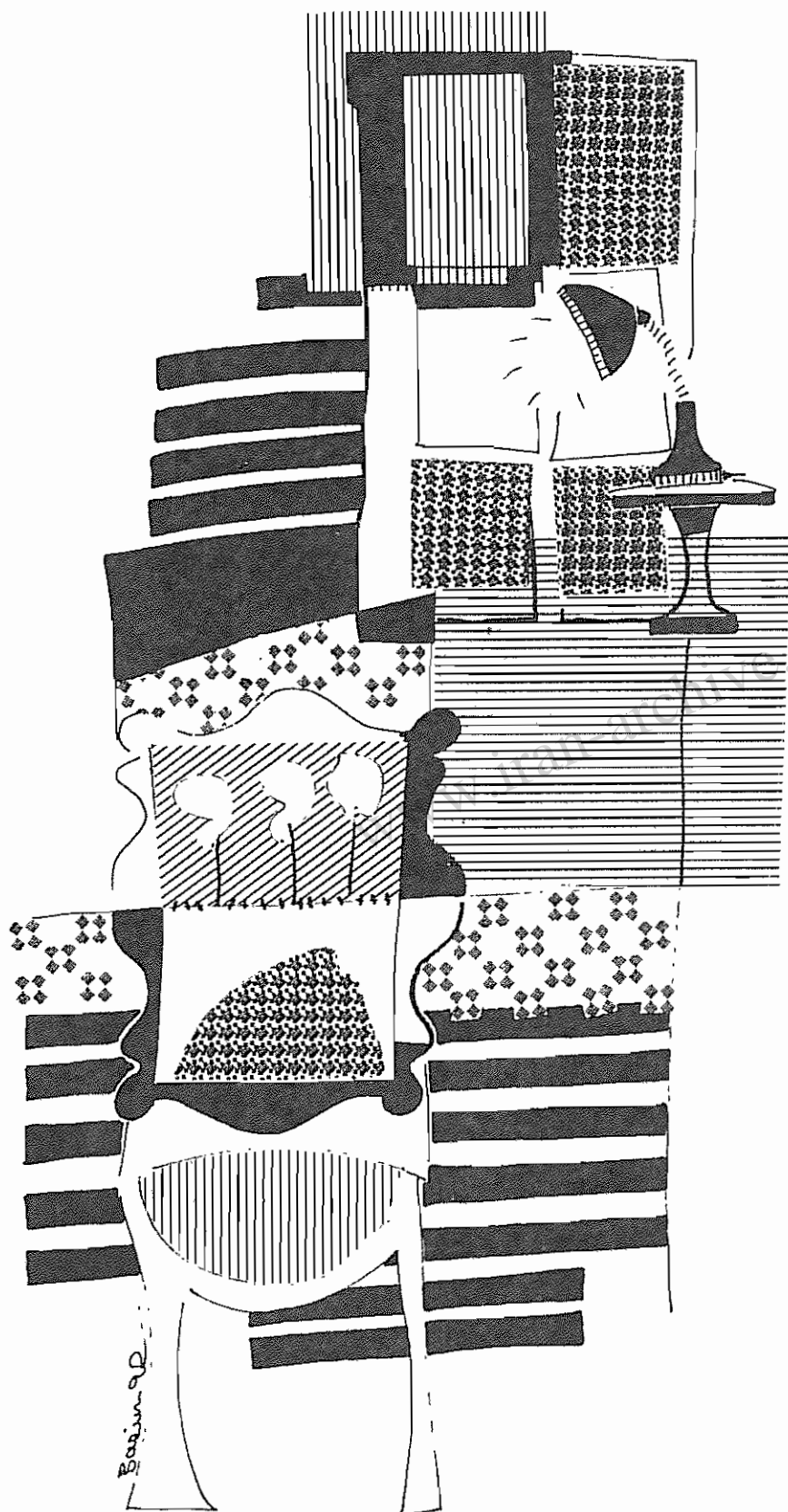
بله، «مقیاس انسانی» وسیله واقعی سنجش آن «کجا»یی است که همواره در پی یافتش هستیم، زیرا نه تنها سوال‌کننده، بلکه جواب دهنده نیز ما هستیم، حتی می‌توان گفت: سوال، «ما» و جواب نیز «ما» هستیم. این ما هستیم که راه می‌رویم، این ما هستیم که از دری داخل می‌شویم، این ما هستیم که از پله‌ای بالا می‌رویم، این ما هستیم که بر روی صندلی می‌نشینیم و این ما هستیم که چراغی را در اتاقی نصب می‌کنیم. پس وسیله سنجش نیز خود «ما» هستیم، به عنوان مثال، اگر نیاز ما به نور در اتاق پذیرایی، نوری است که از یک کانون به همه سو پراکنده شود، پس چراغ باید در مرکز سقف و در

آیا تا به حال شده است که بخواهید چراغی را در اتاق پذیرایی‌تان نصب کنید؟ آن را کجای اتاق نصب کرده‌اید؟ این «کجا» را از کجا به دست آورده‌اید؟ مقیاس سنجش شما برای یافتن این کجا چه بوده است؟ راستی در این گونه موارد چه چیزهایی را در نظر می‌گیرید؟ همه نور چراغ در جایی متمرکز باشد و یا منتشر شود؟ این مقدار نور از یک نقطه منتشر شود و یا از نقاطی متعدد؟ آیا این چراغ باید هر هفته تمیز شود یا هر روز یا فقط سالی یک بار؟ آیا احتیاج به تغییر نیز پیدا خواهد کرد؟ اگر در دسترس کودکان باشد، خطرناک نیست؟ اگر خیلی پایین باشد، با سر برخورد نمی‌کند؟ اگر خیلی بالا باشد، برای نظافت یا تعمیر از دسترس خارج نمی‌شود؟ و...

مشاهده می‌کنید که سوال «کجا؟» خود در بردارنده سوالهای دیگری است. جواب این سوالها را چگونه باید به دست آورد؟ از آنجایی که انسان، آمیزه‌ای است از هر آنچه که به عنوان عناصر وجود برمی‌شماریم (مانند انرژی، بُعد، فضا، وزن، رنگ، نور، فرم، معنا، احساس، ادراک، حیات، زمان و...) و همواره در ارتباطی بی‌وقفه با اجزای تشکیل دهنده خود به سر می‌برد، تنها از طریق همین ارتباطات - قابل

هیچ‌گاه از خود پرسیده‌اید اولین وسیله‌ای که باید هنگام ورود به اتاق پذیرایی در دسترس باشد، چیست؟ و دومی؟ و سومی؟





ترتیب استقرار اشیا در فضا باید چگونه باشد؟ چنین اصلی را در طراحی زنجیره‌های تولید به خوبی می‌توان ملاحظه کرد، زیرا زنجیره استقرار وسایل در چنین فضایی، براساس ترتیبی است که زنجیره عملکردهای انسانی حکم می‌کند.

اصل دیگر «جهت انسانی» است.

انسان، خود دارای جهات گوناگونی است.

به این ترتیب که مثلاً یک میز مطالعه در یک

فضا باید در چه جهتی استقرار یابد؟ این

جهت را چگونگی استقرار اندام ما در

موضع‌گیری نسبت به نور، افق، فضا،

رنگ، ادراکات و احساسات ما تعیین

می‌کند. بدین ترتیب مشاهده می‌کنید که جای

یک چراغ می‌تواند برای ما سؤال مهمی

باشد. سؤالی که دیدگان ما را در برابر

واقعیت، بیشتر می‌گشاید، به شرطی که

نیازهایمان، حرکات و عملکردهایمان را به

گونه‌ای واقعی ارزیابی کنیم. این ارزیابی،

نیازمند نه فقط شناخت خود، بلکه شناخت

عناصر بیرونی نیز هست. مثلاً عناصر زیر را

در نظر بگیرید.

نور: نور هسته‌ای از امواج الکترو

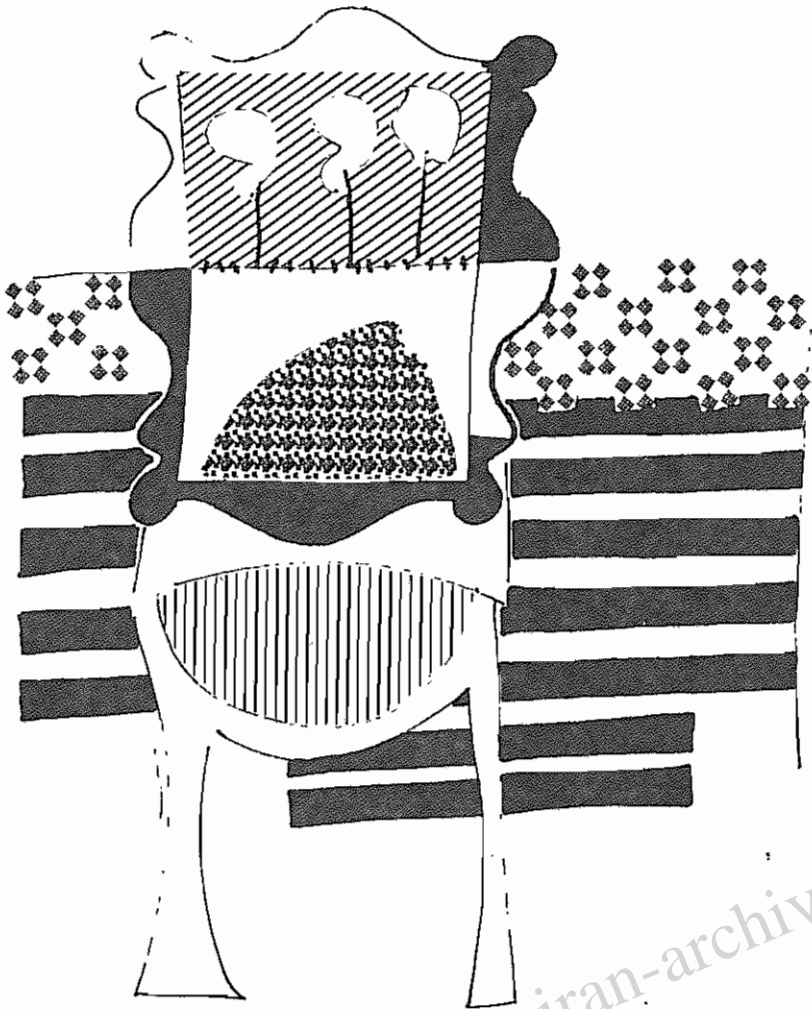
مغناطیسی است که طول موجهای متفاوتی

دارد و حس بینایی ما با دریافت آن «دیدن»

را که نیازی حیاتی است، امکان‌پذیر می‌کند.

اما از سویی دیگر، طبیعت حس بینایی و

دستگاه باصره ما، به ترتیبی است که در طول



فضاهای بسته، انسان را کسل می‌کند، فضای بسیار باز، احساس بی‌پناهی و خطر ایجاد می‌کند و پنجره، دریچه‌ای به تعادل میان فضای بسته است.

خالی مانده است. فضای خالی زیر میز، فضای درون یک کمد، یک قابلمه و حتی یک قاشق، فضای خالی میان ما و کسی که با او در حال گفتگو هستیم، و... بلکه فضای خالی، واقعاً خالی نیست بلکه تناسبی معین میان فضاهای غیرخالی ایجاد می‌کند. فضای خالی «هیچ» نیست و از همان اهمیت سکوت میان دو نت و یا فاصله میان دو کلمه و یا دو اندیشه برخوردار است. بدین ترتیب، مشاهده می‌کنید که می‌توان با سؤالی ساده به ادراکی عمیق نایل شد و بر آن مبنا دست به انتخاب زد: باید ذهن را از تمامی تحمیلات و کششهای سلیقه‌ورزانه اشرافی آزاد ساخت تا بتوان فضایی برای آگاهی و اراده باز کرد و اصول را دریافت. در غیر این صورت انتخابی در کار نخواهد بود.

باید دانست که ما در نهایت یک حق انتخاب بیشتر نداریم: یا انتخاب کننده‌ای آگاه و آزاد باشیم و یا اصولاً انتخاب کننده نباشیم.

به دوران دارند و سرگیجه‌آورند. از طرفی، طبیعت انسانی به گونه‌ایست که در فضاهایی با خطوط صرفاً عمودی و افقی، احساس خشکی و کسالت می‌کند و در فضاهایی با خطوط صرفاً مورب، و یا صرفاً منحنی، احساس عدم اطمینان؛ در خالی که در فضاهایی مرکب از هر سه نوع این خطوط، احساسی نسبتاً طبیعی و مطلوب دارد.

فضا: عامل «فضا» در این میان از همه عجیبتر است. مثلاً فضاهای بسته، انسان را کسل می‌کند و فضاهای بسیار باز، احساس بی‌پناهی و خطر به وجود می‌آورد. پنجره در این میان نقش دریچه‌ای به سمت تعادل میان فضای باز و فضای بسته را بازی می‌کند. و در مرحله بعد تابلو و یا آینه. و اما، فضای خالی! بله، فضای خالی خود بخشی از فضا است. تمامی فضاهای ارتباطی میان انسان و انسان، انسان و اشیا، فضا و فضا، و انسان و فضا را فضاهای خالی شکل می‌دهند. مثلاً راهرو فضای خالی میان چند فضای دیگر است و یا فضای خالی یک مبل، فضایی است که برای نشستن کسی

شب نیاز به نور زیاد ندارد و عدم درک این امر، دستگاه باصره ما را در معرض آسیب قرار می‌دهد.

رنگ: رنگ، بازشناسی طول موجهای قابل دریافت توسط قوه باصره است و این توانایی - تشخیص رنگهای مختلف - قدرت و ظرافت را برای دیدن به ارمغان می‌آورد. اما از سوی دیگر طبیعت این حس به نحوی است که اگر مورد هجوم بی‌وقفه رنگهای تند و متضاد قرار گیرد به سرعت خسته و فرسوده می‌شود و برعکس، رنگهای ملایم و به اصطلاح «هارمونیک» تأثیری آرامبخش بر آن می‌گذارند.

خط: خطوط عمودی، گرایش طبیعی اشیا به سمت مرکز جاذبه زمین هستند. خطوط افقی، حرکت متعادل اشیا برحسب فاصله ثابت از مرکز جاذبه زمین هستند که اثری اطمینان‌بخش بر انسان می‌گذارند. و بالعکس، خطوط مورب، چون وضعیتی ناپایدار میان خطوط عمودی و افقی هستند، حرکت و هیجان را القا می‌کنند. خطوط منحنی وضعی دیگر دارند. آنها تمایل

سفره زیبا بر زین کفچه

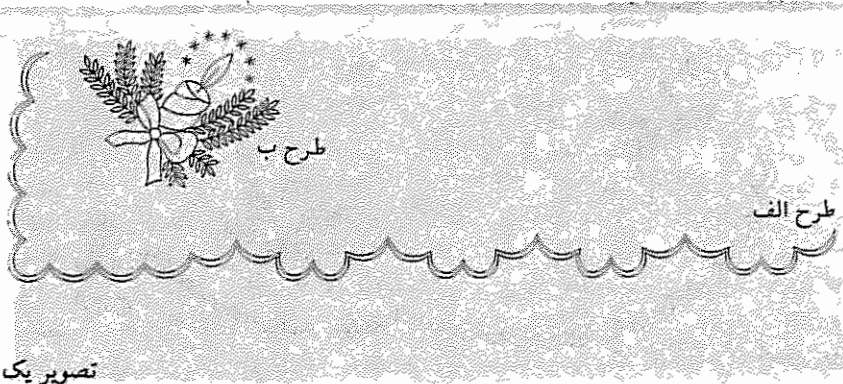


سفره زیبا نمرة تلاش شما را برای گرم کردن جمع خانوادگی و پذیرایی از دوستان جلوه بیشتری میبخشد. گذشته از این، سلیقه و مهارت دست شما می تواند در کنار خوراکیهای خوش منظر و خوش مزه مجموعه دلپذیری از نگرش لطیف شما را به زندگی خانوادگی پیش روی عزیزانتان به نمایش بگذارد.

پس دست بکار دوختن این رومیزی زیبا شوید:

جدول رنگ:

- ۱ - سفید
- ۲ - طلایی
- ۳ - زرد لیمویی
- ۴ - قرمز آتشین
- ۵ - سبز خزه ای



تصویر یک

فاصله $2/5$ سانتیمتری لبه پارچه، رسم کنید. حال پارچه را از مرکز آن به چهار قسمت تا کنید. با استفاده از طرح «الف» نقشه حاشیه دوزی و طرح «ب»، نقشه شمع را بر روی آن انتقال دهید. حال با استفاده از جدول رنگ و با کمک تصویر یک، دور آن را حاشیه دوزی و نقش شمع را گلدوزی کنید. پس از اتمام کار، اضافه کاری پارچه را از دور آن قیچی کنید و پارچه را اتو بزنید.

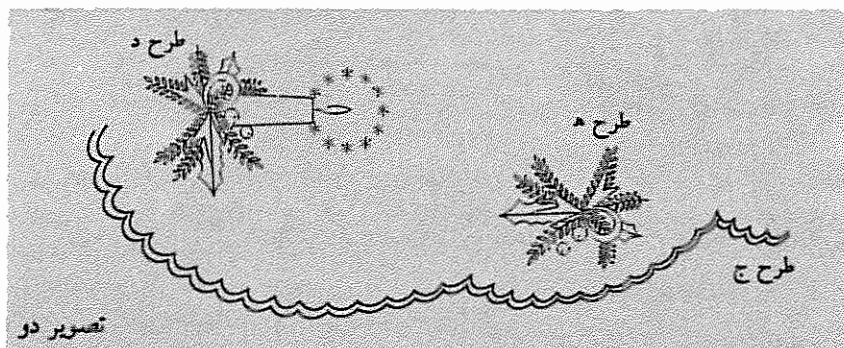
لوازم مورد نیاز: پارچه کتان سفید از نوع مرغوب به ابعاد 25×25 سانتیمتر - نخ گلدوزی دمسه (C) (D. M.) به رنگهای ذکر شده در جدول رنگ - قلم مخصوص کپی - کاغذ روغنی یا پوستی (یک برگ) - قیچی.

طرز تهیه:

مربعی به ابعاد $22/5 \times 22/5$ سانتیمتر در

جدول رنگ:

- ۱ - سفید
- ۲ - صورتی روشن
- ۳ - بنفش روشن
- ۴ - قرمز
- ۵ - طلایی
- ۶ - سبز خزه‌ای



لوازم مورد نیاز:
 نخ گلدوزی دمسه (D. M. C) به رنگهای ذکر شده در جدول رنگ - پارچه کتان سفید رنگ از نوع مرغوب به ابعاد ۳۰×۵۵ سانتیمتر - خط کش - کاغذ روغنی یا پوستی (یک برگ) - قلم مخصوص کپی - قیچی.
 طرز تهیه:
 پارچه خود را از مرکز به چهار قسمت تقسیم و تا کنید. حال، با استفاده از طرح «ج»، نقشه حاشیه‌دوزی را به فاصله ۱/۳ سانتیمتر از لبه پارچه روی آن کپی کنید.
 نقشه‌های روی رومیزی را با استفاده از طرح «د» و طرح «هـ» تهیه کنید و جداگانه به روی پارچه انتقال دهید. سپس با کمک تصویر دو، اطراف پارچه را حاشیه‌دوزی و طرحهای شمع روی آن را نیز گلدوزی کنید. پس از اتمام کار قسمتهای اضافی پارچه را قیچی و آن را اتو کنید.

لوازم مورد نیاز:
 نخ گلدوزی دمسه (D. M. C) به رنگهای ذکر شده در جدول رنگ - پارچه کتان سفید رنگ از نوع مرغوب به ابعاد ۳۰×۵۵ سانتیمتر - خط کش - کاغذ روغنی یا پوستی (یک برگ) - قلم مخصوص کپی - قیچی.
 طرز تهیه:
 پارچه خود را از مرکز به چهار قسمت

نوشیدنی: گرم، سرد

ترجمه حورا اخلاقی



کنسرو شده است (این موضوع به ویژه در مورد آب مرکبات صدق می‌کند). آب میوه تازه را می‌توان به مدت چند روز در یخچال نگهداری کرد.

برای تهیه آب مرکبات می‌توان میوه را به سادگی به دو نیم کرد و فشار داد. برای میوه‌های دیگر هم می‌توان از ماشین آب میوه‌گیری استفاده کرد. چنانچه آب میوه‌گیری در اختیار ندارید، می‌توانید به دو روش دیگر آب میوه‌های دلخواه خود را تهیه کنید:

۱- میوه‌ها را در ظرفی شیشه‌ای، لعابی و یا استیل که بتوان در آن را کیپ گذاشت با مقدار بسیار کمی آب بجوشانید. (از ظروف آلومینیومی استفاده نکنید چرا که با اسید موجود در آب میوه، فعل و انفعالات شیمیایی ایجاد می‌کند و رنگ و طعم آن را تغییر می‌دهد). پس از آن که میوه نرم شد، آن را از پارچه ملل یا صافی رد کنید.

۲- قطعه‌های پوست کنده میوه را با کمی آب در مخلوط کن بریزید، از یک پیمانه میوه (قطعه شده) و یک چهارم پیمانه آب، حدود سه چهارم آب میوه تهیه می‌شود.

آب میوه‌هایی مانند سیب، زردآلو، خربزه، هندوانه، گیلاس شیرین، گلابی، آناناس و بعضی از انواع توت، به حد کافی شیرین هستند. گاهی کمی پوست رنده شده پرتقال و یا لیموترش و یا آب آنها، طعم آب میوه‌های شیرین را دلپذیرتر و به حفظ رنگ طبیعی آنها کمک می‌کند. طعم ترش آب میوه‌هایی مانند گیلاس ترش، انگور فرنگی، آلو و گوجه را می‌توان با کمی عسل، ملایم کرد. مخلوط چند نوع آب میوه، نوشیدنی گیاهی و میامات دیگر، معمولاً طعم و عطر خوشایندی ندارد. بنابراین به هنگام مخلوط کردن چنین موادی، نهایت دقت را بکار ببرید. اگر در نوشیدنیها، از یخ یا آب معدنی گازدار استفاده می‌کنید، میزان رقیق

بهترین فرصت برای استفاده از مصاحبت دلشین دوستان، دعوت از آنها به صرف یک نوشیدنی است. نوشیدنیها را باید با توجه به موقعیتهای مختلف صرف کرد. مثلاً در هوای سرد زمستان، یک فنجان چای داغ و در روزهای گرم و طاقت فرسای تابستان، یک لیوان مخلوط شیر و بستنی یا شربت خنک، بسیار دلپذیر خواهد بود.

نوشیدنی، صرف نظر از ارزش اجتماعی خود، نقش مهمی در حفظ سلامت بدن دارد. هر فرد روزانه باید حداقل بین هشت تا ۱۰ لیوان مایع مصرف کند. این مقدار با توجه به افزایش حرارت هوا، میزان فعالیت شخص و همچنین هنگام کسالت افزایش می‌یابد.

نوشیدنیهای میوه‌ای

مصرف نوشیدنیهایی که از میوه‌های مختلف تهیه می‌شوند، برای هر موقعیتی مناسب است. یک لیوان آب میوه به هنگام صرف صبحانه، آغاز خوبی برای یک روز فعال است. و یک لیوان مخلوط شیر و آب میوه نیز برای رفع خستگی، در نیمه روز بسیار مناسب است. اکثر نوشیدنیهای میوه‌ای سرشار از ویتامین و مواد معدنی هستند و نیازهای غذایی بدن را رفع کنند. مثلاً آب پرتقال و آب گریپ‌فروت، «ویتامین C» و آب زردآلو، «ویتامین A و پتاسیم» سرشاری دارند. تا حد امکان آب میوه تازه بنوشید زیرا طعم آن مطبوعتر و شیرینتر از آب میوه

شدن آنها را در نظر بگیرید. آب معدنی گازدار را در آخرین لحظات به نوشیدنی بیفزایید، زیرا گاز خود را سریع از دست می‌دهد.

آب سبزی

آب گوجه‌فرنگی، از گذشته میان مردم متداول بوده است، اما مصرف آب سبزیهایی چون هویج، اسفناج، کلم، کرفس، و خیار نیز معمول شده است. اگر کمی فلفل سبز، جعفری، شاهی آبی، یا سیر به هریک از این نوشیدنیها بیفزایید ارزش غذایی بیشتر و طعم مطبوعتری پیدا می‌کنند.

نحوه آبیگیری سبزیها هم مانند میوه‌ها، بسیار ساده است. پیش از شروع باید مطمئن شوید که چه مقدار سبزی رسیده در دسترس دارید، برای تهیه یک لیوان آب هویج، حدود ۴۵ گرم هویج و برای نصف لیوان آب اسفناج، ۴۵ گرم اسفناج لازم است. سبزیها را می‌توان با ماشین آب میوه‌گیری آب گرفت و یا آنها را پخت و از صافی عبور داد. این نوشیدنیها را می‌توان سرد یا گرم و همراه با حلقه‌های لیمو، شاخه‌های کرفس و یا قطعه‌های هویج صرف کرد. آب سبزیها را می‌توان در ظرفهای سرپوشیده، چند روز در یخچال نگهداری کرد.

مخلوطهای شیر

اکثر مردم به انواع نوشیدنی همراه با شیر از مخلوطهایی سرد و کفدار با طعم میوه تا



آب لیموترش $\frac{1}{4}$ پیمانه
 عسل در صورت تمایل ۲ تا ۳ قاشق
 غذاخوری
 حلقه‌های لیموترش
 هندوانه را در مخلوط کن بریزید. سپس
 آب زردآلو، آب لیموترش و عسل را (در
 صورت تمایل) به آن اضافه کنید. آنها را
 خوب با هم مخلوط کنید و بعد در لیوانهای
 بلند بریزید، آن را با حلقه‌های لیمو تزئین و
 سپس صرف کنید.

نعنای دم‌کرده
 آب ۱ پیمانه
 عسل ۲ قاشق غذاخوری
 نعنای تازه (خردشده) ۲ قاشق
 غذاخوری
 فلفل شیرین (خردشده) $\frac{1}{8}$ قاشق
 چایخوری
 آب لیمو $\frac{1}{4}$
 آب پرتقال $\frac{1}{4}$ پیمانه
 آب جوشیده ۲ پیمانه
 آب و عسل را در ظرف کوچکی با هم
 بجوشانید. نعنا و فلفل را به آن بیفزایید
 مخلوط را به مدت ۱۰ دقیقه دم کنید، آن را
 از صافی عبور دهید. سپس آب لیمو، آب
 پرتقال و آب جوشیده را به جای اضافه کنید
 و آنرا گرم یا سرد بنوشید.

عمل آورد و یا به صورت خشک شده از
 مغازه‌ها و سوپر مارکتها تهیه کرد.

نوشیدنی گیاهی را به دو طریق می‌توان
 آماده کرد:

۱ - جوشاندن: ۳۵ گرم ریشه، پوست یا
 تخم گیاه را در یک ظرف درباز، با ۳ پیمانه
 آب شیرین، به مدت ۳۰ دقیقه، بجوشانید.
 بدین ترتیب، حدود دو پیمانه نوشیدنی گیاهی
 به دست می‌آید که می‌توان آن را با
 اضافه کردن آب جوشیده و یا قطعه‌های یخ،
 به دلخواه خود رقیق کرد.

۲ - دم کردن: آب را جوش بیاورید و
 ۳۵ گرم آب (یک فنجان)، نصف قاشق
 چایخوری برگ یا گل گیاه به آن اضافه و به
 مدت سه سه تا ۱۰ دقیقه دم کنید. (چنانچه از
 گیاه تازه استفاده می‌کنید، یک و نیم قاشق
 چایخوری یا یک قاشق غذاخوری از آن دم
 کنید). روی قوری، دم‌کنی بگذارید تا
 حرارت آن حفظ شود. و هنگامی که
 نوشیدنی، رنگ دلخواه شما را پیدا کرد، آن
 را صرف کنید. نوشیدنی گیاهی باید صاف و
 شفاف باشد.

شربت هندوانه

هندوانه (بدون تخمه قطعه شده) ۴
 پیمانه

آب زردآلو ۱ پیمانه

مخلوط گرم عسلی وانیلی و علاقه دارند.
 علاوه بر این، از آنجا که شیر سرشار از
 کلسیم و پروتئین است، برای بدن بسیار مفید
 می‌باشد. چربی شیر باعث لطیف شدن بافت
 و نیز افزایش کالری آن می‌شود. برای کاهش
 کالری مضر شیر، می‌توان آن را به نسبت
 مساوی، با شیر بدون چربی مخلوط کرد.

برای تهیه یک «مخلوط سرد»، شیر و
 بستنی و میوه را با هم مخلوط کنید. برای این
 کار می‌توانید با استفاده از دستگاه مخلوط
 کن که این مواد را در عرض چند ثانیه و به
 بهترین نحو با هم مخلوط می‌کند، استفاده
 کنید. پوره و یا آب میوه‌های ترش و اسیدی
 را کم کم با شیر مخلوط کنید تا احتمال
 بریدن شیر کمتر شود.

برای تهیه «مخلوطهای گرم»، شیر را
 روی حرارت ملایمی قرار دهید و آن را با
 یک همزن فلزی، مرتب به هم بزنید تا رویه
 نیند. شیر را فقط تا زمان مشاهده بخار، گرم
 کنید زیرا جوشاندن شیر باعث از بین رفتن
 طعم آن می‌شود.

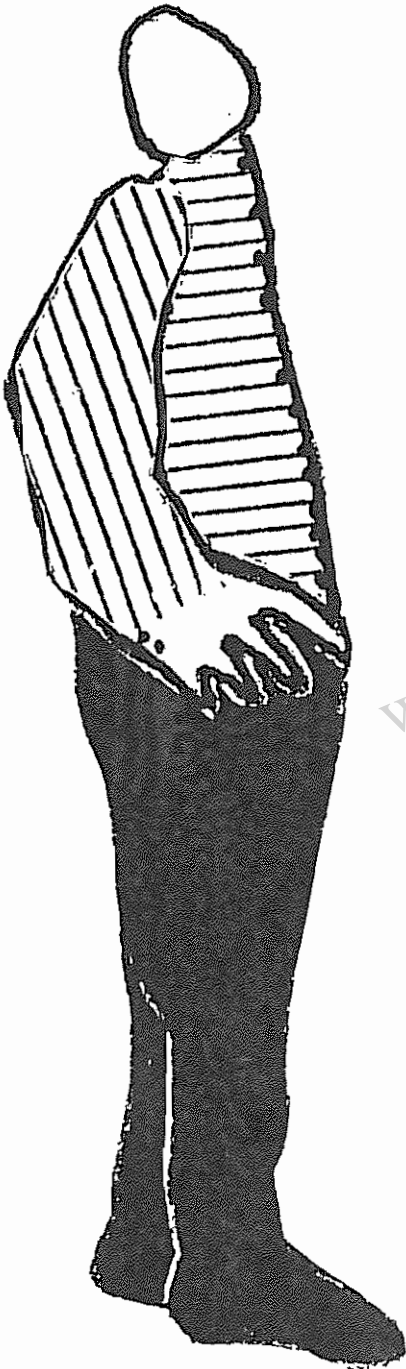
نوشیدنیهای گیاهی

نوشیدنیهای گیاهی بدون کالری است و
 جانشین مناسبی برای جای محسوب می‌شود.
 اکثر آنها «کافئین» ندارند. این نوع گیاهان
 را می‌توان مستقیماً در باغ یا باغچه خانه به

داوری زن در

اختلافات خانوادگی (۲)

مینا یادگار آزادی



بازدارند. یا زن در حال عادت ماهانه تمکین داشته باشد.

ولی داوران می‌توانند زن و مرد را از اعمال مستحبه خود منع کنند و انجام امری را که واجب نیست، بخواهند. مانند آنکه بخواهند مرد مهریه را قبل از موعد بپردازد.

آیا فرمان انتخاب حکم لازم است؟

بحثی که در این جا پیش می‌آید، در خود فرمان انتخاب حکم است. اگر بخواهیم به مشرب اصولیان سخن بگوییم، باید این سؤال را چنین مطرح کنیم:

آیا مفهوم امر در آیه شریفه حکمی و جویی را در پی دارد یا خیر؟ اگر وجوب است ارشادی است یا تعبدی؟

برخی امر را در آیه شریفه لازم و واجب شمرده‌اند، به سه دلیل:

اول، چون ظاهر امر طبق نظریه آنان دال بر وجوب است. دیگر آنکه این مورد به خصوص از باب امر به معروف و نهی از منکر است و سوم آنکه این مورد مصداق امور حسیه (اموری که حل و فصل آن منوط به نظر حاکم شرع است، مانند طلاق زنی که شوهرش مفقود شده) است و از موارد لزوم تعیین داور، و یا مراجعه به او.

صاحب جواهر این نظر را برگزیده و آن را مورد اتفاق جماعتی از فقها دانسته است. نظر دیگر آن است که:

امر، ظهور در وجوب ندارد و مفید استحباب است، زیرا اصل عدم وجوب است.

به عبارت دیگر فقهای ما در دانش اصول، بحثهای دامنه‌داری در باره جمله‌ای که حاوی یک دستور باشد، مطرح کرده‌اند که آیا مفاد آن یک حکم واجب است یا نه؟ به فرض آنکه بگوییم مفاد آن یک حکم

در شماره گذشته، بحث «داوری زن در اختلافات خانوادگی» را مطرح و بررسی دیدگاه رایج در این زمینه را آغاز و تأکید کردیم که هنگام بروز اختلافات خانوادگی، زن برای طرح مسائل خصوصی خود نیاز به یک وکیل آشنا و محرم دارد، بنابراین داور انتخابی او باید زن باشد. در آن مقاله، به کار برد واژه «اهل» در قرآن کریم و نیز به بررسی شروط داور، انتخاب کننده داوران، کیفیت انتخاب، قضاوت یا وکالت بودن دآوری و نتایج این دو و امکان قاضی تحکیم و تشریح شدن زن پرداختیم. اینک ادامه بحث:

حدود و اختیارات داوران:

قسمتی از مباحث ما، در این فصل، به مطالب گذشته در باره تحکیم و یا وکالت... برمی‌گردد، که داوران اگر وکیل محسوب شوند، دایره و حدود اختیارات آنان با قاضی تحکیم تفاوت خواهد داشت.

ولی به استناد نظریه‌ای که برگزیدیم، چهارچوب اختیارات و وظایف داورها روشن می‌شود که می‌توان اصول آن را چنین ترسیم کرد:

۱- تلاش برای ایجاد صلاح بین زوجین.

۲- حق اجرای صیغه طلاق.

۳- در صورت صلح، انجام خواستهایی از شوهر یا زن و یا از هر دو. مانند: مسکن مستقل برای زن، عدم ارتباط یکی از طرفین با بستگان خود، سکونت در شهر خاص، قطع ارتباط با فرد یا افراد مشخصی، و...

اینها در صورتی است که مقررات الزامی اسلام را تغییر ندهند، مثلاً داورها حق ندارند در صورت ادامه اختلاف و شقاق، حق اجرای صیغه طلاق را به زن واگذار کنند یا مرد را از ازدواج مجدد

عدالتی منظور است که حین داوری مراعات شود، نه آنکه داور، عادل باشد. چنان که بعضی از فقها نیز عدالت را شرط داور ندانسته‌اند، ولی داوری باید عادلانه باشد.

الزام آور است، اینجا که یک مصداق از آن است، چنین پیامی ندارد و در این خصوص امر دال بر ارشاد می‌باشد. علاوه بر آنکه مورد از امور دنیوی است که اراده و جوب از آن فهمیده نمی‌شود.

نظر دیگر آن است که اگر صلاح امر خانواده بسته به تعیین داور است، اینجا واجب است و اگر بدون حکم مشکل رفع می‌شود، واجب نیست.

اصولاً به نظر ما امر در آیه شریفه اقتضای وجوب ندارد. قرآن راهی پیشنهاد کرده که در مراحل بحرانی زوجین از آن استفاده کنند. معنای «فابعثوا» آن است که کار را به دادگاه حل اختلاف خانوادگی (حکمیت) سوق دهید.^۱ و جز ارشاد نمی‌توان برداشت کرد.

ولی خارج از این برنامه وضعیت خاص زوجین است که لزوم تشکیل این محکمه را سرعت می‌بخشد و به جوب می‌کشاند.

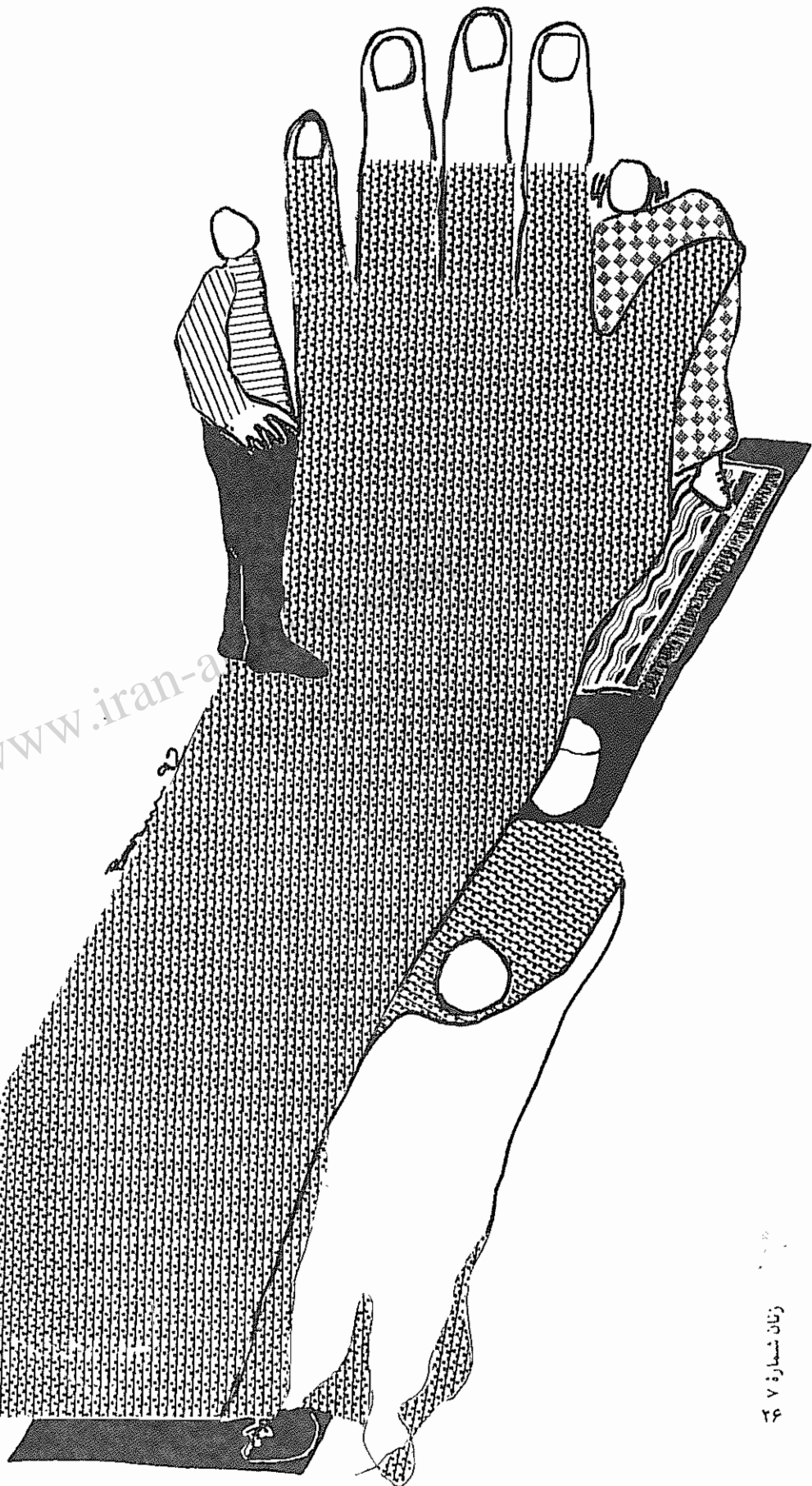
تابعیت و اهلیت داوران:

نکته دیگری که پیرامون آن، دیدگاههای گوناگونی ابراز شده، تابعیت و نسبت خانوادگی داوران است.

آیا لازم است حتماً از اهل مرد و زن باشند؟ آیا غیر اهل هم می‌تواند داور باشد؟ برخی در مرحله اول لزوم چنین امری را منکر شده‌اند.

صاحب جواهر می‌نویسد:

«ضرورة عدم اعتبار القرابة في الحكومة و الغرض يحصل بالاجنبی كما يحصل بها



فرق است بین زن و شوهری که با همدیگر فامیل هستند و داوری که از فامیل آنان باشد. ممکن است زن و مرد بستگی فامیلی نداشته باشند، ولی داور باید از اهل آنان باشد.

اجرا می‌شود. اول آنکه داوران خود اجرا کنند و دوم آنکه از بین بستگان شخص دیگری اجرا کنند. در صورت اول حکم و کیل داور است و در صورت دوم حکم با داور است، ولی وکیل شخص دیگری است.

عزل و انعزال داور:

وقتی مرد و زن به اختیار خود داورانی برگزینند آیا می‌توانند عزلشان کنند یا خیر؟ و در چه مواردی خودبه‌خود داورها عزل می‌شوند؟

برای پاسخ به این دو سؤال، صورتهای مختلفی متصور است و در این مقال کوتاه، اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت.

قاعدتاً در صورتی که مخاطب آیه شریفه زوجین باشند و قصد آنان اصلاح و به داوری مایل و راضی باشند، صحیح به نظر نمی‌رسد که در حین داوری یکی از داورها یا هر دو عزل شوند. اما چون خود داوری را برگزیده‌اند، هر آن می‌توانند داوران را عزل کنند، این در صورتی است که داوران هنوز تصمیمی نگرفته و در جریان رسیدگی قرار داشته باشند، ولی اگر داوری تمام شده و رأی خود را اظهار کرده، یا قصد اظهار داشته باشند، یا به فراست یکی از مرد و زن دریابد چه منظوری دارند، نمی‌تواند داوری را بر هم بزند.

و اگر خطاب قرآن به حکام باشد، صرفاً در اصل انتخاب، رضایت مرد و زن شرط است و دیگر آنان حق عزل او را ندارند. نیز اگر خطاب قرآن به خانواده آنان یا به

حکومت واگذاریم و مخاطب آیه شریفه را آنان بدانیم، ضامن اجرای حکم حکومت خواهد بود و از پشتوانه قدرتمندی بهره‌مند است. و اگر مخاطب را مرد و زن بدانیم، ضامن اجرای حکم داوران تعهد مرد و زن است که یک امر اخلاقی و وجدانی است.

در صورتی که مخاطب، عدول مسلمین (مسلمانان عادل) یا خانواده مرد و زن باشند، ضمانت اجرای حکم قویتر است و با تکیه بر نیروی آنان انجام خواهد شد. گرچه خانواده و یا عدول مسلمین توان اجرای حکم را چنان که حاکم دارد، فاقداند ولی ضمانت اجرائی آنان قوی است و می‌تواند مرد و زن را به پذیرش داوری وادار کند.

بنابراین ضمانت اجرای حکم داوران بستگی به نظرات سابق دارد. تا کدام دیدگاه مقبول و درست باشد؟

چه کسی اجرا کند؟

این مسئله نیز فرع بر مسئله ضمانت اجراست. اگر ضامن اجرای حکم را حاکم و حکومت بدانیم، مجری، حاکم یا نماینده اوست که در این صورت داور، و حکم او وکیل دو تا خواهند بود و در صورتی که زوجین خود به طور اخلاقی ضمانت اجرای حکم را می‌پذیرند، مجری، داورها هستند، که طلاق دهند و یا بازگردانند و در صورت طلاق مهریه را بگیرند یا نگیرند و... در این صورت داورها هم حکم محسوب می‌شوند و هم وکیل و اگر ضامن اجرای داوران بستگان یا عدول مسلمین باشند، به دو شکل

والایه مسوقه لارشاد» بدیهی است که خویشاوندی در داوری اعتباری ندارد و هدف آن با افراد بیگانه هم برآورد می‌شود چنان که با فامیل و آیه به عنوان ارشاد از فامیل سخن گفته است.

او استثنایی قائل شده و آن در صورتی است که اصلاح ذات‌البین منحصر به بستگان باشد، در این صورت واجب است داورها از بستگان زوجین باشند.

دیدگاه دوم آن است که داوران باید از اقارب و بستگان باشند و قرآن نیز همین را فرموده است.

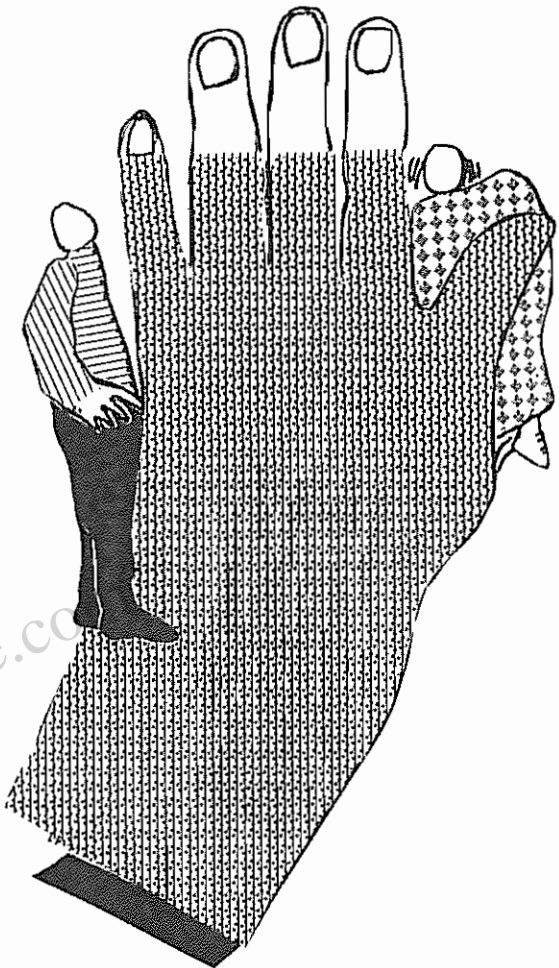
صاحب «ریاض» این دیدگاه را انتخاب کرده و گفته: «جایز است که بیگانه باشند یا به طور مطلق چنان که محقق در کتاب «نافع» گفته است، یا مقید به عدم وجود اهل که قویتر است. طبق نوشته ابن رشد در «بدایه المجتهد» علمای اهل سنت بر این گفته اتفاق نظر دارند که «واجب معوا علی ان الحکمین لا یکونان الامن اهل الزوجین». (داوران جز از خویشاوندان زن و شوهر نباشند.)

نکته‌ای که اینجا باید تذکر داد و موجب اشتباه برخی شده، آن است که: فرق است بین زن و شوهری که با همدیگر فامیل هستند و داوری که از فامیل آنان باشد. ممکن است زن و مرد بستگی فامیلی نداشته باشند، ولی داور باید از اهل آنان باشد.

ضمانت اجرا:

اگر انتخاب داوران را به حاکم شرع و

سیر قهقرایی به سوی قانون سال ۱۳۱۸ که قانونگذار قبلی مشکلات آن را دریافته و با ضرورتهای زمانی آن را اصلاح کرده بود، مشکلات را افزونتر می‌کند.



عدول مسلمین باشد، همین حکم را خواهد داشت.

داوران نیز در صورت نداشتن شرایط داوری خود به خود عزل خواهند شد؛ مثلاً: اگر در حین داوری یکی از داورها دیوانه شود.

به نظر می‌رسد تجاوز از حریم عدالت، و داوری به احساس و یا بغض و کینه نیز از موارد عزل شدن خود به خودی داور است.

داور باید بدون حب و بغض و به عدالت و رعایت مصالح و مفاسد احتمالی قضای و هم‌جانیه و عادلانه داشته باشد. اگر او بدون رعایت این امور داوری کند، داوری او فاقد اعتبار و ارزش است، و اختلاف به داور دیگری ارجاع می‌شود.

همچنین عزل خود به خود داوران وقتی است که زوجین به توافق رسیده، خود آشتی

کنند. این مفهوم از متن آیه شریفه به خصوص جمله «ان یریدا اصلاحاً» به روشنی قابل اثبات است. ناگفته نماند، عدالتی که از آن بحث به میان می‌آید عدالت معهود و مشهور بین فقهای ما نیست. بلکه عدالتی منظور است که حین داوری مراعات شود، نه آنکه داور، عادل باشد، چنان که برخی از فقها نیز عدالت را شرط داور ندانسته‌اند، ولی داوری باید عادلانه باشد.

نگاهی به قوانین کشورهای اسلامی

در اردن، تونس، سوریه، عراق، لبنان، و مصر به تفصیل در باره داوری خانوادگی بحث شده ولی به صراحت سخن از داوری زن به میان نیامده است. ماده ۱۳۰ قانون مدنی (احوال شخصی) لبنان این است:

«وقتی بین زوجین نزاع یا شقاق پدید آید، و یکی از آنان به حاکم مراجعه کند، او از خاندان طرفین داور می‌گزیند. و اگر کسی از خاندان زوجین نباشد یا یکی از آنان داشته، دیگری فاقد باشد یا آنکه داوران آنان فاقد شرایط باشند، حاکم خود داورانی خارج از بستگان زوجین برمی‌گزیند.

مجلس داوری خانوادگی به دقت سخنان و مدافعات زوجین را استماع و در حل آن می‌کوشد. اگر اصلاح ممکن نبود و تقصیر متوجه شوهر بود، حاکم زن را از مرد جدا می‌کند. اگر تقصیر متوجه زن باشد، از سوی او طلاق خلع به تمامی مهر یا قسمتی از آن واقع می‌شود.»

ماده ۱۳۱: «حکم تفریق که به موجب مواد سابق صادر شده، طلاق بائن محسوب شود.»

ماده ۴۹۱ قانون مدنی عراق می‌گوید:
 ۱- وقتی یکی از زوجین مدعی شود که از سوی همسرش مورد ستم و ضرر واقع شود، به نحوی که دوام و بقای زندگی با او مقدور نیست یا ادعا کند که با همسرش اختلاف شدید دارد و شیرازه زندگی از هم پاشیده، می‌تواند از قاضی تقاضای طلاق کند.

۲- قاضی قبل از صدور حکم طلاق موظف است داوری از خاندان زن و داور دیگری از خانواده مرد برای آشتی برگزیند.

اگر چنین افرادی نبودند، قاضی از زوجین می‌خواهد دو نفر دیگر برگزینند. چنانچه زوجین در انتخاب داور اتفاق نظر نداشتند، قاضی خود انتخاب می‌کند.

۳- داوران موظفند نهایت تلاش خود را برای آشتی به کار برند و اگر فروماندند، به قاضی حواله دهند و طرف مقصر را در این مورد به قاضی معرفی کنند.

چنانچه داوران خود اختلاف نظر داشته باشند، شخص سومی از سوی قاضی به آنان افزوده (ملاک اکثریت آراست) می‌شود.

۴- وقتی بر قاضی ثابت شد، یکی از زوجین بر دیگری ستم و ضرر وارد کرده و همچنان اختلاف باقی است و داوران نیز در آشتی موفق نشده‌اند و شوهر از طلاق خودداری می‌کند، قاضی خود، زن را طلاق می‌دهد.

اگر زوجه مقصر و مهریه او مدت‌دار باشد، مدت آن بی‌اثر تلقی می‌شود و چنانچه همه مهریه را دریافت کرده باشد دستور می‌دهد، نصف بیشتر آن به شوهر برگردد.

نگاهی به داوری در قانون ایران

از شروع قانون‌گذاری در ایران تاکنون بارها مسأله داوری و همچنین امور مربوط به حفظ و حراست خانواده مورد نظر قانونگذاران واقع و مقرراتی در باره آن وضع شده است:

۱- در ۲۲ اسفندماه ۱۳۰۶ قانون حکمیت در هفده ماده به تصویب رسیده که بر اساس ماده شانزدهم آن مواد ۷۵۷ تا ۷۷۹ اصول محاکمات حقوقی ملغی شد.

۲- همین قانون در ۱۱ و ۱۴ فروردین ۱۳۰۸ در ده ماده اصلاح شد. در این دو مورد صحبتی از داوری خانوادگی به میان نیامده است.

۳- قانون آیین دادرسی مدنی مصوب

۲۵ شهریور ۱۳۱۸ نیز مواد ۶۳۲ تا ۶۸۰ را به داوری اختصاص داده است.

ماده ۶۴۵ مکرر در مرداد سال ۱۳۳۴ اضافه شد.

ماده ۶۴۹ در آبان ۱۳۴۹ اصلاح شد. ماده ۶۵۰ نیز که الحاقی ۱۳۳۷ است در آبان ۱۳۴۹ اصلاح شد.

ماده ۶۶۰ نیز در آبان ۱۳۴۹ اصلاح شد و ماده ۶۷۷ به موجب ماده ۲۶ قانون مالک و مستأجر ملغی گردید. اصول این قانون همان قانون حکمیت ۱۳۰۶ و اصلاحیه ۱۳۰۸. و برای همه دعاوی مالی و مدنی است که تنها بند ۲ ماده ۶۷۵ و ماده ۶۷۶ آن پیرامون داوری است و از امور خانواده سخن گفته است.

اکنون در صدد بحث پیرامون ایرادها و نقایص این مواد نیستیم، اما اجمالاً می‌توان گفت که ماده ۶۳۴، محکومان دادگاه جنحه و جنایت را ولو به تراضی طرفین دعوی از داوری منع می‌کند در حالی که داوری معنی آن تراضی است و آنان به هر که رضایت دهند (در صورت دارابودن شرایط عامه تکلیفی و قانونی) می‌توانند داور باشند. دیگری ماده ۶۴۵ است که بستگان، وارث و ذی‌نفعان یکی از طرفین دعوی را نیز به طریق قرعه محروم می‌دارد. و حال آنکه اصولاً داور در امور خانواده باید ذی‌نفع و از بستگان متداعین باشند. تبصره ماده ۶۵۰ داور را مقیم حوزه‌ای می‌شمارد که دعوی در آنجا مطرح است و اگر داور خارج از حوزه محل دعوی باشد، مقبول نیست و این از دیدگاه فقه اسلامی اشتباه است.

۴ - قانون حمایت خانواده مصوب پانزدهم خرداد ۱۳۴۶ بیست و سه ماده را شامل می‌شود که تنها مواد ۶ و ۷ پیرامون داوری است.

۵ - آیین‌نامه اجرایی قانون یادشده مصوب دوازدهم تیر ۱۳۴۶ مواد ۶ تا ۹ از داوری سخن گفته است.

۶ - قانون حمایت خانواده مصوب ۱۵

بهمن ۱۳۵۳ ماده ۵ - ۸ در باره داوری است.

این قانون حاصل تجربه حدود نیم قرن قانونگزاری است. که پس از اصلاحات چندی بدین صورت تصویب شده است. البته در چند مورد جزئی با فتاوی مشهور مطابقت ندارد. در این قانون تصریح شده که: داوری در این قانون تابع شرایط داوری مندرج در قانون آیین دادرسی نمی‌باشد و این نکته بسیار حائز اهمیت است ولی متأسفانه اکنون می‌شنویم آیین دادرسی ملغی شده، دوباره احیا شده است!^۲

همچنین در آخرین ماده (۲۸) این قانون آمده است: «قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۴۶ و سایر مقرراتی که مغایر با این قانون است و همچنین ماده ۲۱۴ قانون مجازات عمومی از تاریخ اجرای این قانون ملغی است.»

۷ - آیین‌نامه نحوه اجرای احکام و تصمیمات دادگاه حمایت خانواده مصوب دوازدهم فروردین ۱۳۵۴ و آیین‌نامه اجرایی قانون حمایت خانواده مصوب سیزدهم اردیبهشت ۱۳۵۴ هیئت وزیران، ماده ۸ تا ۱۰ بحثی در باره داوری دارد.

۸ - لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب اول مهرماه ۱۳۵۷ با اصلاحات مصوب ۱۳۵۹/۲/۲۴ که تنها در تبصره ۲ ماده ۳ آن از داوری به طور مبهم و کلی سخن رفته است.

قانون حمایت خانواده با اصلاحات اندکی که حاصل تجربیات قانونگزاری دوره انقلاب بوده و با حذف یکی دو مورد جزئی که برخلاف فتاوی مشهور است می‌تواند مورد دقت قرار گیرد. الغای این قانون به طور کلی مشکلاتی را به وجود آورد.

سیر قهقرایی به سوی قانون ۱۳۱۸، که قانونگذار قبلی مشکلات آن را دریافته و با ضرورت‌های زمانی آن را اصلاح کرده بود، مشکلات را افزوتر می‌کند. فرهنگ اسلامی و انقلابی اقتضا دارد مسئولان قوانین و

مقررات داوری در امور خانواده را جداگانه تهیه و تنظیم کنند.

یادداشتها:

۱ - در صورتی که ازدواج دوم به حد وجوب برسد.

۲ - راغب اصفهانی می‌نویسد: اصل البعث اثاره الشئی و توجیهه يقال بعثه فانبعث، و یختلف البعث بحسب اختلاف ما علق به فبعثت البعیر، اثرته و سیرته «المنجد معنای این واژه را بدین صورت نوشته: بعث بعثاً و تبعأته: ارسله وحده... أُلْبِثُّ و أُلْبِثُّ ج یُلْبِثُّ و یُعِثُّ الجیش او کل قوم بعثوا، البعث کالبعث کل قوم بعثوا و منه القول: (بعثه عسکره) او (بعثه سیاسیة) او ثقافیه.

۳ - زن روز. مصاحبه با رئیس دادگاههای مدنی خاص. تهران. شماره ۱۳۶۶. مورخه ۱۳۷۱/۴/۱۳. صفحه ۱۱. ستون دوم.

منابع

۱ - قرآن

۲ - وسائل الشیعه چاپ تهران آخوندی ج ۱۵

۳ - جواهرالکلام ج ۳۱ - چاپ بیروت دارالحیات، اثرات

۴ - مفردات راغب چاپ قم دارالکتاب العلمیه

۵ - قانون مدنی چاپ تهران

۶ - المعنی بالشرح الکبیر ج ۸ ص ۱۶۵ تا ۱۷۲ چاپ بیروت دارالکتاب العربی

۷ - کشفالفتاح ج ۵ ص ۲۰۹ تا ۲۱۱ چاپ بیروت عالم‌الکتاب

۸ - سلسله‌النبایع الفقهیه چاپ بیروت دارالترات

و: الدارالاسلامیه ۱۴۱۰ چاپ اول

۹ - تکملة الوسیله فی احکامالنکاح والطلاق چاپ قم ۱۴۰۳ و مجدداً با تجدید نظر ص ۳۲۰ تا ۳۲۳

۱۰ - بدایه‌المجتهد ج ۲ ص ۹۸ - ۹۹ چاپ بیروت دارالمعرفه نوبت نهم ۱۴۰۹

۱۱ - مستدرک الوسائل چاپ قم، آل‌البیت ج ۱۵ ص ۱۰۵ تا ۱۰۹ چاپ اول ۱۴۰۷

۱۲ - المبسوط جزء چهارم چاپ تهران مکتبه‌المرتضویه ص ۳۳۹ تا ۳۴۱

۱۳ - معنی‌المحتاج ج ۳ چاپ بیروت دارالفکر ۱۳۹۸ قمری ص ۲۶۱

گلبرگهای پلاسیده

می‌کند و بعد طوری به من نگاه می‌کند که زیر نگاهش کمرنگ می‌شوم و تار. حالا باید یالش را بیاورد جلو بریزد روی سینه‌اش که معلوم نباشد. پس آن که یالش بلندتر است، منم.»
دکتر گفت: «خرج عملت زیاد نمی‌شود. نگران نباش. با شوهرت صحبت می‌کنم.»
سر تکان دادم. بغض راه نفسم را می‌گرفت.

گفت: «نمی‌دانم چرا آدمها نسبت به بعضی از نقاط بدنشان این قدر حساسند. حالا اگر می‌گفتم سه چهارم کبدت را باید بردارم، اصلاً عین خیالت نبود اما چون سینه‌ات است، وسواس به خرج می‌دهی.»

یک کبوتر سفید از روی شاخه می‌پرید و پسرکی با کلاه نارنجی و لباس نارگری سبز به مرغها دانه می‌داد. صاحب مغازه آمده بود پشت شیشه و نگاهم می‌کرد. دوست جواد بود. با هم قرار گذاشته بودند هر وقت خانه‌همدیگر بروند هر چیز هوس کنند، همان لحظه پخته شود. دفعه پیش که آمد خانه ما، هوس فسنجان کرده بود. یک هفته دستم به خاطر پوستهای گردو سیاه بود.

جلوی در خانه‌ای، مردی با پیژامه ایستاده بود و باغچه کنار خیابان را آب می‌داد. فشار آب آنقدر زیاد بود که احساس کردم گلها زیر فشار آب له می‌شوند و سرشان را خم می‌کنند. به باجه تلفن رسیدم. فکر کردم بهتر است تلفنی به جواد بگویم. این طوری راحت‌تر است، دیگر نگاهم نمی‌کند، و من هول نمی‌شوم. می‌گویم حالا باید تصمیم بگیرم. احتیاج به آرامش دارم. سه نفر توی صف تلفن بودند. مردی که کلاه نمدی چرکی، به سرش بود و توی سبدش نانهای داغ داشت از همه جلوتر بود. اصلاً چطور است به جواد بگویم بیاید همین جا، کمی قدم بزنیم، بعد یک ساندویچ بخوریم و برویم خانه. شاید حوصله نداشته باشد اما خوب مگر چه می‌شود یک شب هم بیرون از خانه.

از پشت شیشه، ویرترین مغازه را نگاه می‌کردم. به دیواره ویرین، ساعتی آویزان بود که عددهایش را از چوب تراشیده بودند و عقربه‌های سنگی داشت. فکر کردم عقربه سنگی باید خیلی کند حرکت کند. دلم می‌خواست آن را داشته باشم. زیر آن یک تقویم رومیزی بود با بدنه مرمر و کاغذهای سفید کوچک که روی هر کدام یک پند نوشته بود.

آنچه ندارد عوض ای هوشیار
عمر عزیز است غنیمت شمار
به برگه‌های تقویم که ورق می‌خورد خیره شده بودم. دکتر پشت میز نشسته بود و با دستهای بزرگش که موهای سیاه زبری داشت با تقویم بازی می‌کرد و می‌خواست تاریخ عمل را تعیین کند. حتماً می‌دانست که چند برگ تا آخر سال باقی مانده و در کشوی میز تقویم سالهای آینده را هم داشت که همه آنها را تک تک ورق می‌زد و به همه اطمینان می‌داد که زنده خواهند ماند و نباید نگران باشند. وقتی از اطاق بیرون می‌آمدم پشت سرم داد زد:

- فعلاً یک سفری، چیزی برو تا روحیه‌ات عوض شود.
به مجسمه‌ها نگاه کردم که هر کدام اسمی داشت: دختر گل فروش، نخل آشفته، اردک خندان، و چشمم به مجسمه دو اسب افتاد. دو تا اسب سفید روی یک پایه ایستاده‌اند اما انگار که شیشه می‌کشند و می‌دوند.

من گفتم: «آن که یالش بلندتر است، منم.»
جواد گفت: «نه او بیشتر خیز برداشته و قویتر است، پس

منم.»
من گفتم: «آن که یالش بلندتر است، منم.»
جواد گفت: «نه او بیشتر خیز برداشته و قویتر است، پس منم.»
حالا باید بگویم: «جواد یکی از اسبها شکسته.» حتماً اخم



رؤیا شاپوریان

می گویم: «جواد، رفتم پیش دکتر.»

«خوب!»

همیشه می گوید حاشیه نرو، اصل مطلب را بگو. معطل نکن. بگذار کمی معطل من شود. می گویم: «جواد از جلو مجسمه فروشی رد شدم دو تا اسبها هنوز کنار هم بودند، شیشه می کشیدند و فرار می کردند. قوی بودند.»

دکتر گفت: «اصلاً ترس. خیلی ها این مسئله را دارند. شما خانم عاقلی هستی، باید دو تا کفه ترازو را در نظر بگیری. یک طرف این است که سینهات را برداری و راحت به زندگی برگردی. یک طرفش هم این است که تومور بزند به ریهات و تنگی نفس بگیری و زندگی را خراب کنی.»

مادر روی تخت بیمارستان نشسته بود و با چشمهای مات مرا نگاه می کرد. حتی وقتی چشمهایش را می بست، خیرگی نگاهش توی وجود آدم می ماند. دور و بر تختش راه می رفتم و گلهایی را که برایش آورده بودند، جابه جا می کردم، گلبرگهای پلاستیک را دور می ریختم و آب گلدان را عوض می کردم. دکتر گفته بود سر تخت را بالا بگذارند تا بهتر نفس بکشد، اگر دراز می کشید، دیگر نمی توانست تنفس کند.

پسر بچه ای که پشت سرم بود گفت: «بفرمایید، نوبت شماست.»
گفتم: «اصلاً تو تلفن بزن. حتماً مادرت برایت نگران است. من می روم باجه بعدی.»

دختر کوچولویی با مادرش از مقابلم می آمدند. دست مادرش را می کشید و می گفت: «اگر برایم توپ نخری با تو خانه نمی آیم.» مادرش جوان بود و صورتش آرایش غلیظی داشت و برجستگی سینه هایش از زیر مانتو مشخص بود. از جلوی یک بستنی فروشی گذشتم. بستنی سنتی، بستنی ایتالیایی، فالوده، آب میوه. برگشتم.

آقا یک بستنی سنتی بدهید.

می خواست بقیه پول را تو دستم بریزد. دستم را عقب کشیدم

تا بگذارد روی میز. اولین قاشق بستنی را که به دهان گذاشتم، سردیش گلویم را زد.»

خانم صندلی خالی هست، بفرمایید.

دو تا سرباز سر یک میز نشسته بودند و میز کناریشان خالی بود. قبل از نشستن، پایم به میز گیر کرد و نزدیک بود بیفتم. یکیشان گفت: «نمی دانست ما دو نفریم، و الا با دوستش می آمد.»

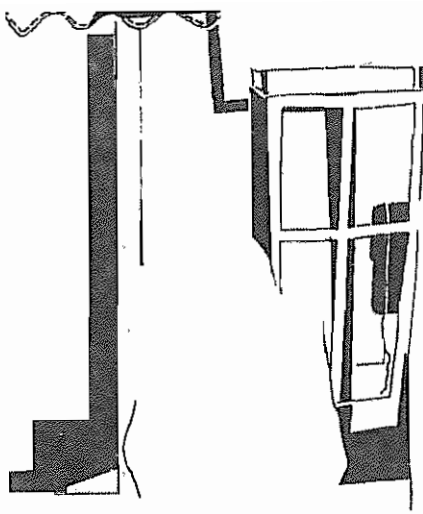
کیفم را کنارم گذاشتم و خودم را روی صندلی جا به جا کردم. دلم می خواست آینه ام را از کیف درآورم و صورتم را نگاه کنم، نمی شد.

سربازی که سیلهایی حنایی رنگ داشت به آن یکی گفت: «من حالا فکر این هستم که بلکه بروم یک شهرستان، کازرونی، جایی، که دوره خدمتم کوتاه شود.»

من که شش ماه بیشتر از خدمتم نمانده، تو که اول کاری یک فکر حسابی بکن. برو برگه شرایط معافی را بگیر. یک چیزی برای خودت جور کن.

آقا جانم می گوید تا نیروی سربازی، آدم نمی شوی.

قاشق دیگری از بستنی به دهان گذاشتم. خامه اش را زیر



گذاشت جلویش. آن را برداشت و راه افتاد. وقتی از کنار من رد شد، گفت: «می‌خواستم یار تو باشم، نه‌ام نگذاشت.»
 خواستم بلند شوم اما بستنی‌ام تمام نشده بود. سرباز پشت سرم هنوز با هیجان حرف می‌زد: «بهتر از همه، نقص عضو است. برو یک پایت را قطع کن، معافی بگیر. بعد جایش پای مصنوعی بگذار، عوضش دو سال از زندگی را دزدیدی، مال خودت می‌شود. اصلاً می‌دانی معده هم اگر نداشته باشی، معافت می‌کنند. بین می‌توانی در این شکم صاحب مرده را تخته کنی؟ برو بگو سرکار، ما علیم، ذلیم، به ما رحم کنید، کله‌مان خالی است، دستمان خالی است، شکمان خالی است.» و بلند بلند هم می‌خندید.

مجسم می‌کردم که آن یکی روبرویش نشسته و چشم به دهان او دوخته تا برای زندگی‌اش تکلیفی پیدا کند. قاشقم به کف ظرف می‌خورد، بستنی آب شده بود و از تو قاشق سر می‌خورد اما نمی‌خواستم ازش صرفنظر کنم.

اگر توی خانه بودم بقیه‌اش را سرمی‌کشیدم. بلند که شدم سرم گیج رفت. کفه‌های ترازو پیش چشمم جا به جا می‌شد. ضعف و درد و خستگی یا یک عمل ساده؟ باید تصمیم می‌گرفتم.
 از مغازه که می‌آمدم صاحب مغازه گفت: «خوش آمدید.»
 پشت سرش توی یک گل‌دان سه تا شاخه گلایل بود با ساقه‌های بلند که هر کدام چند غنچه باز نشده داشت. فکر کردم اگر گلبرگهای پلاسیده‌اش را بکنند غنچه‌هایش زودتر باز می‌شود و رشد می‌کند.

دندان خرد کردم و قورت دادم.

به دکتر گفتم: «روی بچه‌دار شدنم اثر نمی‌گذارد؟»

- اصلاً نگران نباش. جوان هستی و خوب از پس بیماریت

برمی‌آیی.

زنی که کنار مادر توی بیمارستان خوابیده بود، تمام تنش پر از لکه‌های قهوه‌ای رنگ برجسته بود. اول فکر کرده بودند جذام است و شوهرش رفته بود غیابی طلاقش را داده بود، بعد فهمیده بودند یک مرض پوستی قابل علاج است. هربار، تیرآهنهای سفت اطاق را نشان می‌داد و می‌شمرد و می‌گفت: «به عده اینها بچه داشتم. همه را دادند به شوهرم.» پیرمردی عصازنان وارد مغازه شد. متلکی به صاحب مغازه گفت و به پهنای صورتش خندید. مرد یک لیوان فالوده

بزودی ما را خواهید شناخت!

تلفن: ۸۳۹۱۵۱



طرح و اجرای:
 نشانه، سرکاغذ،
 کارت ویزیت،
 پاکت، بروشور،
 کاتالوگ، بوستر،
 بسته‌بندی،
 برچسب، روی جلد
 کتاب و مجله،
 صفحه‌آرایی کتاب
 و مجله،
 تصویرسازی،
 انواع تقویم
 و سررسید نامه،
 آگهی تبلیغاتی،
 عرقه برای
 نمایشگاه و عکاسی
 تبلیغاتی و صنعتی

خبرهای تکان دهنده درباره ماموگرافی

پس زنان چه باید بکنند؟

جمع آوری شد، کاهش نیافته است. این آمار از این قرار است: ۴۰ درصد از زنانی که مبتلا به سرطان سینه می‌شوند، جان می‌سپارند. پزشک و محقق به نام جان مک داگل فراتر می‌رود و اظهار می‌دارد که در بیش از ۹۰ درصد از موارد ابتلا به سرطان سینه، علت نهایی مرگ همان سرطان سینه است (تنها ده درصد بقیه به علل دیگر فوت می‌کنند).

حتی این ارقام ناراحت کننده ممکن است باعث امیدواری باشد زیرا این امکان وجود دارد که بسیاری از آنان هرگز مبتلا به سرطان نبوده‌اند. ماروین اشنیدرمن عضو «آکادمی علوم» اظهار می‌دارد که بعضی پزشکان مواردی را تشخیص می‌دهند که واقعاً سرطان نیست اما آن را سرطان می‌نامند و مسلماً به این ترتیب درصد بهبود یافتگان افزایش می‌یابد. مثلاً به این شکل که خانمی ماموگرافی می‌کند. ماموگرام خبر از توده‌ای می‌دهد که به نظر خطرناک می‌رسد. کسی نمی‌داند که آیا این توده به سرطانی تهدیدآمیز منجر می‌شود یا نه. سپس برآمدگی پس از مدتی از بین می‌رود. شاید پس از اینکه او تحت شیمی‌درمانی و یا اشعه قرار

سرطان سینه بسیار متداول است. در سال ۱۹۶۰ میلادی از هر ۲۰ زن یکی به سرطان سینه مبتلا می‌شد. اما اکنون این رقم افزایش یافته است یعنی از هر نه زن یکی به آن مبتلا می‌شود. بر طبق آمارهای «جامعه سرطان‌شناسان آمریکا» از سال ۱۹۶۹ میلادی به طور شگفت‌انگیزی ۱۷۸ درصد افزایش ابتلا به سرطان سینه وجود داشته است. تنها در سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۷ سرطان سینه (به طور هشداردهنده‌ای) ۳۲ درصد افزایش داشته است. سرطان سینه علت عمده مرگ بانوان ۴۰ تا ۴۵ ساله است.

بنابراگفته دکتر سیدنی کاتلر آمارشناس «انستیتو ملی سرطان»، کشف سریع این بیماری برای جلوگیری از شیوع بی‌رویه آن، که طی سالهای اخیر شاهد آن بوده‌ایم، راه‌حلی ارائه نمی‌دهد. سرطان سینه تا چه حد قابل درمان است؟ دکتر پتر اسکرابانک محقق دانشگاه دوبلین معتقد است مدرکی دال بر این که سرطان سینه علاجه‌ناپذیر است، در دست نیست. اما علی‌رغم جنگ بیست‌ساله چندصد میلیارد دلاری علیه سرطان، میزان تلفات حاصل از این بیماری از دهه ۱۹۳۰ که برای اولین بار آمارها

بانویی بسیار سرحال و پرتحرک، سرپرستار ۴۰ ساله یک بیمارستان بزرگ در حالی که سروده‌های زیبایی را زیر لب زمزمه می‌کند، موهایش را شانه می‌زند. سپس سینه‌هایش را مورد معاینه ماهیانه قرار می‌دهد. ناگهان زمزمه‌اش قطع می‌شود. با قیافه‌ای متحیر رادیو را خاموش می‌کند، اشکی را که در چشمانش حلقه زده فرو می‌نشاند و ترسش را می‌بلعد و جهت انجام ماموگرافی فوری با پزشکش که متخصص بیماریهای زنان است تماس می‌گیرد.

کشف سریع و انجام معالجات مربوط به سرطان سینه تعداد نجات یافتگان را تا سطحی غیرقابل پیش‌بینی (حدود ۱۰۰ درصد) افزایش داده است. بسیاری از پزشکان عقیده دارند که سرطان سینه بهبودیافتنی است. برای بهبود باید آن را بیابید و این همان چیزی است که می‌تواند زندگی‌تان را نجات دهد.

ای کاش چنین بود اما متأسفانه کشف سریع سرطان سینه باعث طول عمر نمی‌شود و در این میان ماموگرافی نه تنها مؤثر نیست بلکه روش مورد اطمینانی هم به حساب نمی‌آید.

● اکثر بیماریهایی که به اصطلاح زود کشف می‌شوند و نام سرطان می‌گیرند، هرگز در طول زندگی عادی، بیماری خطرناکی محسوب نمی‌شوند.

● علم پزشکی امروز، هنوز به درستی نمی‌داند چه نوع پرتوهایی برای بافت سینه بی‌خطر است.



می‌گیرد، دیگر اثری از بیماری مشاهده نمی‌شود و در آمارگیری، او از افرادی به شمار می‌آید که بهبود یافته‌اند. در صورتی که شاید هرگز مبتلا به سرطان نبوده است.

بیولوژیستی بنام موریس فاکس می‌نویسد: «اکثر بیماریهایی که به اصطلاح زود کشف می‌شوند و نام سرطان می‌گیرند هرگز در طول یک زندگی عادی، یک بیماری خطرناک محسوب نمی‌شوند.»

روشهایی مثل معاینه سینه به وسیله خود بانوان و یا ماموگرافی که باعث کشف سریع بیماری می‌شود لزوماً طول عمر را افزایش نمی‌دهد بلکه ممکن است بدین ترتیب فقط مدت زمانی که خود از بیماری خود مطلع است و تحت معالجه قرار می‌گیرد افزایش یابد. دکتر مک داگل عقیده دارد: «ذی‌نفعان اصلی کشف زودتر بیماری کسانی هستند که هم‌اکنون جهت کار برای معالجه بیماران تا پیش از مرگشان وقت بیشتری در اختیار دارند.»

تشخیص مهلک

- طی معاینه‌ای که ماهانه از سینه‌هایم به عمل می‌آوردم، توده‌ای برجسته یافتیم. آن

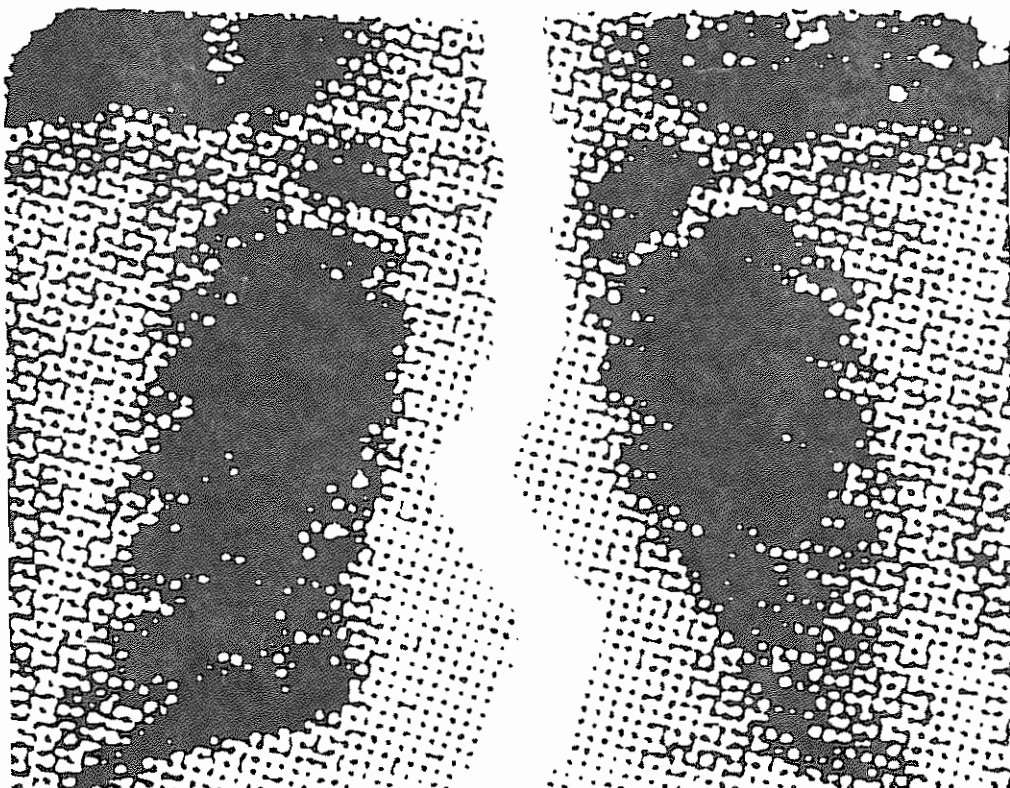
زمان کمی بیش از ۳۰ سال داشتیم. فوراً پزشکم را در جریان گذاشتم. خوب به خاطر دارم که ۱۵ سال پیش چگونه عرق‌ریزان، گریه‌کنان و واقعاً وحشتزده به مطب او رفتم. البته چیزی نبود جز تغییرات ماهانه، و اطمینان خاطر پر لطف پزشک من، هم آرامش‌بخش بود، هم توهین‌آمیز بود. من احمق.

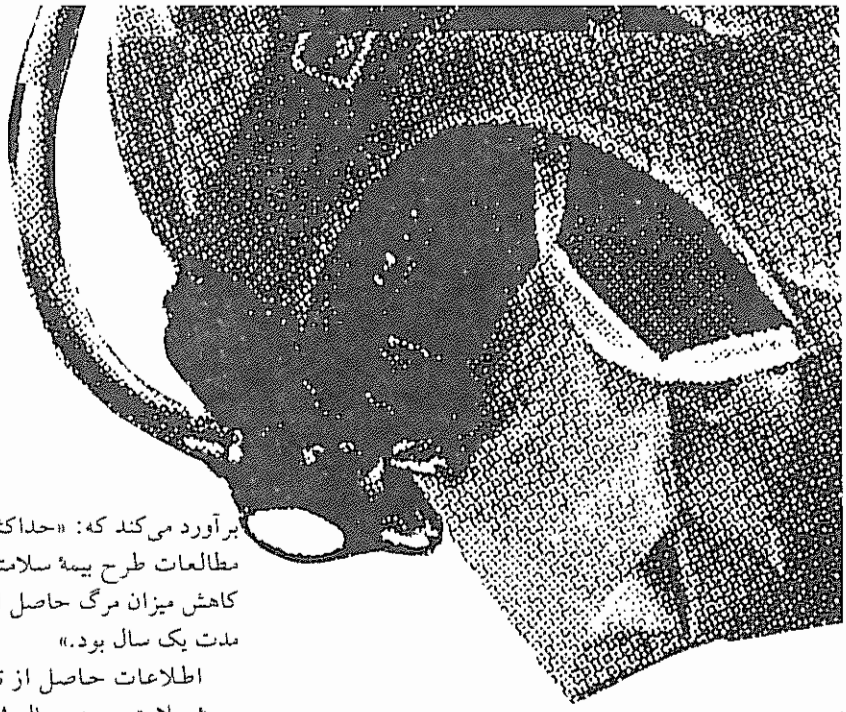
مبارزه جهت انجام معاینه ماهانه، زمینه را فقط برای سرزنش کردن مبتلایان فراهم می‌کند. به ما می‌گویند که اگر وجود توده‌ای را زود تشخیص دهیم، در واقع جان خود را نجات داده‌ایم و بر اساس همین استدلال اگر در اثر ابتلا به سرطان جان بسپاریم مقصر خودمان هستیم. اما این فرضیه غلط است. اندازه یک توده سرطانی هیچگونه ارتباطی با کشف سریع آن ندارد. بسیاری از تومورهای کوچک بد غده چرکی مهلکند و ثابت شده است که بسیاری از انواع بزرگ آنها بی‌خطرند. فایده معاینه ماهانه هنوز ثابت نشده است. طبق مطالعاتی که استرالیاییها، ژاپنیها و انگلیسیها بر روی تعداد بازماندگان انجام داده‌اند، هیچگونه تفاوتی بین زنانی که معاینه ماهیانه انجام داده‌اند و آنها که انجام

نداده‌اند به دست نیامده است.

آقای فرانک، متخصص آمارهای حیاتی، در سال ۱۹۱۵ در یکی از مقالات مجله «لنست» نوشت: «ضرر معاینه ماهیانه از فایده آن بیشتر است و این ضرر نسبتاً زیاد عبارتست از دلواپسی و وحشت ماهیانه، تکه‌برداری و همچنین ماموگرافی بی‌مورد. تأثیر آن بر روند بیماری چیست؟ حقیقت تلخ این است که پیشرفت بیماری را تسریع می‌کند. از حدود سالهای ۱۹۷۶، افراد بسیاری از جمله جان بایرلر سوم سردبیر پیشین «ژورنال انستیتو ملی سرطان» اظهار کردند که استفاده مرتب از ماموگرافی برای شناسایی زنان مشکوک به ابتلا به این بیماری، ممکن است به همان اندازه که برای حفظ جان افراد مفید است، مضر باشد.

در حال حاضر جامعه سرطان‌شناسان آمریکا برای تمام زنان چهل سال به بالا ماموگرافی مرتب پیشنهاد می‌کند. این سیاست عمدتاً بر اساس مطالعات سال ۱۹۶۴ «طرح بیمه سلامتی» که شامل حال ۶۲ هزار زن بود و همچنین نتیجه مطالعات سوئدیها که به نفع زنان پنجاه سال به بالا بود، پی‌ریزی شده است. دکتر اسکرابانک





سینه منجر می‌شود، اشتباه است.

«پروژه تشریح سرطان سینه» با مسئولیت «انستیتو ملی سرطان» و «جامعه سرطان‌شناسان آمریکا»، ۴۸ نتیجه مثبت داشت که اشتباه بود. یعنی به ۴۸ زن گفته شده بود که مبتلا به سرطان سینه هستند در صورتی که چنین نبود و از این تعداد حداقل ۳۷ تن سینه‌های سالمشان را برداشته بودند. دکتر ام. مارین رابرتز مدیر «پروژه بازشناسی سینه‌های سرطانی» اذینبورک در

سال ۱۹۸۹ نوشت: «همه ما می‌دانیم که ماموگرافی تست نامناسبی است... و مرگ‌ومیر ناشی از سرطان سینه را در هیچ مقطع سنی کاهش نمی‌دهد.» مطالعات وسیعتر، منجر به کشف این اخبار تکان‌دهنده شد که زنان میان‌سالی که به طور منظم ماموگرافی می‌کنند بیشتر از کسانی که این کار را نمی‌کنند احتمال دارد بر اثر ابتلا به سرطان سینه فوت کنند. در حالی که حتی یک کلمه از نتایج حاصل از این تحقیقات در مطبوعات آمریکا منتشر نشد، مجله «سندی تایمز» لندن در تاریخ دوم ژوئن ۱۹۹۱، فعالیت‌های انجام‌گرفته از سوی «موسسه ملی بازشناسی سرطان سینه» به مسئولیت انستیتو ملی سرطان کانادا» را تشریح کرد. طی این تحقیقات ۵۰ هزار زن ۴۰ الی ۴۹ ساله از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ تحت نظر قرار گرفته بودند. طبق برآورد این مقاله نتایج حاصله باید تا دسامبر ۱۹۹۱ در یک ژورنال تخصصی منتشر می‌شد. به هرحال پروفیسور آنتونی میلر، مسئول این تحقیقات ابراز داشت که مقاله حداقل شش ماه دیرتر منتشر می‌شود. به نظر می‌رسد اعلام نظریه ایجاد سرطان به علت انجام ماموگرافی، بخشی برپا خواهد کرد و محققین اطلاعات و نتایج خود را پیش از آنکه با خشم همکارانشان مواجه شوند، مجدداً بررسی می‌کنند. مهمتر اینکه نتایج تحقیقات کاناداییها بدون زمینه قبلی هم نبوده است: تحقیقات مطالعات محدودتر پیشین که در سپتامبر سال ۱۹۸۹ در مجله «آنالیز اینترنال مدیسین» منتشر شد نشان می‌داد که مرگ‌ومیر حاصل از سرطان سینه بین زنان ۵۵ ساله‌ای که ماموگرافی می‌کردند بیشتر از زنانی بود که این کار را نمی‌کردند.

طی تحقیقات ده ساله «طرح بیمه سلامتی» کشف شد آن گروه از زنانی که ماموگرافی را نپذیرفته بودند درصد ابتلاشان به سرطان سینه و میزان مرگ و میرشان در اثر این بیماری نسبت به گروهی که

برآورد می‌کند که: «حداکثر فایده حاصله از مطالعات طرح بیمه سلامتی تنها یک درصد کاهش میزان مرگ حاصل از سرطان سینه در مدت یک سال بود.»

اطلاعات حاصل از تحقیقات «طرح بیمه سلامتی»، در سال ۱۹۸۸ مجدداً مورد بررسی واقع شد و ادعا شد که نتیجه این مطالعات، به نفع زنان زیر ۵۰ سال است. به هرحال بایلر محقق این تحلیل جدید را «کاملاً باطل» اعلام کرد و سوئدیها و هلندیها هم موفق نشدند با مطالعات خود این نتایج را تایید کنند. از طرف دیگر شواهد مهمی در دست است که ثابت می‌کند زنان جوانتری که مکرراً در معرض اشعه خفیف و اشعه «که جهت ماموگرافی استفاده می‌شود» قرار می‌گیرند، احتمال ابتلاشان به سرطان سینه دوبرابر زنان مسن‌تری است که در معرض همان مقدار اشعه قرار می‌گیرند.

یکی از نتایج مطالعات «طرح بیمه سلامتی» که زیاد انتشار نیافت، این است که ماموگرافی حدود ۴۰ درصد از موارد سرطان سینه را تشخیص نداده است. معمولاً حدود ۱۱ الی ۲۵ درصد از پانسخه‌های منفی ماموگرافی اشتباه است. این بدان معناست که تقریباً یک چهارم از زنانی که سالم تشخیص داده می‌شوند در واقع به سرطان سینه مبتلا هستند. همچنین آمار نشان می‌دهد که ۳۰ درصد از پاسخه‌های مثبت که به دلروایی، تکه‌برداری و حراحیهای غیر ضروری جهت برداشتن



ماموگرافی کرده بودند بسیار کمتر بود. برآوردی که هرگز منتشر نشد.

اخطارهایی که در مورد خطرات ماموگرافی می‌شود برخاسته از انتقاداتی کاملاً بجاست. ساموئل اپستین، محقق استاد رشته پزشکی محیط زیست و پزشکی حرفه‌ای توصیه می‌کند: «علی‌رغم هرچه که به شما گفته می‌شود، انجام ماموگرافی مرتب برای کشف سریع سرطان، ادرکنید، به خصوص اگر هنوز یائسه نشده‌اید. اشعه X ممکن است واقعاً احتمال ابتلای شما به سرطان را افزایش دهد.» دکتر جان کی. گوماگان استاد رشته رادیولوژی، در سال ۱۹۸۸ پیش‌بینی کرد کاهش سن پیشنهادی برای انجام ماموگرافی همگانی از ۵۰ سال به ۴۰ سال، موارد ابتلا به سرطان سینه ایجادشده از طریق پرتونگاری را حدود ۳۰۰ درصد افزایش می‌دهد. دکتر استرابانک هشدار می‌دهد به زنان در مورد خطر بالقوه ابتلاشان به سرطان در اثر همان آزمایشی که جهت تشخیص این بیماری انجام می‌شود چیزی گفته نشده است. چارلز رایت محقق دانشگاه «ساکسچوان» نوشته است: «با در نظر گرفتن ضروری که ماموگرافی متوجه بیماری سرطان سینه ساخته است، هم‌اکنون اطلاعات کافی جهت رد پیشنهادات «جامعه سرطان‌شناسان آمریکا» در دست است.»

با اینکه از دهه ۱۹۷۰ مقدار اشعه ناشی از ماموگرافی که زنان در برابر آن قرار می‌گیرند کاهش یافته است، اما با توجه به وجود تجهیزات و روشهای پیشرفته، مقدار واقعی اشعه حاصل از یک ماشین مشخص به طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت است. تحقیقاتی که در سال ۱۹۸۸ بر روی وسایل ماموگرافی صورت گرفت نشان‌دهنده اختلاف میزان اشعه آنها بود. تعداد قابل ملاحظه‌ای از ماشینها اشعه بیشتر از حد لازم به کار می‌بردند. به علاوه، علم پزشکی امروز هنوز به درستی نمی‌داند که چه نوع پرتوهایی برای بافت سینه بی‌خطر است و سرطان! سینه تولید نمی‌کند. ایروین ب. اس متخصص آمارهای حیاتی در سال ۱۹۷۷ بیان کرد: «اتحادیه مؤسسات بزرگ علمی، تشکیلات صنعتی» و هم‌پیمانانشان، ۲۵ سال در باره مخاطرات پرتونگاری خفیف به مردم دروغ گفته‌اند.»

دکتر جان و. گافمن کارشناس بین‌المللی پرتونگاری می‌نویسد: «شواهد محکمی در دست است که ثابت می‌کند خطر سرطان در

مقدار کم پرتونگاری بیشتر از مقدار زیاد آن است.» اما خوب می‌دانیم که آسیب حاصل از پرتونگاری مضاعف است و دیگر اینکه در میان بافتهای انسانی، بافت سینه پس از بافت جنینی حساسترین بافت در برابر پرتونگاری است.

ماموگرافی خطرناک و بی‌ثمر است و ما حتی نمی‌توانیم بگوییم که در این مورد به ما اخطار نشده است. دکتر براس، در سال ۱۹۷۷ قبل از تشکیل یک کمیته فرعی که مسئولیت تحقیق بر روی پروژه تشریح سرطان سینه را بر عهده داشت تصدیق کرد: «قرار گرفتن در معرض اشعه تشخیص X، نتیجه‌ای جز اپیدمی ناشی از معالجات پزشکی در تاریخ سرطان سینه نخواهد داشت.»

خطر بزرگ

«خطر بزرگ» به چه معناست؟ این نظریه تجربی و نسبی است. وقتی ۳۹ سال داشتم به من گفتند که یک به یک به ۱۳۹ درصد احتمال دارد که فرزندی به دنیا بیاورم که نارسایی داشته باشد و احتمال این خطر زیاد است. آن زمان وقتی از انجام (آزمایشی که قبل از تولد برای تشخیص نارساییها صورت می‌گیرد، سر باز زدم، قابله‌ها همان قدر نگران شده بودند که هم‌اکنون پزشکم در برابر پاسخ منفی من برای انجام ماموگرافی در سن ۴۵ سالگی نگران شده است. به نظر من احتمال یک به نه (احتمالی که برای همه زنان ما وجود دارد) برای ابتلا به سرطان سینه به اندازه کافی خطر بزرگی است و من نمی‌خواهم بدون وجود هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای، با قراردادن سینه‌هایم در معرض اشعه ایکس، این خطر را افزایش دهم. در سال ۱۹۸۲ وقتی امکان ابتلا به سرطان سینه فقط یک به یازده بود، یک سخنگوی جامعه سرطان‌شناسان امریکا گفت: «تمام زمان باید چنان تحت معالجه قرار گیرند که گویی خطر سرطان سینه به طور محسوس آنان را تهدید می‌کند.» مطالعات سرطان‌شناسی به ما می‌گوید که اگر خواهر، مادر، مادر بزرگ، عمه و یا خاله ما به سرطان سینه قبل از یائسگی مبتلا بوده‌اند و یا خودمان مبتلا به سرطان سینه بوده‌ایم در معرض خطر بیشتری خواهیم بود. حال قضیه را به گونه‌ای دیگر بنگریم. دکتر بایرل طی مقاله‌ای که در سال ۱۹۷۷ به چاپ رساند پیش‌گویی کرد: «آن دسته از زنانی که برای پیشگیری از خطر سرطان سینه بیشتر ماموگرافی می‌کنند، بیشتر در معرض خطر

قرار دارند.»

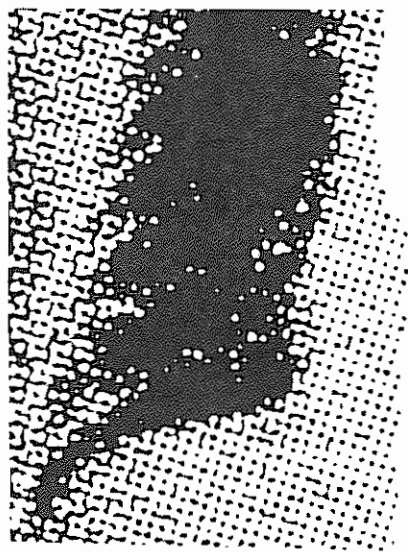
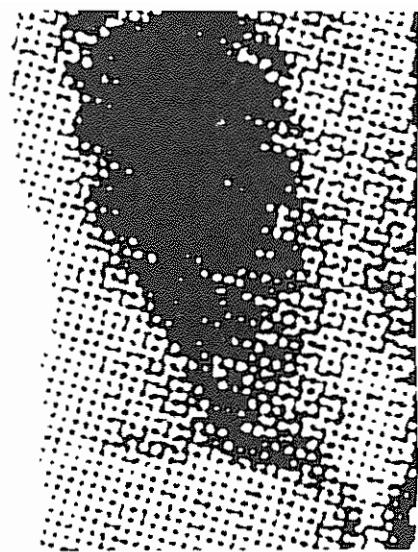
علی‌رغم این هشدارها به زنانی که در معرض خطر بزرگ هستند گروهی اصرار دارند که در سن ۳۵ سالگی یکبار ماموگرافی انجام دهند و از ۴۰ سالگی سالیانه خود را تحت انجام این عمل بگذارند.

خبر واقعی اول: چربی زیان‌آور

ماموگرافی زندگی ما را نجات نمی‌دهد و اکنون چنین به نظر می‌رسد که حتی تلفات بیشتری نسبت به سرطان سینه ایجاد می‌کند. معالجات نیز باعث طول عمر ما نمی‌شود. تکنیکهای پیشرفته پزشکی علی‌رغم بحثهای دقیق و همچنین نتایج آماری مبارزه با این اپیدمی به طور نامطلوبی شکست خورده‌اند. پس بانوان چه باید بکنند؟ پیشگیری!

برای شروع باید چربی موجود در رژیم غذایی را کاهش دهیم. آزمایش روی حیوانات با رژیم غذایی کم چربی نتایج فوق‌العاده‌ای در بر داشته است. جان ویس برگر متخصص امراض اپیدمیگ شرح می‌دهد که پستان حیوانات ممکن است خود به خود دارای تومور باشد و یا اینکه با پرتونگاری و مواد شیمیایی به وجود بیاید. حال ممکن است شما آنها را جایگزین و یا منتقل کنید. به هر حال نتیجه یکسان است و چربی زیاد تومورهای بیشتری را به وجود می‌آورد که سریعتر رشد می‌کنند. میزان چربی را کاهش دهید تا بدین ترتیب تومورهای کوچکتر و کمتر نصیبان شود.

نمونه‌های انسانی نیز بسیارند. بی‌ریدی، محقق بیماریهای سرطانی در سال ۱۹۸۰ نوشت: «در حال حاضر مدارک بسیاری در دست است که ثابت می‌کند هیچ یک از عاملهای خطرناک بیماری سرطان مهمتر از رژیم غذایی و تغذیه نیست.» مدارک آماری بسیاری وجود دارد که ثابت می‌کند یک رژیم غذایی کم چربی می‌تواند خطر ابتلا به سرطان سینه را کاهش دهد. در یازده کشور که گوشت و به خصوص گوشت گاو زیاد مصرف می‌کنند، سرطان سینه شایعتر است. دکتر پیتگرین والد، از انستیتو ملی سرطان می‌گوید: «کشورهایی که نصف ما چربی مصرف می‌کنند نصف ما شاهد سرطان هستند.» ۲۱ گونه تحقیق روی بیماریهای اپیدمیگ نشان می‌دهد که در هفده نوع از آنها ارتباط بین چربی موجود در رژیم غذایی و سرطان سینه تأیید شده است. در یکی از این مطالعات آمده است که سرطان سینه در بین زنان ژاپنی که رژیم سنتی آنان تنها یک



در میان زنان «تانکایی» که به طور سنتی تنها از سینه راست شیر می‌دهند میزان ابتلا به سرطان در سینه چپ خیلی بیشتر است. به علاوه مطالعات مربوط به بیماریهای اپیدمیکی قویاً اشاره بر این دارد که درصد پیشگیری با افزایش مدت زمان شیردادن افزایش می‌یابد. طی تحقیقاتی که در سال ۱۹۸۶ به عمل آمد روشن شد زنانی که کودکانشان را شیر می‌دادند نصف کسانی که هرگز شیر نمی‌دادند در معرض خطر ابتلا به سرطان سینه قبل از یائسگی (نوعی که بسیار سریع انتشار می‌یابد) قرار داشتند. همچنین شیردادن به مدت طولانی، سرطانهای سینه کمتری را به دنبال داشت. زنانی که به مدت دو سال شیر می‌دادند، خطر ابتلایشان به سرطان را به یک سوم رساندند.

بازگشت به حقایق:

پروفسور ساموئل اپستین برآورد می‌کند که ۷۰ الی ۹۰ درصد از سرطانها در اثر شرایط محیطی از قبیل آلودگی هوا، آب و غذا به وجود می‌آیند. عوامل مفلون در ایجاد سرطان سینه را می‌توان در لیستی (البته ناقص) بدین شرح جمع‌آوری کرد: ضد آنها، حوزه‌های الکترومغناطیسی حاصل از خطوط نیرو و بعضی از لوازم خانگی، پرتونگاری حاصل از اشعه ایکس، تولید سلاحهای هسته‌ای، هورمونهای جنسی زنانه موجود در داروهای جلوگیری‌کننده و درمانهای هورمونی.

اما بر سر تبلیغات تلویزیونی که می‌توانند حقیقت را فاش کنند چه آمده است که ما هرگز شاهد حتی نمونه‌ای از آنان نیستیم، چرا که تغذیه کودک با شیر مادر، تغذیه به گونه‌ای متفاوت، تصفیه محیط و رد درمانهای مهلک سودمند نیست. آری پیشگیری از این بلا که روزانه جانهای بیشماری را می‌گیرد برای عده‌ای سودی ندارد. برای آنان فقط وجود کارخانه‌های شیر خشک‌سازی که مثل قارچ رشد می‌کنند و تعدادشان سر به میلارد می‌زند (با اینکه سلامتی نوزادان و مادران را به خطر می‌اندازد)، ماموگرافی، پرتونگاری و شیمی‌درمانی بدون اینکه حتی کوچکترین تأثیر در رویه پیشرفت این بیماری اپیدمیک داشته باشد، سودمندتر است. اینگونه است که شمار از دست رفتگان روز به روز افزایش می‌یابد.

انتظار بکشند رژیم غذایی کم‌چربی، به ویژه بدون چربی حیوانی، نوعی اقدام پیشگیری‌کننده است که هیچ ضرری هم ندارد. حداقل به این ترتیب خطر ابتلا به بیماری قلبی و همچنین جذب هورمونها، آنتی‌بیوتیکها و ضد آفتبایی که در گوشت مصرفی ما نفوذ می‌کنند، کاهش می‌یابد.

خبر واقعی دوم: شیردادن

یکی از اسرار فاش‌نشده صنایع شیر خشک‌سازی در مورد سرطان سینه است که شیردادن از طریق سینه از این بیماری پیشگیری می‌کند. پروفسور داگلس تامپسون، استاد مدرسه پزشکی ییل می‌گوید: «از نظر محققان برای پیشگیری از سرطان سینه، به استثنای شیردادن بچه با سینه مادر، نمی‌توان توصیه‌های بیشتری کرد.» دکتر نانسی‌لی، متخصص امراض اپیدمیک و سرپرست مراکز کنترل بیماری در آتلانتا گفته است: «زنانی که کودکانشان را با سینه خود شیر می‌دهند نسبت به آنان که این کار را نمی‌کنند عمدتاً کمتر به سرطان سینه و سرطان تخمدان مبتلا می‌شوند.»

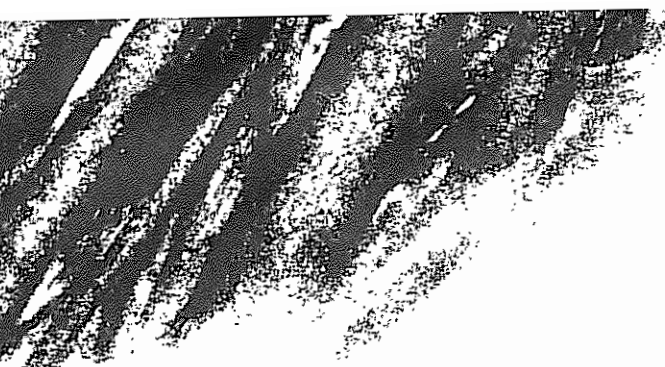
تحقیقات حاکی از این است که مدت زمان شیردادن با درصد سرطان سینه ارتباط معکوس دارد. در کشورهایی که شیردادن از سینه به مدت طولانی عرف است سرطان سینه کمتر به چشم می‌خورد. پس افزایش میزان سرطان سینه با افزایش استفاده از شیر خشک ارتباط مستقیم دارد. زنان اسکیموی کانادایی کودکان زیادی دارند و معمولاً دو الی سه سال آنها را شیر می‌دهند و کمترین میزان سرطان سینه بین همین گروه دیده می‌شود. موارد معدود گزارش شده مربوط به زنانی است که تنها از یک سینه شیر می‌دهند و در نتیجه سینه دیگرشان به سرطان مبتلا می‌شود. طی تحقیقات سال ۱۹۷۷ کشف شد

چهارم رژیم آمریکاییها چربی دارد، بسیار کمتر دیده می‌شود. دکتر تاکیشی هیرایاما از «انستیتوی ملی تحقیق روی بیماریهای سرطانی» در توکیو کشف کرده است زنانی که هر روز گوشت می‌خورند چهار برابر بیشتر از آنان که کمتر و یا اصلاً گوشت نمی‌خورند در معرض خطر سرطان سینه قرار دارند. همچنین ثابت شده است که میزان تلفات نیز تحت تأثیر چربی موجود در رژیم غذایی است: یک زن هرچه در دوران زندگیش کمتر چربی بخورد احتمال اینکه با وجود ابتلا به سرطان سینه زنده بماند، بیشتر است.

با وجود تمام این شواهد «انستیتو ملی بهداشت» پروژه‌های تحقیقی نقش چربی در ایجاد سرطان سینه را در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱ رد کرد. بخشی از این سیاست به علت عدم رضایت عمومی انستیتو از تحقیق بر اصل پیشگیری است که در واقع در برابر تشخیص و مطالعه قرار گرفته است. با اینکه ۱۷/۵ درصد از سرطانها، سرطان سینه و ۸/۶ درصد از مرگهای سرطان، ناشی از سرطان سینه‌اند، انستیتو ملی بهداشت فقط کمتر از ۱۴ درصد از بودجه خود را صرف مسائل بانوان می‌کند. به لطف اعتراض عمومی کنگره زنان و تشکیلات بانوان، به ویژه «شبکه ملی بهداشت بانوان» و «طرح بهداشت ملی زنان سیاهپوست»، دکتر برنادین هیلی، مدیر جدید «انستیتو ملی بهداشت» این انستیتو را جهت تحقیقات درباره ارتباط سرطان سینه و چربیهای غذایی هدایت کرده است. طرح مقدماتی بهداشت بانوان که برای تحقیق طی نه سال به ۶۰ هزار زن نیاز دارد، از سال آینده شروع به کار خواهد کرد.

اما اکنون بانوان به علت وجود احتمال یک به نه، تحمل ندارند که برای اعلام نتایج





تنها کس احساس کرد چیزی در او جاری شد، در سیلان این جاری
ابهام با خود زمزمه کرد:

این کیست؟

از کدامین سو است؟

اهل کدامین دیار و یا کدامین قبیله فرشتگان در بدر ملکوت است؟

هرجا که نه اینجا، هر سو، که نه این سو

شاید اهل آن سو.

آن سویی چشمانی به رنگ روح داشت و نگاهی که در زیر هرم
سوزان سپیدش، تنهایی بی‌رنگ می‌شد، پیکرش سپید سپید، تا نزدیکی
رنگ هیچ

تنها کس این سویی در «ابتدای خطیر گیاهان» هر دم خیره‌تر می‌شد
از دست‌آن آن سویی چیزی مثل سبزیگی تمام سبزه‌ها چکیدن داشت،
برهوت رابطه هر دم سبزتر می‌شد.

تنها کس با خود زمزمه می‌کرد

او آمده است،

اما از کجا؟

شاید از آن سو هایی که هسته پنهان «ترنم مرموز» این سوهاست.

در توجع تصویرش در قاب لحظه‌ها، حس کرد او آمده است .

تا از «تناسب گل»ها برای تنها مرد این سویی سرپناهی بسازد، تا از
گزند تازیانه‌های رنج در امانش دارد،

آمده است تا حصار کوچک مرد را با «دریچه‌های مکرر» رو به آن
«وسعت بی‌واژه» بگستراند تا، ندای «همه‌ماده‌های جهان» که او را

تا لب «هیچ ملایم» می‌خوانند بشنود

در طنین «رفتار مبهم» پلکهای آن سویی، پرنده‌های خیال در خسته
خانه ذهن در فراز و فرودی ابدی بودند، «زنگ باران» به صدا آمد

آغاز پرواز، در همیشگی همیشه‌ها،

برای گم‌شدن در افق‌هایی که پایان گستره یک یادند،

فراز آن که باید برود و فرود آن که برای پرواز به پایان رسیده است.

اما آن که می‌ماند، باید «نیکی جسمانی» خود را برای فرودهای
همیشه آن که در «اندوه زندگی» گم شده است بگستراند.

دراین فراز و فرودها، این سویی از پشت الفاظ تا «علف‌های نرم
تمایل» دويد و به عذبت نسیم پرسید،

می‌بینی؟

آدم اینجا چقدر تنهاست؟ تنهای تنها، محکومیت تقدیری تمامی آنانی
که همه‌گونه نیستند.

و توه‌ای اهل آن سوها،

شعر «همیشه» سپهری، قصه غربت مرد است که در تنهایی حیات به
فریاد آمده است و در برهوت وجود، زن، آن حوری تکلم بدوی
را جستجو می‌کند تا به همراهی او در سمفونی جاودانه آفرینش
سرود عشق را در «همیشگی همیشه‌ها» زمزمه کند.

... جاری زمان، مثل همیشه، در بستری از رنگها می‌خرامید...

هنوز در تاریکی بی‌آغاز و پایان ازل، «دری در روشنایی نرویده
بود»، سکوت سیاهی در رگ هستی می‌تپید.

کسی که تنها کس بود، زمانهای زمان، «کنار مشتکی خاک»، در
دوردست خویش، اوج خود را گم کرده بود.

از لحظه بعد می‌ترسید، به «تسم پوشیده گیاهی» بر گوشه لبهایی شبیه
بود که بوی ترانه‌ای گمشده می‌دادند، در دهلیزهای وجودش انتظاری
سرگردان موج می‌خورد، دستهایش پر از یهودگی جست و جو بود،
احساس می‌کرد خوابی را میان علفها گم کرده است، انگشتانش به
سوی هیچ می‌لغزیدند.

* * *

شبی از شبهای دراز زیر بارش یک راز، کمی آن سوتر از این پرچین
نیاز، ناز بیچک غزل او را پیچید.

کلمه شد، کلمه رعدی در خلوت‌سرای هستی،

کای خداوند خدا

«ما بی تاب و نیایش که رنگ

از مهرت لبخندی کن، نشان بر لب ما

باشد که سرودی خیزد در خورد نیوشیدن تو

ما هسته پنهان تماشا مییم

ز تجلی ابری کن، بفرست، که بیارد بر سر ما

باشد که به شوری بشکافیم، باشد که بالیم و به خورشید تو پیوندیم

باشد که ز خاکستر ما، در ما، جنگل یکرنگی به در آرد سر

ای نزدیک

خود را در ما بفکن

باشد که به هم پیوندد همه چیز، باشد که نماند مرز، که نماند نام،»

ناگهان در نفرت بیداری به خاک افتاد، در باز شد، تنها کس از «هجوم
حقیقت» بر «خاک فراگیر نان» افتاد... بدر تمامی گلها را در حافظه

رویش نظاره کرد و نزدیک انبساط، در ملتقای خدا و آینه، آنجا که
«نشان قدم ناتمام خواهد ماند»،

انگاره‌ای افتاد بر آبهای تنهایی قصه آفرینش، رمز واره‌ای به بلندای
بلند یک آه، در شولایی از نیلوفری باغ خدا

همیشگی همیشه‌ها

غلامرضا خاکی

در انعکاس تنهاییها، در تموج خاطره‌ها، با غربت «ماهیی کوچکی» آشنا باش که «دچار بی‌کرانگی آنها» شده است، «مرا به خلوت ابعاد زندگی بپر».

این سویی در انعکاس فریاد خویش، صدای فاصله‌ها را می‌شنود که غرق ابهامند و در «روشنی اهتزاز خلوت اشیا»، احساس می‌کند بر پلک حادثه‌ها، شبمی نشست، شبم سخن. سخن، مولودی تازه در آفرینش زمزمه‌ای نهان،

آری

«دچار باید بود، دچار آن رگ پنهان رنگها

وگر نه زمزمه حیرت میان دو حرف حرام خواهد شد».

«چه کسی بود، صدا زد»...

هان، تو بودی؟... آن سویی... حرف بز

دوباره بگو، «ای زن شبانه موعود»، ای نور در ظلمت حیات

ای ترنم موزون

«یک نفر باید از حضور شکیبا، با سفرهای تدریجی باغ چیزی بگوید یک نفر باید این حجم کم را بفهمد، دست او را برای تپشهای اطراف، معنی کنده قطره‌ای وقت روی این صورت بی‌مخاطب بپاشد، یک نفر باید این نقطه محض را در مدار شعور عناصر بگرداند»، گوش کن

شهری، نسبی... و حتی کودکی نیز ندارم که بدان بازگردم، تو اهل دیار مایی؟

ای تجلی رویاها، ای تجسم آرزوها، حرف بز.

آوای سید بودنت را، در توفندگی ظلمت، که از برگها می‌ریزد، تکلم کن، تکلم کن «واژه‌هایی که خود بادند، خود بارانند»، حرف بز، بخوان. بخوان آن کتابی را که «واژه‌های همه از جنس بلورند» من تنهاترینم، تشنه شنیدن «حرفی که از جنس زمان» است حرف بز، بوی تنهایی مرا در کوچه باغ آفرینش می‌شونی؟

حرف بز، برای غبار گرفته مردی که رو به «شرق اندوه نهاد بشری» کوله‌بار عطش بر دوش، در جستجوی «سمت مرطوب حیات» است. حرف بز، برای کسی که نمی‌داند در «کدام بهار، درنگ خواهد کرد» و در سطح برگهای کدام نارون روی زمین سبز خواهد شد. بگو، «کجاست سمت حیات»؟

من از کدام طرف می‌رسم به یک هدهد؟

کجاست هسته پنهان این ترنم مرموز؟

حرف بز، عنکبوت سکوت را از دهلیز جان من بران

حرف بز، برای من، که «میکده‌ای هستم در مرز کسالت»

«ساختمانی لب دریا، نگران به کششهای بلند ابدی»،

«کمانی در هراس از کشیده شدن»^{۴۰}

سخن بگو، ای زمزمه مرموز رهایی

«من صدای نفس باغچه را می‌شنوم و صدای چک‌چک چلچله از سقف بهار»

حرف بز

«زیر همین شاخه‌های عاطفی باد» که انگاره پریشان سرنوشت مرا بر گیسوان تو نقش خواهند زد

حرف بز

برای تنهاترین این سویی، که «گرفتار گرمی گفتار» است و در جستجوی «خیمه‌زدن در رگ یک حرف»،

حرف بز و مرا به وسعت تشکیل برگها، «کودکی شور آنها» بپر

«ضربه‌های گیاهی حیات» مرا شماره کن، و عشق را که صدای فاصله‌هاست اندازه بگیر،

و بگو من تا «طلوع انگور» چقدر فاصله دارم؟

حرف بز

مگر نمی‌دانی «هیچ چیز مرا از هجوم خالی اطراف نمی‌رهاند»؛ در این انهدام پنهان آشکارم کن،

بر هامون تفتیده لحظه‌های مجرد من گام بز،

راه برو، تا در باغ یادهای این کویر، «تکامل انگور» را در تغزل بلند آفتاب زمزمه کنیم

صدایم کن،

ای در ابتدای خویش،

«با دستان بدویت «شبم دقایق را به نرمی از تن احساس مرگم برچین»

من به دنبال «صدای پای تو از حوالی اشیا» آمده‌ام

سخن بگو، حرف بز

«کجاست جشن خطوط؟» من در جوانمرگی خویش زنده‌ام

«نگاه کن به تموج، به انتشار تن من»،

بگو،

من از کدام طرف می‌رسم به سطح بزرگ؟

حرف بز،

این صدای حزن را، این «صدای پوست انداختن مبهم» را، با دهانی به پنهانی فلک در من فریاد کن، ای از جنس کلمه، خود کلمه، بیا

در همیشگی وجود، در خاموشی لحظه‌ها

با پای آبگینت در نهر خشک وجودم گام بز

* * *

آن سویی شنید،

«کنار پنجره آمد، نگاه کرد به فصل، فکر از شکاف مجرد به او دست می‌زد.»

ناگهان این سویی، در میان «هیاهوی ارقام»

«از پله‌های خطا رفت به بالا

ارتعاشی به سطح فراغت دوید.

وزن لبخند ادراک کم شد.»

* * *

... و اینک «چند ثانیه غفلت رنگین حضور هستی ماست»

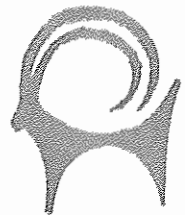
■ اشاره به سه گونه نبیاش در مقدمه کتاب «گزارش به خاک یوسان» اثر

نیکوس کازانتزاکیس



عصر	روی زمینهای محض
چند عدد سار	راه برو تا صفای باغ اساطیر
دور شدند از مدار حافظه کاج	در لبه فرصت تلاؤ انگور
نیکی جسمانی درخت به جا ماند	حرف بز، حوری تکلم بدوی!
عفت اشراق روی شانه من ریخت	حرف مرا در مصب دور عبارت صاف کن
حرف بز، ای زن شبانه موعود!	در همه ماسه‌های شور کسالت
زیر همین شاخه‌های عاطفی باد	حنجره آب را رواج بده
کودکیم را به دست من بسپار	بعد
در وسط این همیشه‌های سیاه	دیشب شیرین پلک را
حرف بز، خواهر تکامل خوشرنگ!	روی چمنهای بی‌تموج ادراک
خون مرا پر کن از ملایمت هوش	بین کن
نبض مرا روی زبری نفس عشق	
فاش کن	

نمایشگاه آثار سفالگران در موزه



آینده از نظر کیفی، نقشی برجسته‌تر در این صحنه ایفا کنند. شرکت زنان سفالگر - با توجه به این که در گذشته، هنر آنان امکان ظهور و عرضه نداشت - می‌تواند جای پای آنها را در این عرصه ارزشمند هنر محکمتر کند.

با توجه به این که سفالگری هنری اصیل و ایرانی است، و می‌تواند ایجادکننده کار و درآمد برای افراد علاقمندی باشد که ذوق هنری دارند و با عرضه در بازارهای بین‌المللی، معرف آداب و رسوم، سنتها و در مجموع فرهنگ بارور این مرز و بوم باشد، جای آن دارد که دست‌اندرکاران با کمبودها و مشکلات این هنرمندان برخورد جدیتری داشته باشند.

اکثر این هنرمندان در صحبت‌هایشان از عدم دسترسی به ابتدایی‌ترین امکانات کارشان - از قبیل گِل، کوره و محل مناسب برای کار - گله دارند و همین مسائل جذب

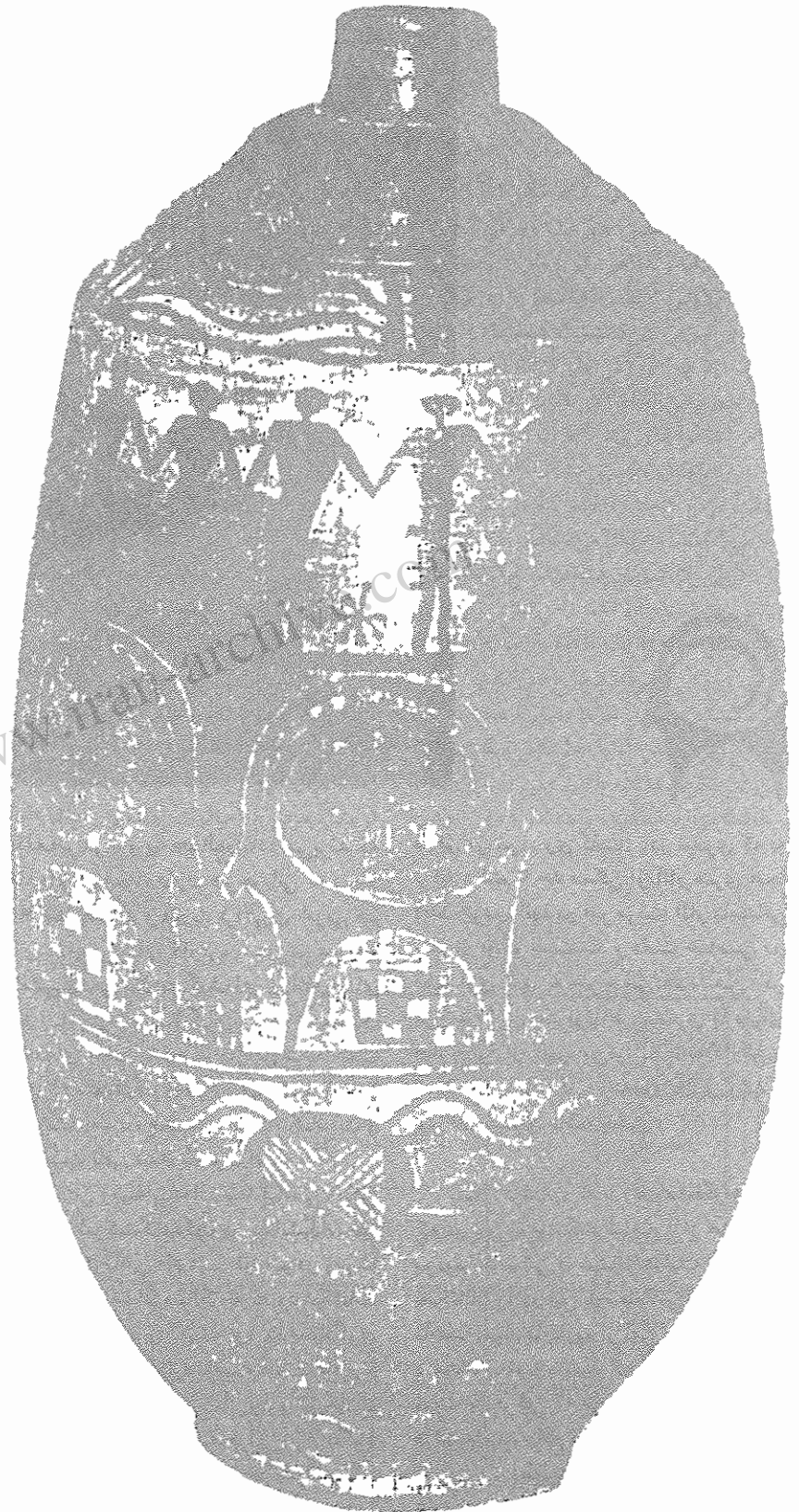
خانه ایرانی است بلکه چون با دست پرداخت می‌شوند، کیفیت بالا و دوام بیشتر دارند و می‌توانند جایگزین محصولات ماشینی وارداتی شوند.

سفالگری نیز در زمره صنایع دستی است که متعلق به ایرانیان است و طرفداران فراوانی دارد. شهر یورماه امسال شاهد برپایی نمایشگاهی از سفالگران، در موزه هنرهای معاصر تهران بودیم. این نمایشگاه که به همت استاد محمد مهدی انوشهر برپا شد، کوششی مثبت برای گردآوری آثار هنرمندان سفالگری که هر یک در گوشه و کناری به آفرینش هنری خویش مشغولند، در کنار هم بود.

نمایشگاه شامل مجموعه‌ای از سفالینه‌های مختلف بود که هر هنرمندی نگاه و طرح خود را با بهره‌گیری از ذوق و خلاقیت‌های خویش در آن ریخته بود. در نمایشگاه آثار سفالگران، زنان حضوری برجسته داشتند. اگرچه انتظار می‌رود در

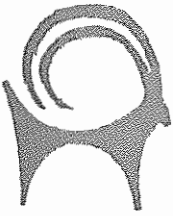
صنایع دستی، هنری است که علاوه بر استفاده از دست و ابزارهای دستی برای ساخت و پرداخت، مَهر اندیشه خلاق و ذوق هنری هنرمند را بر خود دارد. و به سبب این ویژگی تنوع زیاد و طرحهای گوناگونی دارد که آن را از صنایع ماشینی متمایز می‌کند.

صنایع دستی ایران، در مقاطعی مورد کم‌لطفی و بی‌توجهی قرار گرفته است و علی‌رغم مشکلات و کمبودهایی که همواره با آن دست به گریبان بوده است، راه خود را یافته و نه تنها از جنبه هنری و فرهنگی بلکه از جنبه کاربردی هم توجه و علاقه مردم را به سوی خود جلب کرده است. صنایع دستی از نظر فرهنگی، معرف آداب و رسوم دیرینه و اصالت‌های ناب موجود در این مرز و بوم است که در نقشها، طرحها و رنگهای گوناگون این آثار تجلی می‌یابد و از نظر کاربردی نه تنها زیبایی تنوعشان زینت‌بخش



نیروهای جوان و خلاق را نیز دشوار می‌سازد. اگر بر این باوریم که اعتلای صنایع دستی هر ملتی موجب حفظ ارزشهای ملی آنها می‌شود و بازتاب بار فرهنگی و هنری آن جامعه است، در کشوری که معادن سرشار برای تأمین منابع خام دارد از شمال تا جنوب از تنوع قومی و منطقه‌ای با سبکهای ویژه هنری برخوردار است و در تمام زمینه‌های هنری نیروی متخصص و هنرمند به اندازه کافی در اختیار دارد، باید برای بهره‌کافی از آن اقدامات جدیتری به عمل آوریم. جای آن دارد که مسئولان از این هنرمندان پراکنده در سراسر کشور حمایت کنند و با در اختیار گذاشتن امکانات اولیه، و برنامه‌ریزیهای دقیقتر و جدیتر در راه شکوفایی و اعتلای این هنر اصیل گام بردارند.

خانم رویا جاویدنیا، یکی از هنرمندانی



«قلعه مرغی» و یا «صالح آباد» می‌پزند که ضایعاتی به همراه دارد. هنرجویانی که بسیار علاقمند هستند و قدرت فراگیری خوبی هم دارند، جایی برای کارکردن ندارند. سه پایه نقاشی را می‌توان در گوشه‌ای از اتاق جای داد اما چرخ سفالگری و کوره هر یک محل‌های خاص خود را دارند. شاید علت این که سفالگری در ایران رشد لازم را نداشته است، همین نبود امکانات و کم‌اهمیت تلقی شدن آن بوده است.»

در این زمینه با خانم بیتا فیاضی، یکی دیگر از شرکت‌کنندگان در نمایشگاه، نیز صحبت کوتاهی داشتیم. او هم در زمینه مشکلات هنرمندان سفالگر به کمبود امکانات اولیه اشاره کرد و معتقد بود که سفالگری پیشرفت زیادی کرده است اما هنوز راه زیادی در پیش دارد. و علی‌رغم مشکلات فراوانی که سر راه هنرمند قرار دارد، انگیزه او برای ادامه راه بسیار مهم است و اگر انسان علاقه به پویایی داشته باشد، حتماً

که آثارش در نمایشگاه عرضه شده بود، می‌گفت: «سفالگری در شرایط فعلی مشکلات خاص خود را در زمینه‌های اجرایی دارد که شامل کار همه هنرمندان می‌شود، اما زنان به خاطر ویژگی‌های خاص زندگی و اشتغال خود، دچار مشکلات بیشتری هستند. با این حال باید گفت که زنان از توان و پشتکار قابل تحسینی در این زمینه برخوردارند و این نشان می‌دهد که اراده و عشق در کار، دشواریها را تا حدودی از میان برمی‌دارد.» در جواب این سؤال که سفالگران با چه مشکلاتی رو به رو هستند، وی افزود: «سفالگران بیشتر با کمبود امکانات و مواد از قبیل گِل، چرخ سفالگری و کوره برای پختن کارهایشان مواجه هستند. عده‌ای از هنرمندان، چرخ سفالگری را در آشپزخانه یا انبار منزل و حتی روی پشت بام گذاشته‌اند و در سرما و گرما به کار می‌پردازند. گروهی حتی این امکان را نیز ندارند و کارهایشان را در کوره‌های

موفق می‌شود. وی گفت: «در سفری که به ترکیه داشتم تا حد ممکن از آثار هنری آنجا دیدن کردم. آنها در امر مرمت آثار باستانی بسیار جلو هستند و دقت خاصی در نگهداری آنها به خرج می‌دهند. من فکر می‌کنم اگر ما هم ارتباط بیشتری با دنیای خارج برقرار کنیم، می‌توانیم با به کارگیری تجارب خودمان، در زمینه‌های هنری رشد و پیشرفت بیشتری داشته باشیم.»

بسیار کوشیدیم که با زنان سفالگر دیگری که در این نمایشگاه شاهد آثار هنریشان بودیم، نشست دوستانه داشته باشیم تا نظراتشان را در این باره منعکس کنیم، اما با تأسف بسیار ناچاریم از این عزیزان گله‌ای دوستانه داشته باشیم که با کم‌لطفی خود نسبت به حرکتی که می‌توانست نتایج مؤثری داشته باشد، مانع این کار شدند. امیدواریم در آینده با لطف بیشتری با هنر مورد علاقه خود برخورد کنند.



چرا ورزش نمی‌کنید؟

کیانوش شریفی آذر

می‌دهند و کمتر کسی است که از طریق رادیو، تلویزیون یا مطبوعات این تبلیغات مستمر را ملاحظه یا مشاهده نکند. اما به نظر می‌رسد که مشکل اصلی مردم عدم آگاهی از اهمیت امر ورزش نیست بلکه عوامل دیگری در این امر دخیلند که به چند مورد آن می‌پردازیم:

- بی‌توجهی به خود: بسیاری افراد در جامعه صرفاً به فکر دیگران هستند و از صبح تا غروب به فعالیتهای مادی یا غیرمادی مشغولند تا مشکلات دیگران را حل کنند و به نوعی می‌توان گفت خود را وقف خانواده، افراد فامیل یا اطرافیانشان کرده‌اند و به وضع روحی و جسمی خویش توجهی ندارند. در حالی که فرصت یا امکان کافی برای پرداختن به امور خود را دارند. در واقع این قبیل افراد از نقش ورزش در افزایش نیروی فکری و جسمی انسان غافلند و فراموش می‌کنند که برای بهبود و پیشبرد روند خدمت

به قضاوت بگذارید و ارزش یا عدم ارزش آن را نسبت به عدم فعالیت جسمانی و مضرات آن مورد سنجش عادلانه قرار دهید و پس از آن حکم منصفانه را اجرا کنید.

آگاهی از اهمیت ورزش:

نمی‌توان گفت که انسانها از چه زمانی به اهمیت ورزش و فعالیت جسمانی واقف شده‌اند؛ چرا که از زمانهای بسیار دور انسان، ورزش را به عنوان عاملی سازنده به کار گرفته است. درست است که شناخت قوانین علمی ورزشی، چند دهه، بیشتر قدمت ندارد اما فرصت کافی برای شناخت موضوع و کسب اطلاعات کافی در این زمینه وجود داشته است. عامل مهمی که در هر جامعه ارزشها را تبلیغ و ترویج می‌کند، تبلیغات است که خوشبختانه امروزه رسانه‌های گروهی، برنامه‌های متعددی برای ترغیب مردم به فعالیت جسمی اختصاص

عنوان مقاله بدون شک نظر شما را به سوی ابعاد علمی عواقب ورزش نکردن سوق می‌دهد. اما موضوع مورد بحث ما درباره دلایلی است که شما برای ورزش نکردن ابراز می‌کنید. تاکنون از خود پرسیده‌اید چرا ورزش نمی‌کنید؟ روی سخن ما به خصوص با افرادی است که با علم و آگاهی به فواید ورزش، به آن نمی‌پردازند.

بررسیهای تجربی نشان داده است که اغلب مردم کاملاً واقفند که ورزش باعث سلامتی جسم و روان می‌شود و با این حال با دلایلی که شاید چندان قانع‌کننده هم نباشد، در انجام آن اهمال می‌کنند.

به هر حال به نظر ما دلایل گوناگونی که برای ورزش نکردن مطرح می‌کنید، غالباً قانع‌کننده نیست. شاید دلیل شما یکی از موارد زیر باشد. شاید هم دلیل دیگری برای ورزش نکردن داشته باشید ولی امیدواریم با مطالعه موارد مذکور، شما هم دلیل خود را

درجه‌بندی چهار ورزش برای بالابردن آمادگی جسمی و رسیدن به آمادگی عمومی

ردیف	نام ورزش	اثرات قلبی و تنفسی	استقامت عضلانی	قدرت	انعطاف‌پذیری	تعادل	کنترل وزن	تاثیر بر عضلات	هضم غذا	خواب
۱	پیاده‌روی	عالی	عالی	خوب	متوسط	خوب	عالی	خوب	خوب	خوب
۲	دویدن آرام	عالی	عالی	خوب	متوسط	خوب	عالی	متوسط	متوسط	خوب
۳	دوچرخه سواری	خوب	خوب	خوب	متوسط	خوب	عالی	متوسط	متوسط	خوب
۴	شنا	عالی	عالی	متوسط	خوب	متوسط	خوب	متوسط	متوسط	خوب

● در هر جلسه تمرین به تقویت انگیزه خود اقدام کنید و اجازه ندهید تا ناپاوری، ارزش ورزش شما را دلسرد و متوقف کند.

به دیگران، باید از این وسیله سهل الوصول، کم خرج و با اهمیت سود جویند. به بیان دیگر اگر قوای فردی از جهت فکری و یا جسمی به تحلیل رود، چگونه می‌تواند کارآیی مناسبی در فعالیتهای خود داشته باشد.

- خستگی روحی و جسمی: مشکل می‌توان نقش ثمرات ورزش را در هر یک از ابعاد شخصیتی انسان تفکیک کرد. ورزش نقش به سزایی در رفع مشکلات روحی از جمله خستگی روحی، بی‌حوصلگی، افسردگی و... دارد. ورزش موجب تجدید و تحریک قوای درونی انسان می‌شود، نشاط و شادابی می‌بخشد و تعادل روانی به وجود می‌آورد و در نتیجه خستگی و بی‌حوصلگی را زایل می‌کند. حتماً تاکنون حالت روحی خود را پس از استحمام تجربه کرده‌اید و می‌دانید چه احساس لذتبخشی به انسان دست می‌دهد. شاید بتوان تشابهی بین این حالت و حالتی که پس از فعالیت به انسان دست می‌دهد، یافت.

اگر برای ورزش کردن هدفی تعیین کنید و برای کسب این هدف، انگیزه خود را تقویت کنید، می‌توانید به طور مستمر آن را انجام دهید. اگر انسان برای نیل به مقصود خود، مهمترین عامل یعنی «انگیزه» را داشته

باشد، حتماً به مقصود خود می‌رسد. انگیزه شما از ورزش کردن چیست؟ سلامتی؟ صرف اوقات فراغت؟ درمان؟... به هر حال هر چه که هست ارزش آن را بررسی کنید و با توجه به اهمیت آن به فعالیت جسمانی مورد نظر بپردازید. توجه داشته باشید که انگیزه خود را دوباره تقویت کنید تا دلسرد نشوید.

- اثر تدریجی ورزش: یکی دیگر از مشکلات اصلی مردم این است که همیشه به دنبال کسب نتایج آتی هستند و هر عاملی باید تغییری سریع در شرایط فعلی آنان به وجود آورد. مثلاً در مورد بیماریها، درمان با دارو نتیجه‌ای سریع می‌بخشد و بنابراین رغبت و گرایش بیشتری در استفاده از آن وجود دارد. اما بهتر نیست تا حد امکان بیماریها را با ورزش درمان کنیم؟ به نظر می‌رسد که اثرات ورزش دیر حاصل می‌شود. هر چند که در واقع این نظر درستی نیست زیرا ما از فواید پنهانی و دور از چشم ورزش آگاه نیستیم و همین موضوع باعث پیشداوری و دلسردی ما می‌شود. در فعالیت جسمانی، تک تک سلولهای بدن تحریک می‌شوند. اما آیا ما می‌توانیم تحریکات و تاثیرات آن را ببینیم؟ ما معمولاً وقتی که دچار عارضه جسمی یا روحی شده‌ایم به فکر می‌افتیم که

دلیل این ضعف و اختلال چیست؟ درست مثل زمانی است که شما برای پوسیدگی دندان به دندانپزشک مراجعه می‌کنید و تازه متوجه می‌شوید که سهل‌انگاری در نظافت دهان و دندان، چه ضایعاتی برای دندانها به وجود آورده است و عواقب ورزش نکردن هم پس از مدتها بروز کند و خود همین امر موجب می‌شود که اهمیت موضوع را تا مدتهای مدید درنیابیم.

به سخن دیگر، هم فواید ورزش و هم عواقب آن ظاهراً دیر نتیجه می‌دهند. اما چنین طرز تفکری صحیح نیست. بسیاری از افراد در سنین میانسالی به دلیل ابتلا به بیماریهایی چون آرتروز، دیابت، و سگته‌های ناقص مغزی تمرینات ورزشی را شروع می‌کنند. البته این امر به خودی خود هیچ اشکالی ندارد بلکه مسلماً مفید هم هست. اما آیا بهتر نبود که آنان از سنین نوجوانی خود را به این عامل فرهنگی عادت می‌دادند؟! آیا بهتر نبود علاج واقعه را قبل از وقوع می‌کردند؟! در اینجا روی سخن ما با جوآترهاست، آیا شما هم قصد دارید تجربه تلخ دیگران را دوباره تجربه کنید؟! -

کمبود وقت، مشغله فکری یا مشکلات خانوادگی: هرچند ممکن است تعداد خیلی از افراد به راستی فرصتی برای ورزش کردن

به نظر می‌رسد نتایج ورزش، دیر به دست می‌آید، اما این یک نظریه غیر منطقی است. چون ما فواید پنهان ورزش را به چشم نمی‌بینیم.

وقتی درد داریم، خود را در ورزش کردن ناتوان می‌دانیم، درحالی که فعالیت جسمانی خود، درمانی بسیار مفید است.

نداشته باشند اما بعید به نظر می‌رسد که برای اکثریت افراد جامعه تنها ۳۰ دقیقه وقت اضافی برای اختصاص دادن به ورزش وجود نداشته باشد. باز هم لازم به تأکید مجدد است که تنها چیزی که شما را به تحرک و خواهد داشت، «انگیزه» است. باید نیاز آن را حس کنید و تنها خودتان می‌توانید این احساس را به وجود آورید. درصدد نیستیم که مشکلات گوناگون مردم را در نظر بگیریم اما می‌خواهیم بگویم که اتفاقاً بسیاری از مردم مشکلات خود را دلیلی موجه برای عدم فعالیت بدنی می‌انگارند. در حالی که این امر توجیهی بیش نیست. ورزش عامل مهمی برای فراغت از مشکلات است. منظور از فراغت از مشکلات، فرار از آنها نیست. بلکه بدان معناست که فرصت استراحت به مغز و دستگاه عصبی باعث تجدید قوای این سیستم می‌شود و پس از آن با کیفیت و قدرت بیشتری می‌توان به تفکر درباره مشکلات و طرق حل آن پرداخت. باز هم تأکید می‌کنیم که تنها عامل ایجاد تحرک در انسان «انگیزه» است. آنچه فرد را به حرکت وامی‌دارد، احساس نیاز به آن است. باید بتوانید این نیاز را حس کنید.

- کمبود امکانات ورزشی: بی‌تردید آنچه

تمایل و رغبت انسان را به سوی هر مسئله‌ای جذب می‌کند، امکاناتی است که برای دستیابی به آن ضروری است. در مورد ورزش، امکانات ورزشی از قبیل سالن ورزشی، مربی، بُعد مسافت و... برای ایجاد انگیزه، شوق و رغبت بسیار مهم است. البته در بسیاری موارد وجود عوامل تسهیل‌کننده، فعالیت را ایجاب نمی‌کند و باز در اینجا همان انگیزه است که راهگشاست. اجازه دهید مجدداً تشبیه کنیم. اگر در شرایطی قرار بگیرید که برای خوردن غذا، نتوانید از قاشق استفاده کنید، آیا از خوردن غذا صرف نظر می‌کنید؟ پاسخ مشخص است، چون گرسنه هستید با هر وسیله‌ای که باشد (حتی با دست) غذا را می‌خورید. انگیزه و نیاز موجب می‌شود که انسان راه‌حلی برای رفع احتیاج خود بیابد. بدیهی است که ورزش در سالن ورزش و در میان گروه، انگیزه بیشتری جهت فعالیت ایجاد می‌کند و افرادی که به سالن ورزش می‌روند، رغبت بیشتری در استمرار تمرینات ورزشی دارند. اما این امر نمی‌تواند توجیهی برای ورزش نکردن باشد. اجرای تمرینات ورزشی به طور صد در صد در منزل غیرممکن نیست. در ضمن این که برای رفع این کمبود می‌توان در فصول مناسب از

پارکها نیز استفاده کرد.

نیاز به مربی در پاره‌ای موارد می‌تواند دلیل منطقی برای عدم فعالیت باشد. برای حل این مشکل و کسب راهنمایی می‌توانید با کارشناسان تربیت بدنی و علوم ورزشی مشورت کنید. در پاره‌ای موارد مشاهده می‌شود که ورزش اثری عکس می‌گذارد و با ایجاد درد در برخی از اعضای بدن موجب محدودیت فعالیت می‌شود. در حالی که فعالیت جسمانی در درمان و رفع بسیاری از عوارض جسمانی مفید است. در غالب موارد عدم فعالیت موجب ایجاد درد می‌شود. بنابراین عدم فعالیت در هنگام بروز این گونه عوارض، موجب تشدید ضعفهای مذکور می‌شود.

البته بهتر است قبل از اجرای فعالیتهای ورزشی برای رفع درد یا عوارض جسمانی با متخصصین تربیت بدنی یا پزشک مشورت کنید تا نتیجه مطلوب را به دست آورید.

با در نظر گرفتن تمامی عوامل فراموش نکنید که نباید با ارائه دلایل بی‌ارزش، فعالیت جسمانی خود را محدود کنید چرا که شما تنها برای خود زندگی نمی‌کنید. شما فردی هستید از آن جامعه خود. فردی هستید از آن خانواده خود و آرزوگی شما، به هر دوی اینها لطمه می‌زند.



زبان

نیازمندیهای

بسیاری از کتابها و نشریاتی که می‌خوانیم
با این وسیله حروفچینی و صفحه‌آرایی می‌شوند:

نرم افزار انتشاراتی نقش

Version 4.5

سگارش ۲/۵

فونت ادیتور مخصوص

می‌توانید فونتهای اختصاصی خود
را طراحی کنید.

استخراج فهرست اعلام

کلمات علامت‌خورده را با ذکر
شماره صفحات و به ترتیب الفبا
فهرست می‌کند.

محاسبه هزینه حروفچینی

سطح و هزینه کار حروفچینی شده
را محاسبه و گزارش می‌نماید.

امکان تنظیم اعرابها

موقعیت ۱۵ حرکت مختلف را
نسبت به هر حرف تنظیم نماید.

چاپ با تمام چاپگرها

پشتیبانی چاپگرهای Epson LQ
و HPLaserJet IIp, IIIp, III, IIIsi
و HP DeskJet یا معادل آنها.

غلطیاب املائی فارسی

املای صحیح بیش از ۲۰۰,۰۰۰ لغت
مورد استفاده فارسی را می‌شناسد.

خط‌کشی خودکار جداول

جدولها را با یک فرمان خط‌کشی
می‌کند.

چاپ تصاویر

تصاویر را در میان متن چاپ کنید.

تنوع فونت فارسی و لاتین

کامپست، لوتوس، بدر، زر،
مخصوص تیترا، Roman Times و
Helvetica...

استفاده از حروف ترکیبی

برای متون ادبی قدیمی یا عربی.

حروف مایل از همه فونتها

مایل به راست یا مایل به چپ.

تعلیم نقاشی و طراحی به کودکان و نوجوانان

توسط کارشناس نقاشی کانون
پرورش فکری کودکان و نوجوانان
تلفن ۸۴۳۱۲۴

اوکازبون

آپارتمان سه خوابه شهرک غرب -
تک واحدی طبقه دوم ۱۹۲ متر -
شخصی‌ساز - با فیش تلفن - موکت
- کولر - آشپزخانه باز چوبی -
سرویس خارجی - فوری - فروشی
تلفن ۸۴۳۱۲۴

آرایش‌پری

عروس را با تازه‌ترین مدلها آرایش
می‌کند
اول پاسداران - نش نگارستان سوم
تلفن ۲۳۲۲۵۴

فوری مورد نیاز است

یک خانواده چهار نفری به یک
آپارتمان سه خوابه با سرویس کامل
در حد فاصل پارک دکتر شریعتی تا
اتوبان شهید صدر نیازمند است
تلفن ۸۶۷۳۵۴

عکاسی صنعتی، تبلیغاتی

تلفن ۶۵۳۵۲۸
تماس عصرها

مؤسسه انتشارات صابربین

تهران، خیابان شهید بهشتی، خ. میترا، نکسا، ۵ - کد پستی ۱۵۷۸۸ تلفن: ۸۵۴۱۹۶

تدریس خصوصی گیتار

در منزل شما

تماس ۳ تا ۷ بعد از ظهر

تلفن ۷۷۱۷۰۳

مؤسسه خدمات تصویری آذین

ظهور و چاپ عکس رنگی در ۴۵ دقیقه

فیلمبرداری و عکسبرداری از مجالس عقد و عروسی؛ عکاسی صنعتی، تبلیغاتی؛ ساخت آرمهای تجارتی و کارت ویزیت و تیریک؛ تبدیل فیلمهای سوپر هشت به ویدئو، تبدیل کلیه فیلمهای ویدئو با کامپیوتر با پیشرفته‌ترین سیستمهای میکس و افکت.

آدرس: خیابان انقلاب - اول استاد نجات‌الهی - کوچه مراغه تلفنهای ۸۳۴۰۴۱-۲

فروشگاه و لابراتوار رنگی افریقا

چاپ عکس رنگی با مدرن‌ترین دستگاههای پیشرفته جهان با بهترین کیفیت در ۲۳ دقیقه
آدرس: خیابان افریقا نبش بلوار گلشهر تلفن: ۲۲۲۵۷۳

روشنگران منتشر کرده است:



اندوه زن بودن
خاطرہ حجازی

به همین قلم به زودی منتشر می‌شود:

مکاشفه حوا [دفتر سروده‌ها]
در شب ایلاتی عشق [داستان ایرانی]
بخش چشمه - تلفن ۶۶۲۲۱۰

انتشارات روشنگران - تهران صندوق پستی ۵۸۱۷ - ۱۵۸۷۵
تلفن ۶۵۷۴۲۴

آموزشگاه آواپیش آوامو

با امتیاز رسمی از وزارت کار

هدل وایگان



آموزش با جدیدترین محصولات، همگام با آخرین تکنیکها هنرجو می‌پذیرد

انقلاب - فلسطین - ساختمان مهر، روبروی دانشگاه آزاد - طبقه سوم تلفن: ۶۲۰۱۲۸۹

خانواده به عنوان اولین نهاد و کوچکترین واحد اجتماعی در جامعه بشری شناخته شده است. عموم جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان امروزه بر این باورند که پیدایش و تکامل خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی مقدم بر شکل‌گیری تمام نهادهای دیگر بوده است و این بدان لحاظ بوده که زندگی اجتماعی و بقا و تداوم نسل انسانی، جز با شکل‌گیری خانواده و ایفای کارکردهای مختلف آن امری ناممکن بوده است. اما این نهاد اساسی از لحاظ شکل و ساخت، کارکرد و همچنین ارزشهای فرهنگی در زمانها و مکانهای مختلف، الگوهای متفاوتی را تجربه کرده است.

به منظور تسهیل در بررسی تحول خانواده و مقایسه آن در اعصار و جوامع مختلف و به پیروی از «گرهارد و جین لسنکی» (۱۹۷۸) از طبقه‌بندی مبتنی بر تحول تکنولوژی معیشتی جهت طبقه‌بندی جوامع بشری استفاده می‌کنیم. به طور کلی می‌توان گفت که چهار دوران عمده در تاریخ بشر وجود داشته است:

- ۱- دوره شکار و گردآوری خوراک (تا ۷۰۰۰ سال ق.م)
- ۲- دوره بوستانکاری (باغداری) (از ۷۰۰۰ سال ق.م تا ۳۰۰۰ سال ق.م)
- ۳- دوره کشاورزی (از ۳۰۰۰ سال ق.م تا سال ۱۸۰۰ ب.م)
- ۴- دوره صنعت (از ۱۸۰۰ سال ب.م تا زمان حاضر)

ذیلاً ویژگیهای خانواده در چهار جامعه شکارچی، بوستانکار، کشاورز و صنعتی مورد بررسی قرار می‌گیرند. همچنین اشاره‌ای نیز به ویژگیهای خانواده در عصر فراصنعتی خواهیم داشت.

خانواده در جامعه شکارچی

در طول مدت درازی از تاریخ نوع بشر، تمام جمعیت انسانی در جوامع متکی بر شکار و گردآوری خوراک می‌زیسته‌اند. از

حدود ۱۲۰۰۰ سال قبل از میلاد تا ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد، شکار و گردآوری خوراک، پیشرفته‌ترین تکنولوژی جوامع بشری بود. در این جوامع، امکانات امرار معاش، محدود و تجمعات انسانی بسیار کوچک و همگن بودند. همه در شکار و گردآوری غذا شرکت می‌جستند و همگی از آن استفاده می‌کردند. تخصص در نقشهای شغلی و تقسیم کار تقریباً وجود نداشت جز اینکه شکار وظیفه مردان و گردآوری مواد غذایی وظیفه زنان بود. در این جوامع هیچ اثری از قشربندی اجتماعی نبود. ارتباطات متقابل اجتماعی براساس خویشاوندی صورت می‌گرفت. در این دوره، هم خانواده هسته‌ای وجود داشت و هم خانواده گسترده، یک خانواده هسته‌ای در این جوامع معمولاً متشکل از یک مرد، زن یا زنان او و فرزندان مجرد آنها بود. چندزنی بسیار رواج داشت. داشتن زنان متعدد ظاهراً نوعی موجودی اقتصادی و از بعضی لحاظ نیز، نوعی نشانه تشخیص و برتری پایگاه اجتماعی تلقی می‌شد. طلاق عملاً در این گونه جوامع مجاز و حتی رایج بود. هر خانواده هسته‌ای معمولاً عضو گروه وسیعتری از خویشاوندان بود که تحت عنوان خانواده گسترده مشخص می‌شد. خانواده گسترده براساس روابط خویشاوندی میان افراد مذکر استوار بود. یعنی از یک گروه از برادران و خانواده‌هایشان و یا از یک پدر و پسرانش و خانواده‌های آنها تشکیل می‌شد. این امر تا حدودی نمایانگر سلطه جنس مذکر در جوامع متکی بر شکار است. هر گروه محلی از طریق ازدواج با افراد غیرمحلی (برون همسری) به تدریج شبکه وسیعی از پیوندهای خویشاوندی در اطراف خود به وجود می‌آورد. به گفته یکی از مردم‌شناسان برقراری چنین روابطی در حقیقت وسیله‌ای است برای راهیابی مسالمت آمیز به سرزمینهای دیگر، خاصه به منظور استفاده از امکانات متنوعتر به هنگام بروز تغییرات موسمی در کیفیت منابع غذایی موجود. یکی از اعمال مرتبط با این موضوع، رسم «زن

قرض دادن» است که در گونه‌های کاملاً متفاوتی از جوامع متکی بر شکار و گردآوری خوراک مانند اسکیموها و بومیان اسیل استرالیا رواج دارد. این امر نیز همانند انتخاب همسر غیر محلی، ظاهراً فقط به قصد استحکام، ترمیم یا ایجاد همبستگی میان مردانی که همکاریشان ضرورت دارد، انجام می‌گیرد. با این وصف نباید تصور کرد که زنان در جوامع شکارچی، منحصراً ملک شخصی شوهران خود هستند. نفوذ زنان در زندگی گروه، اغلب قابل ملاحظه است و موقعیت آنها از حد اموال و مایملک بسیار فراتر می‌رود در این گونه جوامع، والدین به دلیل همگنی جمعیت، چندان نگران این نیستند که فرزندانشان با چه کسی ازدواج می‌کنند و به همین دلیل جوانان در رفتارهای خود، قبل و هنگام ازدواج، کاملاً آزادند.

خانواده در جامعه بوستانکار

گذر از شکار و گردآوری خوراک به بوستانکاری با افزایش سطح قرارگاهها و تراکم بیشتر جمعیت همراه بود. در این دوره ذخیره‌های اطلاعاتی آدمیان در مورد کشت گیاهان و اهلی کردن جانوران بیشتر می‌شود. مردم فرصت بیشتری جهت گردآوری داراییهای شخصی پیدا می‌کنند. نابرابریهای در زمینه حیثیت و اعتبار اجتماعی به وجود می‌آید. نظام خویشاوندی در این جوامع، گاه بسیار پیچیده و مبتنی بر گروههای خونی گسترده یا کلان می‌باشد. کلان وظایف وسیعی دارد. از حمایت از اعضای خود در برابر دشمن گرفته تا حمایت اقتصادی و تنظیم امور مربوط به ازدواج و رهبری جامعه. یکی از ویژگیهای این دوره، پرستش مردگان است. پرستش نیاکان در هیچ دوره‌ای به اندازه‌ای که در جوامع بوستانکار دیده می‌شود. رواج ندارد. یکی دیگر از ویژگیهای متمایز نظامهای خویشاوندی در جوامع بوستانکار، اهمیتی است که بسیاری از آنها برای بستگان مادری قائلند. این الگوی غیرعادی، ظاهراً ناشی از نقشی است

خانواده از عصر شکار تا دنیای

که زنان جوامع بوستانکار در تأمین معاش برعهده دارند. در بسیاری از این نوع جوامع، بیشترین بخش عملیات کشت و کار را زنان انجام می‌دهند و این امر موجب رواج و توسعه الگوهای مادرتباری می‌شود. یکی دیگر از ویژگیهای این جوامع، تأکید فزاینده‌ای است که بر جنبه‌های اقتصادی ازدواج به عمل می‌آید. تقریباً در تمام این جوامع دختران دم‌بخت، حکم یک کالای اقتصادی ارزشمند را دارند و مردانی که خواهان ازدواج با آنها هستند باید بهای ما به ازای آن را بپردازند، یا خدمات گسترده‌ای را برای والدین آنها انجام دهند. برای جوانان فاقد امکانات نیز ازدواج، نوعی سرمایه‌گذاری به حساب می‌آید و گروه خویشاوندی گسترده اغلب می‌پذیرد که بخشی از بهای عروس را به خواستگار وام دهد.

خانواده در جامعه کشاورز

جوامع کشاورز دارای ویژگیهایی هستند که آنها را از جوامع دیگر متمایز می‌سازد. این ویژگیها عبارتند از: اسکان گروههای انسانی، تولید خوراک از طریق کشاورزی، افزایش تراکم جمعیت، گسترش سریع حرفه‌ها و بازرگانی، افزایش تخصص و تقسیم کار، رشد دولت (توسعه سازمانی)، توسعه نظامهای پولی کالایی، برخورداری از تکنولوژی بالاتر (نسبت به جوامع شکارچی)، توسعه اقتصاد روستایی مبتنی بر نظامهای برده‌داری و زمین‌بندی (سرواز) و مالکیتهای بزرگ ارضی. در این جوامع، پیوندهای خونی، هم‌چنان بر زندگی سیاسی جامعه تأثیرگذار بود و بسیاری از مشاغل و مناصب سیاسی اعم از نظامی و غیرنظامی، عملاً نوعی میراث خانوادگی محسوب می‌شد که مانند دیگر داراییهای خانواده از پدر به پسر (و گاه به دختر) می‌رسید. اشغال پستهایی هم که صاحب و وارث مشخصی نداشت عملاً برای هر شخصی که از طبقه اشراف یا یک «خانواده معتبر» نبود غیرممکن بود. خانواده هسته‌ای در این جوامع همچنان به

احمد فرید

فراصنعتی

منزله واحد تولیدی پایه در نظام اقتصادی بود. خانواده دهقانی به طرز تقریباً تغییرناپذیری یک «واحد کار» محسوب می‌شد، محل کار و محل سکونت معمولاً یک جا بوده و تمام اعضای خانواده، از جمله کودکان، در کارها شرکت داشتند. آموزش و پرورش فرزندان، یک مسئولیت خانوادگی تلقی می‌شد. پسران به طور معمول نقش مردانه و مهارتهای تولیدی خود را از پدرانشان می‌آموختند و دختران نقشها و مهارتهای خاص خود را از مادران و خاله‌ها و عمه‌هایشان فرامی‌گرفتند.

در این جوامع، زناشویی به سبب پیامدهای اقتصادی، کاری چندان مشکل به حساب می‌آمد که مطلقاً نمی‌بایست در اختیار جوانان قرار گیرد. حتی میان دهقانان نیز کار ازدواج را پدران و مادران دو طرف اغلب به یاری واسطه‌ها ترتیب می‌دادند. گاه پیش می‌آمد که زوج جوان تا هنگام مراسم نهایی یکدیگر را نمی‌دیدند. به هنگام انتخاب همسر برای فرزندان، پدران و مادران بیش از هر چیز به نتایج اقتصادی و اجتماعی وصلت مورد نظر می‌اندیشیدند تا به چیزهای دیگر. تشریفات هر ازدواج نوعی دادوستد اقتصادی به تمام معنا بود. داماد می‌بایست به والدین عروس شیربها بپردازد و پدر و مادر عروس برای دختر خود جهیزیه فراهم می‌آوردند. ازدواج‌هایی با این مقررات معمولاً به سازگاری روانی و جنسی همسران نمی‌انجامید ولی هدف اساسی ازدواج هم البته چنین چیزهایی نبود. پیوند زناشویی میان زن و مرد معمولاً فقط بدان سبب دوام می‌آورد که نوعی ارزش پایدار اجتماعی محسوب می‌شد و علاوه بر این، منافع اقتصادی حاصل از آن برای دو طرف معامله، اهمیتی حیاتی داشت. در چنین خانواده‌هایی، برتری مرد قاعده‌ای بی‌چون و چرا بود. چرا که اطاعت و فرمانبرداری بطور معمول یکی از مهمترین صفات پسندیده نزد کودکان و زنان به شمار می‌رفت. از دیگر مشخصه‌های نظام خانوادگی در



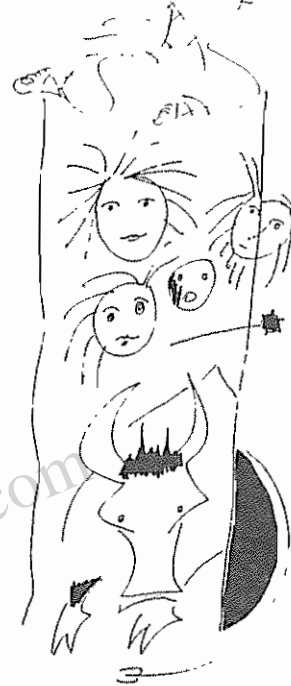


خانواده در جامعه صنعتی

به دنبال پیشرفت‌های تکنولوژیک و روندهای ناشی از آن (همچون تخصص‌یابی و تقسیم کار)، به خصوص با انقلاب صنعتی (در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی)، عصر جدیدی آغاز شد که دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی بی‌نهایت سریعتر و فراگیرتری را در پی داشت؛ پیامدهای این دگرگونی عظیم در نظام خانواده و خویشاوندی، همچون سایر نظامها بسیار مهم و اساسی بوده است.

در جوامع صنعتی بسیاری از عملکردهای سنتی خانواده از بین رفته و یا به شدت دگرگون شده است. خانواده دیگر یک واحد تولیدی نیست بلکه فقط یک واحد مصرف است. خانواده‌ها دیگر صاحب اختیار نظام سیاسی نیستند. خویشاوندگرایی دیگر به عنوان یک امر عادی و مشروع، پذیرفته نیست. آموزشگاههای عمومی، گروههای مذهبی و دیگر سازمانها هر یک بخشی از وظایف سنتی خانواده را به جای می‌آورند. با این حال خانواده از تمام نقشهای تاریخی خود محروم نشده است. بعضی از حساسترین این نقشها، از جمله تولید مثل و نخستین مراحل اجتماعی کردن کودکان هنوز بر عهده خانواده هسته‌ای است؛ نتیجه اینکه خانواده خود نیز به نوعی نهاد تخصصی مبدل شده است.

ساخت خانوادگی گسترده نیز با شتاب و عمومیت بیشتری به سمت نظام خانوادگی هسته‌ای حرکت کرده است. البته چنان که «مایر، اف. نیمکوف و راسل میدل تون» (۱۹۶۱) خاطر نشان ساخته‌اند هیچ گونه ارتباط علت و معلولی بین صنعتی شدن و رشد خانواده هسته‌ای وجود ندارد، نظام خانوادگی هسته‌ای هم در جوامع مدرن و هم



این دوره، تأکید مفرط بر باروری انسانی و قدرت تولید مثلی زوجین بود چرا که در این دوره، افراد انسانی به عنوان پیروان، ولستگان و خویشاوندان، منبع اصلی قدرت سیاسی، عایدات اقتصادی، حیثیت و اعتبار اجتماعی و لذت فردی محسوب می‌شدند.

یکی دیگر از ویژگیهای این نوع جوامع، مالکیت‌های بزرگ ارضی همراه با در اختیار داشتن شمار زیادی از بردگان و زمین‌بندگان (سیرف) می‌باشد. برگزیدگان حاکم (اربابها) بر مال و جان و ناموس بردگان خود مسلط بودند به طوری که بسیاری از خانواده‌ها در صورتی که منافع یا میل اربابانشان ایجاب می‌کرد از هم پاشیده می‌شد. دهقانان اغلب قدرت آن را نداشتند که زنان و دختران خود را در برابر هوسهای گروه حاکم محفوظ بدارند و در بعضی از مناطق، ارباب حق مشهور «شب زفاف» را به خود اختصاص می‌داد. این حق بدان معنا بود که تمام عروسان منطقه باید نخستین شب ازدواج خود را نزد ارباب بگذرانند.

در جوامع غیرصنعتی وجود داشته است. آنچه انقلاب صنعتی انجام داد عبارت بود از تضعیف خانواده‌گرایی گسترده از طریق خارج ساختن بخش عظیمی از جمعیت از حوزه فعالیت‌های کشاورزی به سمت فعالیتهای صنعتی.

در نظام صنعتی چون تأکید بر اجرا و عملکرد است، افراد در اجتماع باید به این سوی و آن سوی رفته و به هر کجا که بازار شغل گرمتر است روانه شوند. نظام خانواده زن و شوهری نومکان است و در چنین جامعه‌ای، تحرک جغرافیایی و شغلی از لوازم و همچنین پیامدهای صنعتی شدن می‌باشد. این امر نه تنها فاصله فیزیکی و جغرافیایی بین افراد و خویشاوندان آنها ایجاد می‌کند بلکه به دلیل تحرک طبقاتی صعودی فرزندان، به ایجاد فاصله روانی و عاطفی بین آنها نیز منجر می‌شود. با آنکه هزینه کمتر و آسایش بیشتر وسایل حمل و نقل و ارتباطات جدید، تماس و رابطه افراد را با خویشاوندان دور دست بسیار آسانتر کرده است اما این روابط آشکارا به صمیمیت و صداقت زمانهایی نیست که خویشاوندان دور و نزدیک، همه در یک محل و یک گروه می‌زیستند.

توسعه صنعتی، ساختار سنتی خانواده را نیز از نظر اقتدار حاکم بر آن سست کرده است. پدر خانواده دیگر همان رئیس مرسوم در جوامع کشاورزی سنتی محسوب نمی‌شود، و والدین درگیر قادر نیستند همان نظارت تنگاتنگ و سخت گیرانه‌ای را که در گذشته بر رفتار فرزندان خود اعمال می‌کردند، بکار بندند. نفوذ همگان و یا گروه همال (همبازی) و رسانه‌های جمعی بر نوجوانان، باعث کاهش تأثیر خانواده شده

در جامعه کشاورز، دهقانان اغلب قدرت آن را نداشتند که زنان و دختران خود را در برابر هوسهای گروه حاکم محفوظ بدارند.

هرچه حیات شخصی افراد بیشتر توسط نیروهای غیرشخصی تعیین می‌شود، بر اهمیت خانواده به عنوان محلی برای تسکین روان‌شناختی افراد افزوده می‌شود. خانگی شدن، صمیمیت و خلوت‌گزینی از ویژگیهای این نوع خانواده است.

است و بسیاری از کشمکشهای خانوادگی نیز از همین امر برمی‌خیزد. توسعه صنعتی، اعضای خانواده‌ها را هم روحاً و هم جسماً از یکدیگر گسته است. بسیاری از پدران و مادران شاغل در تمام طول روز، دور از خانه خود به سر می‌برند و از سوی دیگر آموزشگاهها و دیگر سازمانهای اجتماعی نیز فرزندان را به دلایل گوناگون، بیرون از خانه نگه می‌دارند. نوجوانان بیشتر در میان دوستان و همگنان خود بسر می‌برند تا در خانه و کاشانه خود؛ همین‌طور زنان و شوهران بیشتر در جمع همکاران خود دیده می‌شوند تا در مصاحبت با یکدیگر یا همراه فرزندان.

البته دلیل دیگر اُفت اقتدار خانواده در جوامع صنعتی را می‌توان جهان‌بینی‌های دموکراتیک آنها دانست که به‌طور معمول بیشتر بر حقوق فردی تأکید می‌ورزند تا بر مسئولیت‌های گروهی.

زناشویی در جامعه صنعتی امروز بیشتر به دلایل شخصی و به قصد تکمیل و تأیید نیکبختی شخصی صورت می‌گیرد، در حالی که در جوامع کشاورزی، این امر در قالب دوراندیشیهای اقتصادی و به دست والدین انجام می‌گرفت. مردم، امروز زناشویی را همچون پیوند زن و مردی در نظر می‌آورند که هم از نظر جسمانی و هم از نظر عاطفی به سوی یکدیگر کشیده می‌شوند و امیدوارند که با شریک شدن در زندگی همدیگر به کامروایی و آسایش و حرمت و رفاقت بیشتر و صمیمانه‌تر دست یابند. کوتاه سخن، ازدواج و تشکیل خانواده در جوامع صنعتی امروز، بیشتر به صورت نوعی انتخاب درآمده است تا نوعی ضرورت.

صنعتی شدن و روندهای متعاقب آن

(شهرنشینی و...) تحولات دیگری را نیز سبب شده است از جمله: افزایش طلاق، تنظیم باروری و کنترل موالید، بالا رفتن سن ازدواج، انتخاب شخصی افراد در ازدواج، تحول نقش زنان و مشارکت آنها در فعالیتهای اجتماعی و همچنین عوارضی مانند: تزلزل خانواده، افزایش رفتارهای جنسی خارج از محدوده زناشویی، سقط جنین، موالید نامشروع و...

خانواده در جامعه فراصنعتی

«آرتور پنتی» سوسیالیست و پیرو ویلیام موریس، واژه جامعه فراصنعتی را در ابتدای قرن حاضر مطرح کرد. «پنتی»، جامعه‌ای را در آینده آینده می‌دید که مبتنی بر کارگاههای دستی کوچک و واحدهای نامتمرکز حکومتی است. جامعه‌شناس آمریکایی «دانیل بل»، در دهه ۵۰ این مفهوم را به معنای کاملاً جدیدی بکار برده است. «بل» بر این باور است که جوامع صنعتی مدرن در حال ورود به مرحله جدیدی از تکامل خود هستند، یعنی مرحله مابعد صنعت. جامعه فراصنعتی همان قدر متفاوت از جامعه صنعتی کلاسیک است که این جامعه از جامعه کشاورزی ماقبل صنعت متمایز است. برخی از مهمترین ویژگیهای جامعه فراصنعتی از نظر «بل» به طور فهرست‌وار عبارتند از:

- تولید خدمات و نه کالا.
- اشتغال نیروی کار انسانی در مشاغل غیر یدی (یقه سفیدها) و نه مشاغل یدی (یقه آبیها)
- تبدیل کارگران به کارمندانی با مشاغل تخصصی، مدیریتی و فنی.
- محو تدریجی طبقه کارگر همراه با محو بسیاری از تضادهای طبقاتی جامعه صنعتی
- ظهور صف بندیهای اجتماعی مبتنی بر

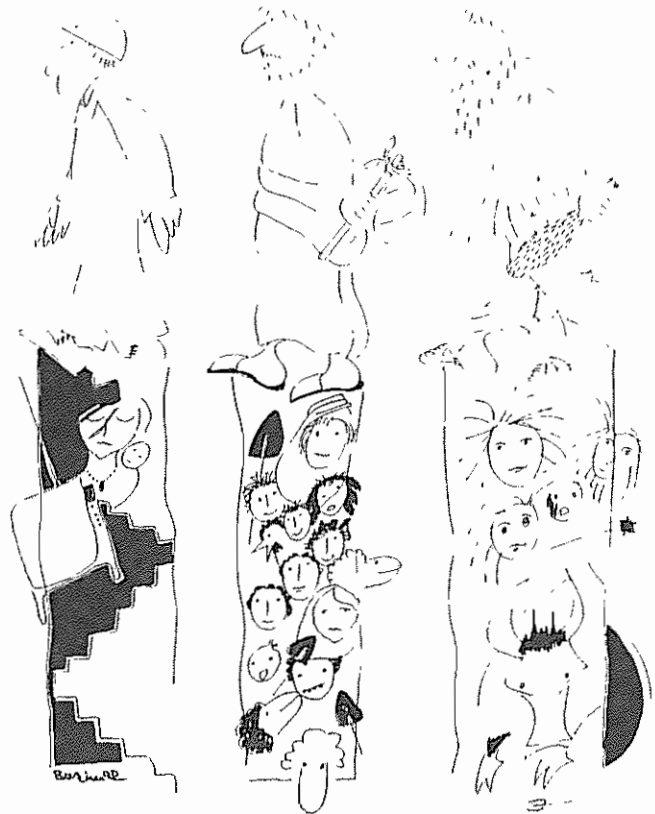
منزلت و مصرف بجای صف بندیهای مبتنی بر کار و تولید
- افزایش اهمیت علم و دانش به عنوان اساسترین منبع ملی (البته دانش تنوریک و نه دانش کاربردی) و حمایت از آموزش در سطوح عالی و فعالیتهای تحقیقاتی و توسعه‌ای (اهمیت یافتن دانشمندان و متخصصین و نهادهای علمی همچون دانشگاهها که نهایتاً جای بازرگانان و سازمانهای تجاری را به عنوان مجموعه مسلط بر جامعه می‌گیرند). بسیاری از تحولاتی را که «بل» در مورد اقتصاد و ساختار شغلی پیش‌بینی کرده بود در حال حاضر در حال وقوع است. جوامع صنعتی، اینک تا حد زیادی جوامعی خدماتی و مبتنی بر فعالیت یقه‌سفیدهاست. بخش صنعت در حال انتقال به جهان سوم است. مقرر شده است که شرکت‌های چند ملیتی در شهرهای متعلق به جهان فراصنعتی واقع شده است اما کارخانه‌هایشان در کشورهای صنعتی در حال فعالیت هستند.

از دیدگاه آینده‌شناسان (Futurologists)، جامعه فراصنعتی در حوزه خانواده و ازدواج نیز تحولات زیادی را شاهد خواهد بود، تحولاتی که از هم اکنون نشانه‌های آنها نمودار شده است. «الوین تافلر» آینده‌شناس معروف آمریکایی در کتاب بحث‌انگیز خود به نام «ضربه آینده» (که در سال ۱۹۷۰ منتشر و بعدها چندین بار تجدید چاپ شد). مرگ خانواده را هشدار می‌دهد. «لامبرگ» جامعه‌شناس دیگر آمریکایی در کتاب «تغییر شکل آینده» می‌نویسد که خانواده در شرف برچیده شدن است. «بولت» روانکاو نیز اعلام می‌کند که خانواده عملاً بیشتر از یک یا دو سال - یعنی هنگامی که والدین، کودک را

در جامعه شکارچی دختران دم بخت،
کالای اقتصادی ارزشمندی بودند
و مردهای خواهان ازدواج با آنها بایستی مابه
ازای آن را می پرداختند.

در زمینه پیش بینی وضع خانواده،
نظرات جامعه شناسان سخت با یکدیگر
در تضاد است:

دوران افاده خانواده به سرآمده و یا
در حال استحکام و رسیدن به عصر
طلایی خویش است.



الگری «کاشانه خالی» (empty nest) به صورت الگویی غالب و مسلط در خواهد آمد. در حالی که در مراحل اولیه صنعتی شدن، به دلیل بالا بودن سن ازدواج فرزندان، درصد بالای باروری و درصد پایین امید زندگی، فرزندان تقریباً تا آخر عمر والدینشان در خانه و در کنار آنها می ماندند و کاشانه بندرت خالی می ماند.

است که اجتماع باعث آن می شود. کانون خانواده محلی است که انسان پس از تنازع بقا در دنیای خارج، از نظر جسمی و روحی رنج کشیده و زخم خورده به آنجا بازمی گردد. به نظر این جامعه شناس خانواده نه تنها در شرف انحلال نیست بلکه برعکس در حال استحکام و رسیدن به عصر طلایی خود است. جامعه شناس دیگری بنام «آتوپولاک» نیز بر این باور است که خانواده آینده، خانواده ای است که آدمی را از پیچیدگیهای فزاینده دنیای بوروکراتیک نجات می دهد. هرچه که حیات شخصی افراد بیش از پیش توسط نیروهای غیر شخصی تعیین می گردد، بر اهمیت خانواده به عنوان محلی برای تسکین روان شناختی افراد افزوده می شود. خانگی شدن، صمیمیت و خلوت گزینی از ویژگیهای این نوع خانواده است. خلوت خانه و جدایی آن از محل کار، اینک بیش از هر زمان دیگری مورد تأکید و توجه ساکنین آن قرار گرفته است. چشمگیرترین تحول مدرن در خانواده های فردا، که طلیعه آن کم و بیش در خانواده های امروزی نیز به چشم می خورد، انزوا، تنهایی و تک افتادگی والدین در میانسالی است. با کاهش مجدد سن ازدواج در جامعه فرصتی و کمتر شدن تعداد فرزندان، آن هم در زمانی که والدین بسیار جوان هستند،

تربیت می کنند - دوام نمی آورد. بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی غرب اظهار می دارند که خانواده وظایف و کارکردهای پیشین خود را از دست داده و تبدیل به یک نهاد اجتماعی ناکارکرد شده که عصر افاده اش دیگر به سر آمده است. یکی از دلایل چنین نتیجه گیریهایی، شک و تردیدی است که از سوی گروهی از اندیشمندان و جوانان درباره مبانی جامعه صنعتی به وجود آمده و باعث شده تا جماعتی در جستجوی راه و رسمهای جدیدی در زندگی فردی و جمعی باشند. کشورهای اسکانندیناوی از این نظر در مقام نخست هستند. بسیاری از متفکرین و جامعه شناسان این کشورها به طور جدی صور جدید ازدواج را مورد توجه قرار داده اند. بسیاری از آنها در حال بحث و بررسی پیرامون ارزش و اعتبار اشکالی همچون ازدواجهای سه نفره، چهارنفره، ازدواج بین دو زوج، ازدواج بین همجنسها، ازدواج گروهی و زندگی در حالت کمون هستند. در برخی از این کشورها نیز نتایج اینگونه بحثها، بعضاً صورت قانون نیز به خود گرفته است. در مورد پیش بینی وضع آینده خانواده نیز نظرات جامعه شناسان سخت با یکدیگر در تضاد است. به نظر یک جامعه شناس آمریکایی، خانواده عبارت از نوعی کاهش دهنده قوی ضربه ها و تنشها

متابع:

۱ - لنسکی (گرهارد و جین) سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹

۲ - میشل (آندره)، جامعه شناسی خانواده و ازدواج، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران، ۱۳۵۴

3 - Blood, Robert, O. The Family, New York, the free Dom, 1972

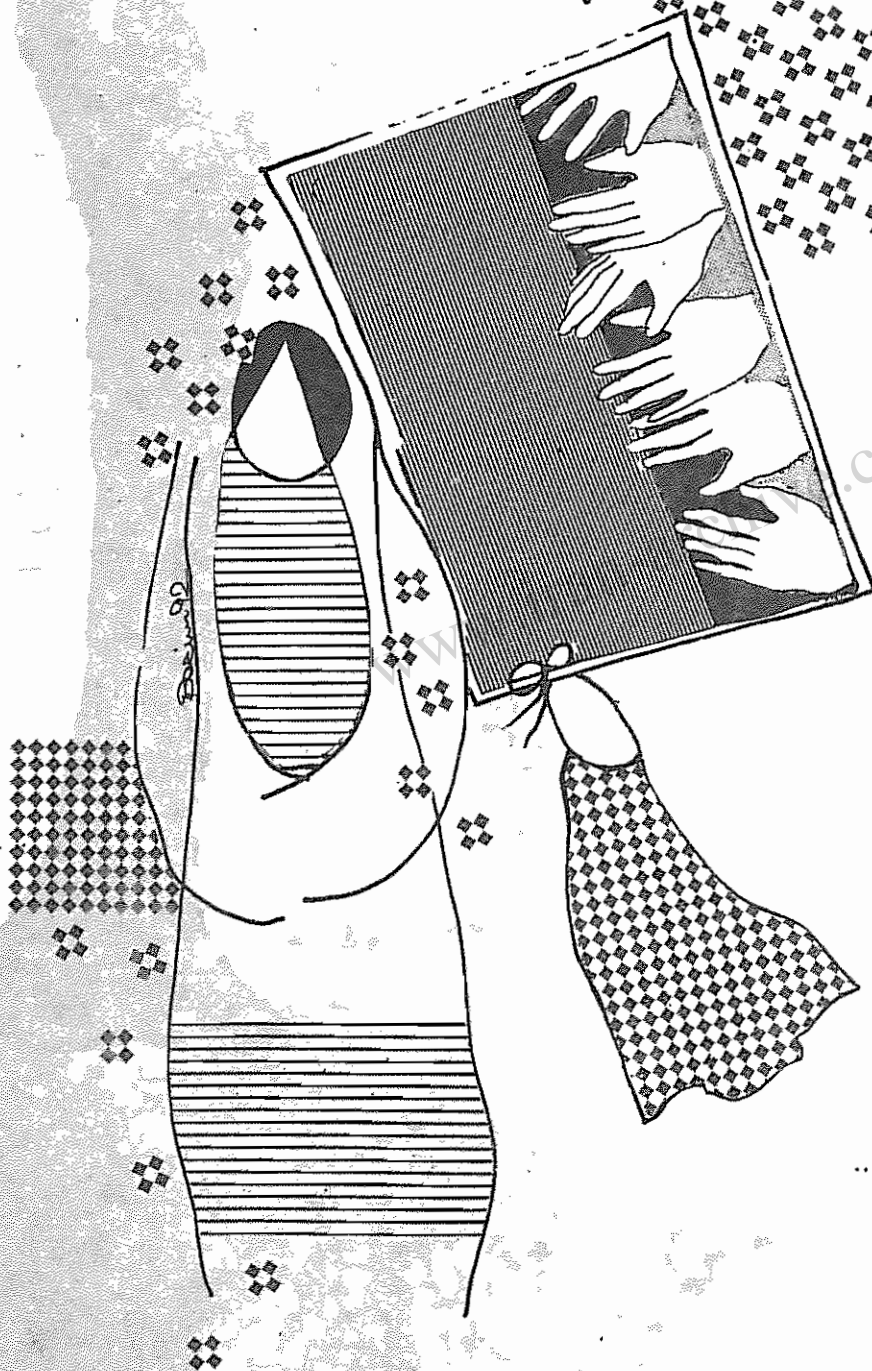
4 - Leolic, Gerald.R, the family in social context, London, Oxford university Pren 1973.

5 - Hart, Harold.II., Marriage: far and against, New york, 1972.


6 - Kupper (Adam and jessige), the social encyclopedia, London, Routledge and kegan Paul, 1985.

من و پیش بندم

شیلا رو بانام
ترجمه زهره زاهدی



اگر پیش بندم را
به کمر بسته باشم
به دنبالم
جنگلها و برفها را خواهد پیمود...
اگر پیش بندم
به میخ آویخته باشد
از برابر خانه ام می گذرد
بی آنکه حتی در بزندا



همه ما، در زندگی کمابیش با فقدان
موهبت‌های گرانقدر مواجه می‌شویم. زن
میان‌سالی که سکتۀ قلبی می‌کند و ناچار
می‌شود نحوه زندگی خود را تغییر دهد،
چیزهایی را از دست داده است: امکاناتی
که سابقاً در اختیارش بوده است. پدر و
مادرانی که فرزند خود را از دست می‌دهند
از باارزشت‌ترین موهبتی که در دنیا داشته‌اند،
بی‌نصیب می‌مانند. فردی که، در هر سنی، به
دلیل جدایی یا مرگ از فراق کسی که
دوستش داشته است رنج می‌برد، معمولاً
احساس بی‌کسی می‌کند. متأسفانه اغلب ما
نمی‌دانیم در اوقاتی که بحرانهای شخصی به
ما رو می‌کند چگونه به خودمان کمک کنیم.
برداشت ما از اندوه به طور کلی غلط
است. در یکی از سخنرانی‌هایم، یکی از
دانشجویان نزد من آمد و گفت برای عمویم
که - اصلاً نتوانسته بود جدایی همسرش را
پذیرد - بسیار نگران است. پسر جوان از
دست عمویم که مدام در باره همسر
متوفایش حرف می‌زد و هنوز اشک
می‌ریخت، خسته شده بود. از او پرسیدم چه
مدت است که عمویم در این آشفته‌حالی به
سر می‌برد؟ او جواب داد: «بیشتر از چهار
ماه است!»

www.iran-archive.com

مصاحبت باعث بهبودی سوگواران می‌شود و اعتقادات

مذهبی بی‌تردید نقطه اتکای بسیار مؤثری است.

این برادرزاده خوش‌نیت هنوز یاد نگرفته بود که سپری کردن دوران اندوه زمان می‌خواهد و طول زمان را فقط شرایط وقوع حادثه تعیین می‌کند. اغلب افرادی که از مرگ تدریجی محبوبشان یا فروپاشی تدریجی زندگی زناشوییشان اندوهگین هستند، برای سوگواری خود، از قبل آمادگی دارند. آنها دوران اندوهشان را خیلی قبل از آن که جدایی واقعاً فرا رسیده باشد، آغاز می‌کنند و ممکن است پریشانی عاطفی‌شان فقط چند هفته یا چند ماه طول بکشد.

وقتی مرگ، ناگهانی رخ می‌دهد یا شخص مجبور است با یک عمل جراحی مهلک، حادثه‌ای جانگداز یا مصیبتی ناگهانی خود را وفق دهد، دوران سوگ ممکن است یک سال یا بیشتر طول بکشد. توقعات بیجا، از این قبیل که شخص سوگوار باید بتواند خود را «از این حالت برهاند» و «زندگی عادی خود را از سر بگیرد»، غالباً باعث دلواپسی، احساس گناه یا عدم اعتماد به نفس این افراد می‌شود و همین امر باعث می‌شود که آنها دوران سوگواری را دشوارتر طی کنند.

اندوه الزاماً نوعی بیماری نیست. این احساس گاهی به همه ما دست می‌دهد و

کاملاً طبیعی است که در این دوران دچار بی‌خوابی، اضطراب، ترس، خشم، غرق شدن در خود و افکار حزن‌آور شویم که البته شاید گاهی به جنون بیانجامد، اما درک این حالات بسیار مهم است.

مردی که همسرش را از دست داده است، شاید هنگامی که از سر کار به خانه بازمی‌گردد، در منزل را به هوای بوی مطبوع غذای بانویش بگشاید، اگرچه غذایی روی اجاق نیست. نظیر تجربه مشترک همه سوگواران - به خصوص در هفته‌های اول - خیالبافی می‌کند. به شما می‌گوید که همسرش مرده است اما در عین حال شاید بگوید شبها صدای پای او را از آشپزخانه می‌شنود. او با جدایی مبارزه می‌کند. همسرش رفته است، اما خاطره‌اش همچنان زنده است و دلش به شدت برای او تنگ شده است.

آغاز یأس

در مراحل اولیه اندوه، آدم میان گریه و سکوت در نوسان است. نمی‌تواند واقعه را باور کند، سرگردن است. افسردگی حاصل از آن چندین ماه زندگی شخص را می‌آلاید. هر چیزی، آن حادثه مصیبت‌بار را به یادش می‌آورد. آنها که همسرشان را از دست

داده‌اند وقتی زوجهایی را می‌بینند که دست در دست یکدیگر دارند، به نظرشان می‌رسد که دنیا پر از آدمهای سعادتمند است و احساس تنهایی بیشتری می‌کنند. اگر نوزادتان سقط شده باشد، انگار همه بچه‌های توی خیابان با شما حرف می‌زنند.

آدمهای غمزده بیش از هر چیز دیگری فقط به خود و اندوهشان می‌اندیشند. از آشنایان و محلهای خاص دوری می‌کنند تا به مرور زمان، حساسیتشان نسبت به خاطرات غم‌انگیز آن واقعه کمتر شود. این مرحله، دورنمای اساسی جدایی از شخصی است که برایمان باارزش بوده است.

برای سپری کردن دوران اندوه، هر کس به شیوه خاص خودش عمل می‌کند، با این که من معتقدم اندوه کسی که می‌تواند راحت گریه و زاری کند، زودتر رفع می‌شود، اما مسئله مهم در دوران بهبودی این است که بعضی کارها بار غم را کاهش می‌دهد.

مردی که اولین کودکش عقب‌مانده به دنیا آمده بود، شش روز پس از تولد او، هر روز بعدازظهر سخت در خانه مشغول به کار می‌شد. انباری چوبی قدیمیش را ویران کرد، زیرا می‌خواست آن اتاقک مخروبه را بازسازی کند. پدر جوان هرگز نتوانست

به اندوه مجال دهید تا بگذرد

آن کیبیر استرن

ترجمه نزهت صباح‌نژاد

فعالیت، عامل مهمی در بهبودی است و کار، ارزش درمانی فوق‌العاده‌ای دارد.

وقتی اندوهگین هستید، حتی هنگام تنهایی، سفره را با سلیقه بچینید. مدتی در هوای مطبوع بشینید و گاهی برای خودتان یک دسته گل بخرید.

می‌خورید، سفره را با سلیقه بچینید؛ وقتی هوا مطبوع است، کمی در هوای آزاد بنشینید یا برای خودتان دسته گلی بخرید. همین کارهای جزئی به شما کمک می‌کند که حالتان بهتر شود.

– بعد از اینکه روزهای اول اندوهتان سپری شد؛ اگر با گروهی شروع به همکاری کنید، برایتان بسیار سودمند است. شرکت در کارهای فرهنگی گروهی – مثلاً شرکت در انجمن خانه و مدرسه، کمک به برگزاری نمایشگاه و... – ثبت نام در کلاسهای جمعی، برای آنکه هنر مورد علاقه‌تان را فرا بگیرید – مثل کلاس خیاطی، شیرینی‌پزی، ورزش، موسیقی و... – یا شرکت در جلسات مذهبی از جمله اموری هستند که به شما آرامش می‌دهند.

– آنچه ما را به آینده امیدوار می‌سازد، گاه این باور است که ایمان داریم انسان می‌تواند از تجربه‌ای آزاردهنده یا تلخ، درس مثبتی فرا گیرد. باید راهی یافت که احساس معنی در زندگی را تحکیم بخشد. رابی هارولد کوشز در کتاب «وقتی واقعه‌ای بد برای آدم خوبی روی می‌دهد»، می‌نویسد: «ما باید از سؤالاتی که روی گذشته یا اندوهمان انگشت می‌گذارد، بگذریم: «چرا این اتفاق برای من افتاد؟» و به جای آن سؤالی را مطرح کنیم که راهگشای آینده باشد: «حالا که این اتفاق افتاده، باید با آن

ببرید. فقط به خاطر داشته باشید که برای پذیرش محدودیت‌هایتان باید با خودتان کنار بیایید. بازدهی کار شما به طور قطع تدریجاً به میزان طبیعی برمی‌گردد. برخیزید و دست به کار شوید

– اگر مجبورید در خانه بمانید، سعی کنید برای کارتان برنامه مشخصی تنظیم کنید، حتی اگر در ابتدا مجبور شوید فقط به شستشو، خرید منزل یا پیاده‌رویهای طولانی بپردازید. فعالیت جسمی در دورانی که گرفتار افسردگی هستید، بسیار مشکل است، اما روح و روان شما را بسیار التیام می‌بخشد. حتی تماشای تلویزیون، رفتن به سینما، گوش کردن به موسیقی یا مطالعه کتابی خوب، شاید برایتان آرامش‌بخش باشد. تا هنگامی که برنامه منظم روزمره‌تان را کاملاً اجرا نکرده‌اید، دائماً انگیزه خود را تقویت کنید.

– کاری برای دیگری انجام دهید، کاری که کمک کند شما احساس کنید فرد مفیدی هستید. مدد رساندن مستمر به دیگران، حتی هنگامی که خودتان از چیزی رنج می‌برید، به شما کمک می‌کند که برای خودتان وجهه‌ای قائل شوید.

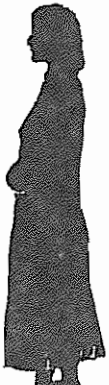
– کارهای جزئی برای مراقبت شخصی نیز در دورانی که گرفتار مشکلات هستید، بسیار سودمند است، مثلاً هنگام خواب، دوش آب گرم بگیرید؛ حتی وقتی تنها غذا

احساسش را به زبان بیاورد. اما با اندوهش به شیوه خاص خودش روبرو شد. بعد از ظهرها، به انباری که با خشم آن را درهم کوبیده بود می‌رفت تا عاقبت یک انباری نو بنا کرد. تازه آن وقت توانست نسبت به کودک عقب‌مانده‌اش ملاحظت بیشتری نشان دهد.

زندگی را تقویت کنید

– درد دل با دوستی قابل اعتماد، برای اغلب ما، راه حل مؤثری برای رهایی از اندوه و کسب آرامش است، حتی در شرایطی که برای بیان ناراحتیتان با دیگری زیاد احساس راحتی نمی‌کنید و ترجیح می‌دهید که تنها باشید، حضور در جمع به شما آرامش می‌بخشد. واقعیت به وضوح نشان می‌دهد که کناره‌گیری عمده از جمع، فقط اوضاع را بدتر می‌کند. مصاحبت باعث بهبودی می‌شود و اعتقادات مذهبی بی‌تردید نقطه اتکای بسیار مؤثری است.

– فعالیت، عامل بسیار مهم دیگری در دوران بهبودی است، اما احتمالاً شروع آن برای شخص دشوار خواهد بود. کار و سایر فعالیت‌هایی که پیش از این با علاقه انجام می‌شده است، ممکن است اکنون شاق به نظر آید. اما کار، ارزش درمانی فوق‌العاده‌ای دارد. مسئولیت در قبال دیگران به شما کمک می‌کند تا به قدرت درونیتان پی



چه کنم؟»

- وقتی ۲۳ ساله بودم برای کار عملی در دوره مشاوره، اولین بار بود که مشغول کار در بیمارستانی شدم. کارکردن با افرادی که سخت بیمار بودند، خاطرات آشفته‌ای را در من بیدار کرد و من مجبور شدم برای مشاوره در باره بحران روحی خودم، نزد استاد محبوبم بروم. چند هفته متمادی به اتاق دفتر او رفتم و اشک ریختم. من می‌دانستم که همسر استادم بر اثر سرطان درگذشته است و او چند فرزند نوجوان دارد، اما مشتاقانه به مشکلات من گوش می‌داد. بالاخره به او گفتم از اینکه برای خودم آه و ناله سر داده‌ام، احساس گناه می‌کنم. چون مطمئنم مصیبت او بسیار عمیقتر از مسائل من است. از همان زمان تا به حال، بارها پاسخ او را به یاد می‌آورم که گفت: «نگذار مشکل من، تو را از اندوه خودت غافل کند.»

شاید بایستی این عقیده را برای همیشه کنار گذاشت که نباید به اندوه خودمان توجه کنیم چون دیگران مشکلات بزرگتری دارند. حق همه ما و مسئولیت همه ماست که با کمبودهایمان جدی برخورد کنیم. اندوه، وقتی نادیده گرفته یا انکار می‌شود، به طرق بی‌شماری به ما آسیب می‌رساند. وقتی با کمبودهایمان به شیوه صحیح مواجه شویم، اولین قدم را در راه کسب مجدد آزادی و رهایی از اندوهمان برداشته‌ایم.

يك تکه ياقوت شیشه‌ای

نازکش روغن مالیده بود. وقتی دختر بود در ترانسوال، که هنوز هم در آن زندگی می‌کردند، مادرش یک تکه یاقوت شیشه‌ای را به پره بینی‌اش زده بود؛ اما او مدتها پیش آن زیور را که انگار حتی برای او هم خیلی قدیمی بود، از خود جدا کرد.

تا پاسی بعد از نیم شب اعلامیه تکثیر می‌کرد. این کار را طوری انجام می‌داد که انگار فلفل می‌کوبد.

لازم نبود بامجی موضوع اعلامیه‌ها را بپرسد. روزنامه‌ها را خوانده بود. سراسر هفته گذشته، افریقایها برگه‌های عبورشان را از بین می‌بردند و تسلیم می‌شدند. رهبرانشان به جرم تحریک به زندان می‌افتادند، ستادهای انتخاباتی مورد حمله پلیس قرار می‌گرفت - یک نفر باید به چند رهبر باقیمانده اقلیت که بدون جا و وسیله مبارزه را ادامه می‌دادند، کمک می‌کرد. مگر این اعلامیه‌ها چه می‌گفتند؟ - «فردا سرکار نروید»، «روز تظاهرات»، «برگه عبورتان را برای آزادی بسوزانید» - نمی‌خواست ببیند.

عادت کرده بود به خانه بیاید و زنش را پشت میز، سخت سرگرم بحث با غریبه‌ها یا آدمهای سرشناس ببیند. بعضی از آنها هندیه‌های مشخصی بودند. مثل آن وکیل، دکتر عبدالمحمدخان، یا آن تاجر معروف، آقای مون سامی پاتل، و از اینکه آنها را در خانه خود می‌دید به نوعی احساس غرور می‌کرد. روز بعد که به خانه می‌آید دکتر خان را در حال رفتن دید، و دکتر خان - مردی بسیار تحصیلکرده - به او گفت: «چه زن بی‌نظیری» بامجی هرگز از زنثر گستاخی ندیده بود؛ رفتاری شایسته یک زن مسلمان داشت، و وقتی مسائل کاریش با این آقایان محترم به پایان می‌رسید، هیچ‌گاه مثلاً؛ آنها غذا نمی‌خورد. حالا هم به آشپزخانه برگشته و در تدارک شا بود و محاوره‌ای را با طول موجهای مختلف با بچه‌ها دنبال می‌کرد «جیمی، واقعاً جای تأسف است که از عدس خسته شده‌ای چون غذا همین است - امینه، عجله کن یک ظرف آب بجوشان - نگران نباش یک دقیقه‌ای تعمیرش می‌کنم، فقط نخ زرد را بیاور، یک سوزن ه توی جعبه سیگار روی میز کناری است.»

بامجی پرسید: «اون که رفت، دکتر خان بود؟»

«بله، قرار است روز دوشنبه همه در خانه بمانند. دسا: مریض است و به همین دلیل دکتر خان باید خودش این خبر را همه برساند. باب جالی دیشب تا صبح اعلامیه چاپ می‌کرده؛ ا حالا رفته دندان‌ش را بکشد.» همیشه به گونه‌ای یا بامجی رفتار می‌ک که انگار بی‌علاقگی او به سیاست فقط اطوار بود. درست همان ط که بعضی زن‌ها اصرار دارند بدخلقی شوهرشان را از علاقه و حه نیت فراوان تعبیر کنند و زن این مسائل را همچون شایعات همسایه یا خانواده برایش بازگو می‌کرد.

- چرا می‌خواهی قاطی این کشتارها و سنگسارها شو؛

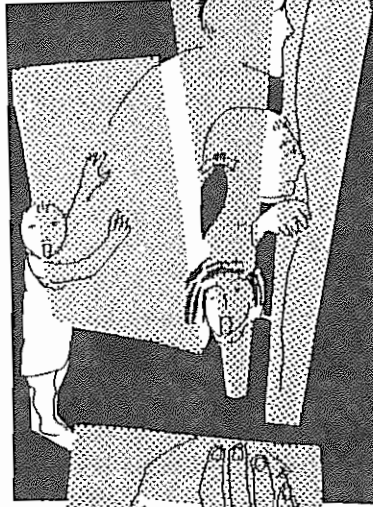
وقتی دستگاه تکثیر را به خانه آوردند، با مجی گفت: «دردسرهای هندیه‌ها برایت بس نیست؟» خانم بامجی با لبخندی که جای خالی یک دندان را نشان می‌داد، اما در عین حال متکی به نفس گفت: «چه فرقی می‌کند، یوسف؟ دردسرهای همه ما یکی است.» - این را دیگر به من نگو. ما که نباید برگه عبور داشته باشیم، بگذار بومیها خودشان علیه برگه عبور تظاهرات کنند، آنها میلیونها نفر هستند. بگذار خودشان ترتیبش را بدهند.

نه بچه بامجی و پاهاد مثل همیشه شاهد این گفتگو بودند؛ در خانه کوچکی که همه آنها را در خود جا داده بود، خلوتی برای بحثهایی که برای شنیدنش کوچک بودند، وجود نداشت و به این ترتیب آنها هرگز برای شنیدن هیچ چیز کوچک نبودند. فقط خواهر و ناخواهریشان، گرلی، آنجا نبود. او از همه بزرگتر بود و ازدواج کرده بود. بچه‌ها با اشتیاق، بدون واژه و با علاقه به بامجی نگاه می‌کردند که نه از اتاق بیرون می‌رفت و نه پیچیدن سیگار را که رسیدن دستگاه تکثیر در آن وقفه انداخته بود، از سر می‌گرفت. بامجی به این شی، که مخفیانه در یک لگن لباسشویی و با تاکسی یک سیاه‌پوست آمده بود، نگاه می‌کرد. بچه‌ها هم آن را دوره کرده بودند، چشمهای سیاهشان را مژه‌های پرپشتی احاطه کرده بود مثل گل‌های باز و بی‌حرکتی که شاخکهای کرکدار دارند و هر چه به آنها بخورد، بسته می‌شوند.

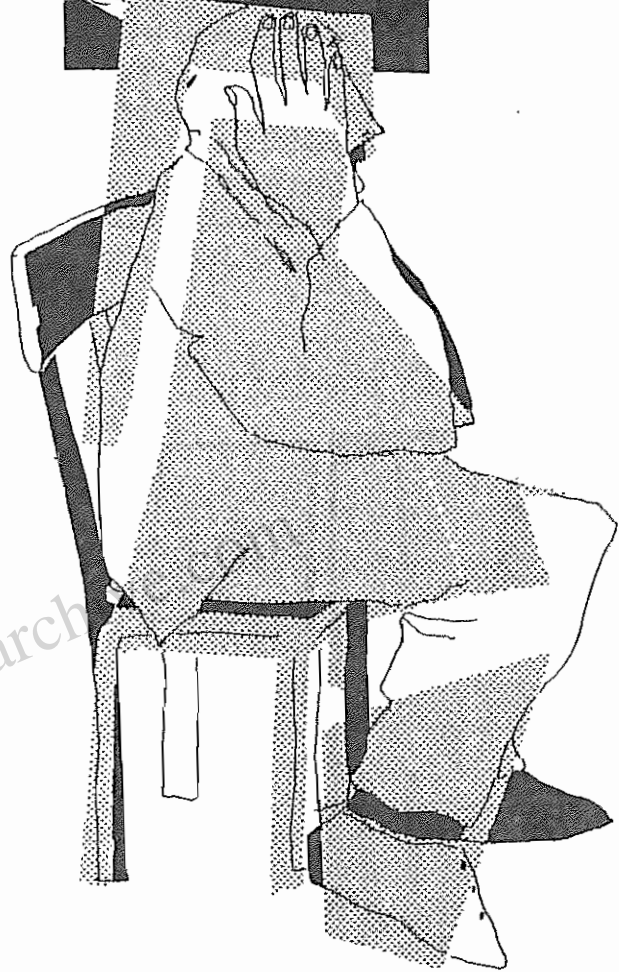
بامجی بالاخره گفت: «برای میزی که روی آن غذا می‌خوریم. واقعاً چیز مناسبی است!» بوی دستگاه را استشمام می‌کردند؛ بوی روغن سیاه و سرد. بامجی بیرون رفت. سنگین و روی نوک پا قدم برمی‌داشت مثل همه وقتهایی که ناراحت بود.

خانم بامجی در حالی که دو گلدان شیشه‌ای صورتی پر از میخکهای پلاستیکی و رومیزی مخملی با تصویر تاج محل را برمی‌داشت، گفت: «روی بوفه جایش کاملاً مناسب است!»

بعد از شام تکثیر اعلامیه با دستگاه را شروع کرد. همه خانواده در این اتاق جمع می‌شدند - سه اتاق دیگر خانه پر از تختخواب بود - و همگی آنجا بودند. بچه‌های بزرگتر برای نوشتن تکالیفشان شریکی از یک شیشه دوات استفاده می‌کردند و دو بچه کوچک یک جفت بطری شیر را لابلای پایه‌های صندلی قیل می‌دادند. بچه سه ساله خوابش برد و یکی از دخترها او را بغل کرد و بیرون برد. عاقبت همگی به رختخواب رفتند؛ بامجی قبل از بچه‌های بزرگتر رفت - او فروشنده دوره‌گرد سبزی و میوه بود و هر روز صبح ساعت چهار و ربع بیدار می‌شد تا ساعت پنج به بازار برسد. خانم بامجی گفت «زیاد طول نمی‌کشد.» بچه‌های بزرگتر به بامجی نگاه کردند و لبخند زدند. او پشتش را به زن کرد. زن هنوز هم لباس سنتی زنان مسلمان را به تن داشت، بدنش که وقتی نوزادی در شکم نداشت، مثل میخی که رویش لباس کشیده باشند باریک و نحیف بود، در ساری مندرس ارزان قیمتی پیچیده شده بود. به گیس بافته سیاه



بدهی تا فردا به لباسشویی ببرم.»
یکی از دخترها صدایش بلند شد: «مامان، من هیچ چیز ندارم بپوشم.»
خانم بامجی صورت زردش را خاراند: «شاید گرلی لباس صورتیش را به تو قرض بدهد، ها؟ بدو برو خانه گرلی و بگو که من گفتم لباس را به تو قرض بدهد.»



سروصدای معمولی، همیشه نوعی امنیت به وجود می آورد. و بامجی که می خواست روی صندلی دسته براق، میان میز و بوفه بنشیند، به یک چرت بی فکر لغزید که مثل همه مواقع خوابگونه معمول در آن هفته ها، مملو از تکانهای عذاب آور و بازگشت به واقعیت بود. صبح روز بعد، همین که به بازار رسید، شنید که دکتر خان را دستگیر کرده اند، اما خانم بامجی آن شب سرگرم دوختن لباس نو برای دخترش بود؛ این منظره بامجی را خلع سلاح کرد، بار دیگر دلگرم شد، به طوری که خشمی که تمام روز در او می جوشید برخلاف میلش در سکوتی عبوس و افتراآمیز محو گردید. البته خدا می دانست در عرض روز چه کسانی در این خانه رفت و آمد می کردند. دوبار در آن هفته شورش، حمله و دستگیری وقتی به خانه آمده بود زنان سایه پوست را در خانه دیده بود، زنان ساده و معمولی بومی در حال خوردن چای. به تلخی اندیشید که سایر زنان هندی در خانه هایشان از این کارها نمی کردند؛ اما زن او شبیه دیگران نبود. البته به طریقی که نمی توانست رویش انگشت بگذارد، فقط می توانست بگوید او چه چیز نبود: رسوایی به بار نمی آورد، تنبیه کردنی نبود، ستمزجو نبود. چیزی، شبیه همان جاذبه ای که باعث شد با او ازدواج کند، با بیوه پاهاد و پنج بچه اش، بود که او نمی توانست به وضوح ببیند.

وقتی بخش ویژه در ساعات اولیه صبح پنجشنبه محکم در خانه آنها را کوبید، بامجی بیدار نشد چون بازگشت او به هشجاری در مغزش همیشه برای ساعت چهار و نیم تنظیم شده بود و تا آن موقع هنوز یک ساعت مانده بود. خانم بامجی خودش از جا بلند شد، بارانی جیمی را که به یک صندلی آویزان بود با تقلا به تن کرد و به طرف در رفت. چراغ را که روشن کرد ساعت روی دیوار - هدیه عروسی او و پاهاد - ساعت ۳ را نشان می داد، فوراً فهمید آن سوری در کیست. تعجب نکرد، اما وقتی قفلها و چنت و بست پیچیده دزدگیر را باز می کرد، دستهایش مثل آدمهای مُسن می لرزید. در را باز کرد. آنها پشت در بودند. دو پلیس رنگین پوست با لباس شخصی: زینب بامجی؟

- بله.

وقتی آنها صحبت می کردند، بامجی هراسان از این که خواب مانده باشد، بیدار شد. بعد صداهای مردانه توجعش را جلب کرد. در

نمی فهمم چرا؟ کنگره باید از این کارها دور بماند. مناطق مخصوص کافی نیست؟

زن خندید: «خوب است یوسف، خودت هم این حرفها را قبول نداری. یادت هست وقتی مناطق مخصوص را در ناتال شروع کردند چه گفتم؟ گفتمی باید نگران این باشیم که چه وقت اینجا در ترانسوال ما را از خانه هایمان بیرون کنند. بعد مادر خودت خانه اش را در نوردروپ از دست داد. می بینی؛ هیچکس در امان نیست. راستی، امروز بعد از ظهر گرلی اینجا بود، می گفت برادر اسماعیل نامزد کرده - خوب شد، مگر نه؟ مادرش خوشحال می شود، خیلی نگران بود.»

جیمی که ۱۵ سال داشت و آنقدر بزرگ بود که به مادرش امر و نهی کند، پرسید: «برای چه نگران بود؟»

«خوب، دلش می خواست او سروسامان بگیرد. روز شنبه خانه اسماعیل مهمانی است. یوسف، خوب است کت و شلوارت را

طرف مرد آمد. حرکت ساریش برای لحظه‌ای از بقیه اتاق پنهانشان کرد. زنش احتمالاً می‌خواست او پیغامی را به احمق بعدی برساند که باید چاپ اعلامیه‌ها را، تا زمان دستگیری، بگیرد. بامجی از این فکر چهره درهم کشید. زن گفت: «یکشنبه، یکشنبه آنها را ببر.» مرد معنی حرفهایش را نمی‌فهمید. آهسته و سریع، پیچ پیچ کرد: «باید به جشن نامزدی بروند. به اسماعیل برمی‌خورد.»

به صدای دورشدن ماشین گوش دادند. جیمی چفت در را انداخت و نرده‌ها را بست. بعد فوراً دوباره در را باز کرد؛ بارانی را که مادر از تن بیرون آورده بود پوشید و گفت: «می‌روم به گرلی بگویم.» بچه‌ها به رختخواب برگشتند. پدرشان کلمه‌ای با هیچ کدام حرف نزد؛ حرفهایشان، گریه کوچکتها و صدای جر و بحث

تاریکی از تخت پایین آمد و به طرف پنجره رفت که توده‌ای سیم ضخیم آن را همچون ذر از مهاجمان جاده خاکی مشرف به خانه حفظ می‌کرد. بهتر زده جلو در اتاق که پلیسها آنجا داخل جعبه صابون محتوی کاغذ را در کنار دستگاه تکثیر می‌گشتند، ظاهر شد. خانم بامجی گفت: «یوسف، دنبال من آمده‌اند.»

ناگهان جرقه‌ای زد، هشیاری بازگشت. او با پیراهنی کهنه مقابل آن دو پلیس ایستاده بود، و زن به خاطر بومیها به زندان می‌رفت. از او فاصله داشت، فریاد کشید: «بیا! این هم عاقبت کارهایت. مگر بهت نگفته بودم؟ گفته بودم یا نه؟ این هم آخر کار. دیگر آخر خط است.» زن سرش را کمی به یکسو کج کرده و گوش می‌کرد، مثل اینکه ضربه‌ای را دفع می‌کرد یا از سر همدردی.

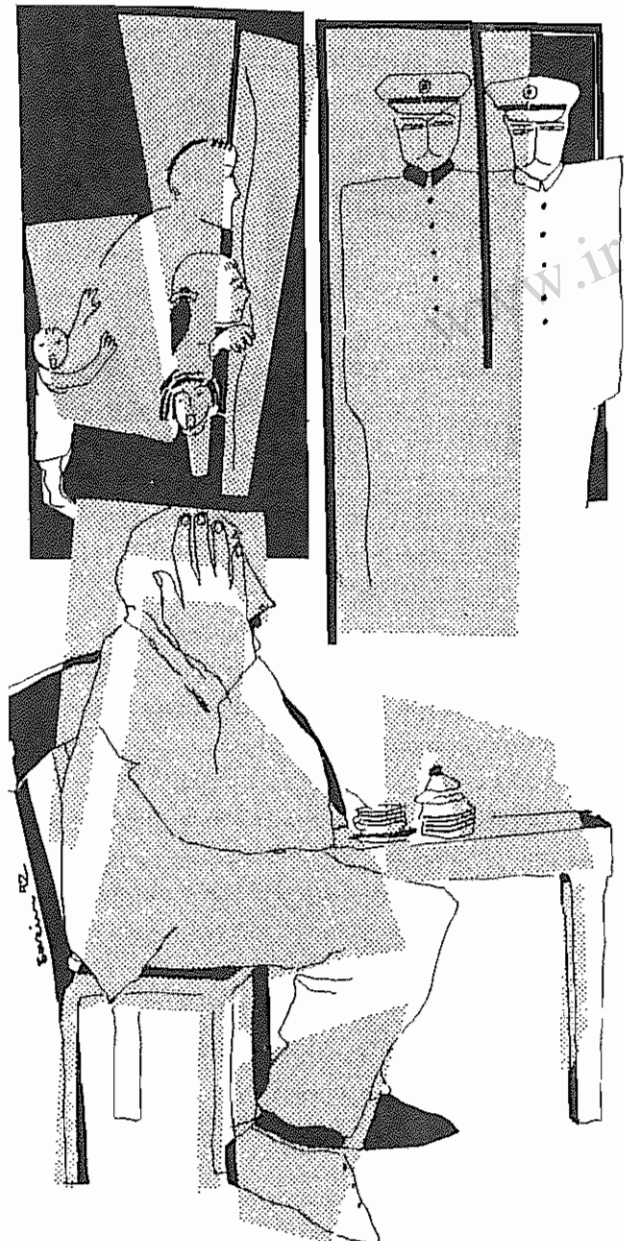
جیمی، پسر پاهاد، با یک چمدان لباس جلو در ظاهر شد؛ دو سه تا از دخترها پشت سرش بودند. «بیا مامان، ژاکت سبز مرا ببر.» «پیراهن تمیزت را پیدا کردم.» در حینى که به مادرشان کمک می‌کردند تا آماده شود، بامجی مرتب مجبور بود از سر راهشان کنار برود. انگار برای یکی از آن جشنهای خانوادگی آماده می‌شدند که زنش درباره‌شان خیلی سروصدا راه می‌انداخت. هر جا می‌ایستاد به او می‌خوردند. حتی آن دو پلیس هم مرتب زیرلب می‌گفتند: «ببخشید»، و او را کنار می‌زدند تا بقیه خانه را بگردند. کتاب قطوری را که نهرو در زندان نوشته بود برداشتند؛ آن را از فروشنده‌ای دوره‌گرد خریده بودند و سالها بود روی پیش بخاری نگهداری می‌شد. خانم بامجی ناگهان به بازوی مردی که کتاب را برداشته بود چسبید و گفت: «اوه، خواهش می‌کنم آن را نبرید.» مرد کتاب را از او دور کرد.

«دیگر چه اهمیتی داره، مامان؟»
واقعیت این بود که در آن خانه هیچ کس کتاب را نخوانده بود؛ اما زن می‌گفت: «مال بچه‌هایم است.»
جیمی، چاقی و گوش‌تالو، مثل تاجری که مشتری را از سر باز می‌کند گفت: «مامان، ولش کن.»

خانم بامجی به اتاق خواب رفت و لباس پوشید. با ساری زرد کهنه‌اش و کتی قهوه‌ای بیرون آمد. صورت بچه‌ها، پشت سر او، مثل صورتهای روی سکوی ایستگاه راه‌آهن بود. او را برای خداحافظی بوسیدند. پلیسها شتاب نمی‌کردند اما انگار زن خود عجله داشت.

بامجی سر همه فریاد کشید: «حالا من چه کنم؟»
پلیسها صبورانه نگاهشان را برگرداندند.
- همه چیز درست می‌شود. گرلی کمک می‌کند. بچه‌های بزرگتر از عهده کارها برمی‌آیند و یوسف...

بچه‌ها دوره‌اش کردند؛ دو تا از کوچکترها بیدار شده بودند و با سماجت سؤال می‌کردند.
پلیسها گفتند: «زود باش.»
- می‌خواهم با شوهرم صحبت کنم. از آنها جدا شد و به



هشت به خانه می‌رسم. چه کار می‌توانم بکنم؟ آدمهایی مثل ما چه کاری از دستشان برمی‌آید؟

- بیچاره خانم بامجی، چه خانم خوبی است.

- خودتان که می‌بینید. نصف شب به خانه آدم می‌ریزند و یک خانه پر از بچه جا می‌گذارند. من تمام روز با وانت کار می‌کنم، باید این زندگی را بچرخانم.

در این مواقع، حسابی سرحال می‌آمد و به دخترها می‌گفت برای مهمانها آب میوه بیاورند. مثل این بود که او - مسلمانی مؤمن اگر نه متعصب، که لب به مشروب نمی‌زد - مست کرده است و وقتی مهمانها می‌رفتند، ناگهان مستی از سرش می‌پرید؛ مگ بود و حرفهای خودش را به خاطر نمی‌آورد. همان طور که آرام می‌شد بغض رنجش و مظلومیت بار دیگر در گلویش گره می‌خورد.

یک روز عصر بامجی متوجه شد که خواهرها و برادرها در اتاق، دور یکی از پسرهای کوچک حلقه زده‌اند: «آنها در مورد احمد بیرحمی کرده‌اند.»

پدر گفت: «مگر احمد چکار کرده؟»

- هیچ کار! هیچ کار!

دختر کوچک ایستاده بود و دستمالش را با هیجان می‌پیچاند. یکی از بزرگترها که چون مادر لاغر بود، با حرکت دست لاغرش، بقیه را ساکت کرد و گفت: «امروز در مدرسه او را انگشت‌نما کردند.»

بامجی بی‌صبرانه پرسید: «انگشت نما دیگر چیست؟»

- معلم مجبورش کرد جلوی همه کلاس بایستد و بعد گفته است: «این پسر را می‌بینید؟ مادرش در زندان است چون از بومیها خیلی خوشش می‌آید. او می‌خواهد که هندوها هم مثل بومیها باشند.» بامجی گفت: «وحشتناک است.» دستهایش به پهلو آویزان شد.

- آیا زن فکر اینجایش را می‌کرد؟

جیمی در حالی که مجله فکاهیش را کنار می‌گذاشت و کتابهای مدرسه‌اش را روی میز خالی می‌کرد، گفت: «مامان درست به همین دلیل آنجاست. همه بچه‌ها باید این را بدانند. مامان به خاطر همین چیزها آنجاست. پترسن یک معلم رنگین پوست است و فکر می‌کنم خون سیاهش همیشه برایش دردسر درست کرده. از هر کسی که بگوید همه مثل هم هستند متنفر است چون این حرف آن یک ذره سفیدی را هم که دارد، از او می‌گیرد. چه انتظاری دارید؟ چندان هم مهم نیست.»

بامجی زیر لب گفت: «البته تو پانزده ساله است و همه چیز

می‌دانی.»

پسر خندید: «من چنین چیزی نگفتم. اما به هر حال مامان را می‌شناسم.»

زندانیهای سیاسی اعتصاب غذا کرده بودند، و بامجی نمی‌توانست خودش را متقاعد کند که از گرلی بپرسد آیا مادرش هم

بزرگترها، در اتاق خواب می‌پیچید. بامجی خود را تنها یافت، شب را پیرامون خود حس کرد. بعد چشمش به صفحه ساعت افتاد و با حسی غریب دریافت که حالا، آن شب اسرارآمیز نیست، بلکه ساعتی است که آن را تشخیص می‌دهد؛ ساعتی که همیشه بیدار می‌شود. شلوارش را پوشید، کت سفید و کتیف دوره‌گردیش را به تن کرد و شال گردن خاکستریش را تا روی چانه پیچید و سر کار رفت.

دستگاه تکثیر دیگر روی بوفه نبود. پلیسها آن را همراه با اعلامیه‌ها و گزارش کنفرانسها و دسته روزنامه‌های کهنه‌ای که بالای کمد اتاق خواب جمع شده بود، - نه در روزنامه‌های قطور سفیدها بلکه روزنامه‌های نازک پاورقیهای بی‌دوامی که سخنگوی بقیه مردم بود و بر اثر فشار یا کمبود پول تعطیل می‌شد - برده بودند. همه را برده بودند، وقتی با او ازدواج کرد و با او و پنج بچه‌اش همخانه شد، در خانه‌ای که قبلاً نام پاهاد را بر خود داشت و بعد به خانه بامجی تبدیل شد، نفهمیده بود که این فعالیت‌های روزمره پیش پا افتاده، بی‌ضرر و در عین حال بی‌فایده - قرار ملاقاتها که شبها روی میز غذاخوری نوشته می‌شد، آخرین کتابهای آبی حکومت که ضمن شیردادن به کوچکترین بچه خوانده می‌شد، به کار گرفتن انگشتان کودکان بزرگتر برای ساختن کاغذهای کنگره - می‌خواست کوهها را جا به جا کند. سالهای سال نفهمیده بود و اکنون همه چیز رفته بود.

خانه ساکت بود. بچه‌ها روی تختها استراحت می‌کردند و درها بسته بود. نشست و به بوفه نگاه کرد، میخکهای پلاستیکی و رومی‌زی با نقش تاج محل به جای خود بازگشته بود. هفته‌های اول اصلاً حرفی از او نمی‌زد. جو خانه حاکی از این بود که او با همسرش داد و بیداد کرده و او را به خاطر غیبتش ملامت کرده است و مرد هنوز کلمه‌ای نگفته بود. قصد نداشت دنبالش بگردد؛ جیمی و گرلی نزد محمد ابراهیم وکیل رفته بودند. و زمانی که وکیل فهمید مادرشان را - حداقل بعد از دستگیری - به زندانی در نزدیکترین شهر برده بودند، ساعتها بیرون در زندان بزرگ ایستاده بودند تا اینکه گفتند او را به کجا منتقل کرده‌اند. عاقبت فهمیدند که ۵۰ مایل دورتر، در پرتوریاست. بعد از اینکه پلیس از گرلی بازجویی کرد و به او اجازه دادند مادرش را ملاقات کند، جیمی از بامجی پنج شیلینگ پول خواست که گرلی بتواند کرایه قطارش را تا پرتوریا بدهد. بامجی سه سکه دو شیلینگ روی میز گذاشت و پسر که با دقت نگاهش می‌کرد نمی‌دانست آیا آن یک شیلینگ اضافه معنایی دارد یا اینکه بامجی صرفاً پول خرد نداشت.

بامجی فقط وقتی اقوام و همسایه‌ها به خانه می‌آمدند ناگهان شروع به صحبت می‌کرد. در تمام عمرش هرگز تا این حد احساس اهمیت نکرده بود که در کنار این مهمانانی که بیشترشان صرفاً برای گفتگوی مؤدبانه می‌آمدند تا دیداری به رسم همدردی.

- آه، بله، بله. حال و روزم را که می‌بینید، می‌بینید چه بر سرم آمده. نه تا بچه، من هم تمام روز با وانت کار می‌کنم. ساعت هفت و

گرسنگی می‌کشید؟ نمی‌پرسید، با این همه، ضعف تدریجی مادر را در چهره زن جوان می‌دید. تقریباً یک هفته بعد از شروع اعتصاب، یکی از بچه‌های کوچک سرمیز غذا زد زیرگریه و نتوانست غذا بخورد. بامجی با خشم بشقابش را کنار زد.

بعضی وقتها، موقع راندن وانت سبزی و میوه، بلند بلند با خود حرف می‌زد. «برای چه؟» دوباره و دوباره از خود می‌پرسید: «برای چه؟» او که از آن زنهای امروزی نبود که موهایشان را کوتاه می‌کنند و دامن کوتاه می‌پوشند. بامجی با یک زن خوب و ساده مسلمان ازدواج کرده بود که بچه به دنیا می‌آورد و فلفلش را می‌کوبید. ناگهان تصویر زن در مقابل دستگاه تکثیر، آن شب قبل از آنکه او را برینند، جلو چشمش ظاهر شد. دیوانه شد، پریشان و ناامید بود. همچون روح یک قربانی به دور صحنه جنایتی می‌چرخید که انگیزه‌اش را نمی‌فهمید و فرصتی برای درک آن پیدا نکرده بود.

اعتصاب غذا در زندان وارد دومین هفته شد. بامجی، تنها، در اتاقک پر سروصدای وانت، با خود چیزهایی می‌گفت که انگار از دهان شخص دیگری بیرون می‌آمد، و قلبش در تأیید این حرفها آتش می‌گرفت. «برای یک مشت بومی که وقتی نوبتشان برسد، مغازه‌هایمان را غارت می‌کنند و ما را در خانه‌هایمان می‌کشند، در آنجا خودش را از گرسنگی هلاک می‌کند. شیطانهایی که ما را می‌سوزانند و می‌کشند.» هر شب مثل سنگ در رختخواب می‌افتاد و صبحها مثل حیوان بارکشی که کتک خورده باشد از جا بلند می‌شد.

یکی از همین روزها، صبح خیلی زود که سرمیز آشپزخانه نان و چای پررنگ را - احساس متناوب خشکی و گرمای سوزان - فرو می‌داد، سرو کله گرتلی پیدا شد. البته اسم واقعی فاطمه بود، اما او خودش این اسم لوس امروزی را با مدل لباسهای دخترهای جوان کارخانه‌ای که در آن کار می‌کرد انتخاب کرده بود. بچه اولش یکی دو هفته دیگر به دنیا می‌آمد و صورت کوچکش، موهای کوتاه و فرزده‌اش، و کمانهای سیاه رنگی که روی ابروهایش کشیده بود، انگار به بدن بادکرده او زیر آن روپوش تمیز تعلق نداشت. ماتیک ارغوانی مالیده و لبخند مغرور دخترهای سفید را بر لب داشت، احمق و مغرور، اصلاً شبیه لبخند یک دختر هندی نبود.

پرسید: «چه شده؟»

دختر باز هم لبخند زد: «خب نداری؟ به بابی گفتم امروز صبح، به موقع بیدارم کند. می‌خواستم مطمئن شوم که به تو می‌رسم.»

- نمی‌دانم درباره چه حرف می‌زنی.

دختر جلو آمد و بازوانش را دورگردن ناراضی او حلقه کرد و ریش خاکستری گونه‌اش را بوسید.

- مبارک باشد! مگر نمی‌دانی امروز تولد توست؟

مرد گفت: «نه نمی‌دانستم، به فکرش نبودم.» به سرعت نان را برداشت و با ناامیدی توجهش را به خوردن و نوشیدن معطوف کرد. دهانش می‌جنبید اما چشمهایش، سیاه سیاه، دختر را می‌نگریست. دختر چیزی نمی‌گفت، اما کنار او ایستاده بود. حرفی

نمی‌زد، بالاخره بامجی در حالی که تکه‌ای نان را که گلورش را خراشید، فرو می‌داد، گفت: «این چیزها یادم نمی‌ماند.» دختر سر تکان داد. گوشواره‌های ارزان قیمتش تکان می‌خورد.

- دیروز که مادر را دیدم اولین چیزی که گفت، این بود: «یادت نرود فردا تولد بامجی است.»

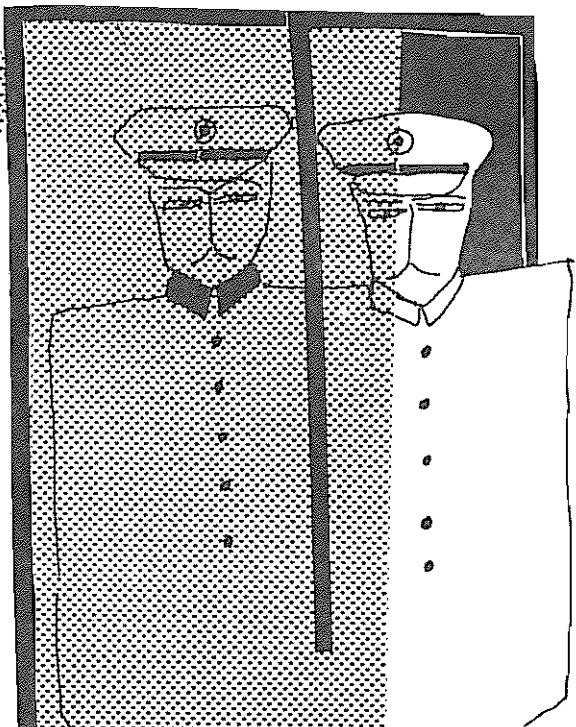
بامجی شانه‌هایش را بالا انداخت: «روز تولد برای بچه‌ها مهم است. اما این زن اصلاً این طوری است. فرقی ندارد، پسرعموی دور باشد یا مادر بزرگ همسایه، همیشه تاریخ تولد همه را می‌داند. وقتی او توی زندان است، تولد من چه اهمیتی دارد؟ نمی‌فهمم چطور می‌تواند به همه آن کارها برسد و در عین حال کله‌اش پر از این مزخرفات زنانه باشد؟ این چیزی است که نمی‌فهمم.»

دختر گفت «چرا متوجه نیستی؟ برای اینکه نمی‌خواهد کسی از قلم بیفتد. چون همیشه به خاطر دارد؛ همیشه همه چیز را به خاطر دارد - مردم بی‌خانمان، بچه‌های گرسنه، پسرهایی که نمی‌توانند درس بخوانند - همیشه به خاطر دارد. ماما این طوری است.»

- هیچ کس دیگر این طور نیست. تقریباً نیمه شکایتی بود.

نادختریش گفت: «نه، هیچ کس دیگر.»

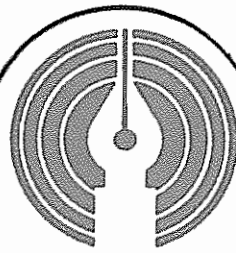
دختر با شکم برآمده پشت میز نشست و خستگی در کرد. بامجی سرش را بین دستها گرفت: «دارم پیر می‌شوم.» اما چیزی بسیار غریب بر او غلبه کرد، یک جواب. فهمید چرا او را دوست داشت، آن بیوه زشت را با پنج بچه، فهمید چگونه شبیه هیچ کس دیگر نیست، می‌توانست ببیند. مثل واقعیت همین شکم که بین او و دختر آن زن قرار داشت.



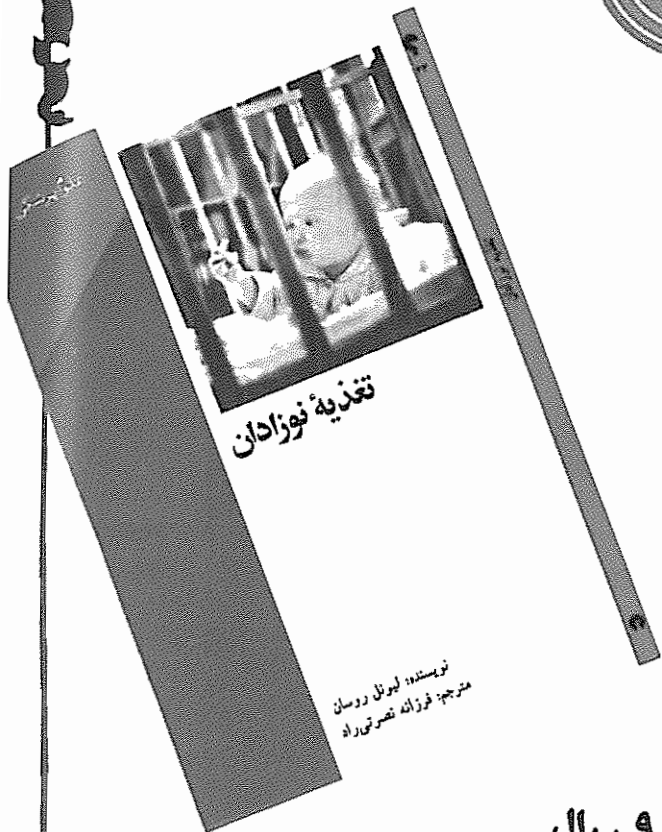


سازمان پارکها و
فضای سبز شهر تهران

خوشتر ز عیش و صحبت باغ و بهار چیست؟



منتشر شد:



- از کتابهایی که در هر خانواده باید در دسترس همه باشد.
- برنامه غذایی نوزاد دلبنده شما باید چگونه باشد.
- غنچه زیبای خود را به دست حوادث نسپارید.

قیمت: ۹۰۰ ریال

خواستاران این کتاب در شهرستانها می‌توانند بهای کتاب را به حساب ۴۹۶/۱۱ بانک مرکزی واریز کنند (از همه شعب بانکهای ملی می‌توان به این حساب حواله کرد) و اصل فیش بانکی را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی دفتر مرکزی شرکت ارسال دارند تا کتاب با پست سفارشی برای آنها فرستاده شود (هزینه بسته بندی و ارسال کتاب به همه شهرستانها بر عهده شرکت است).

اینجا نام و نشانی: _____

کد پستی: _____

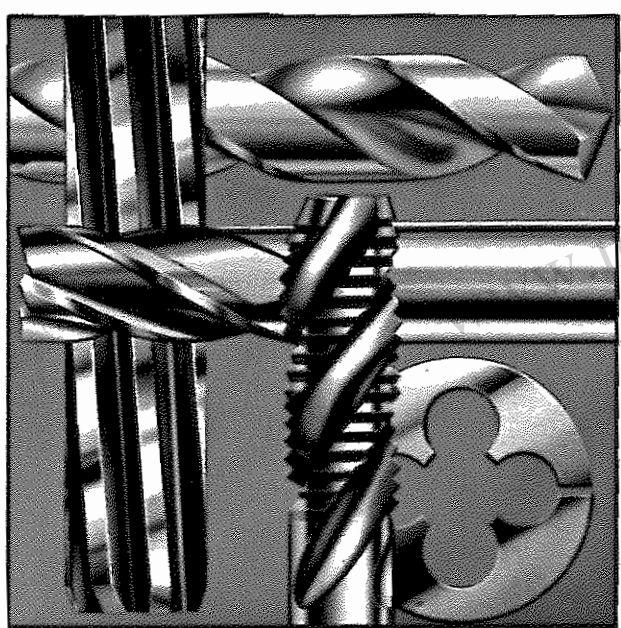
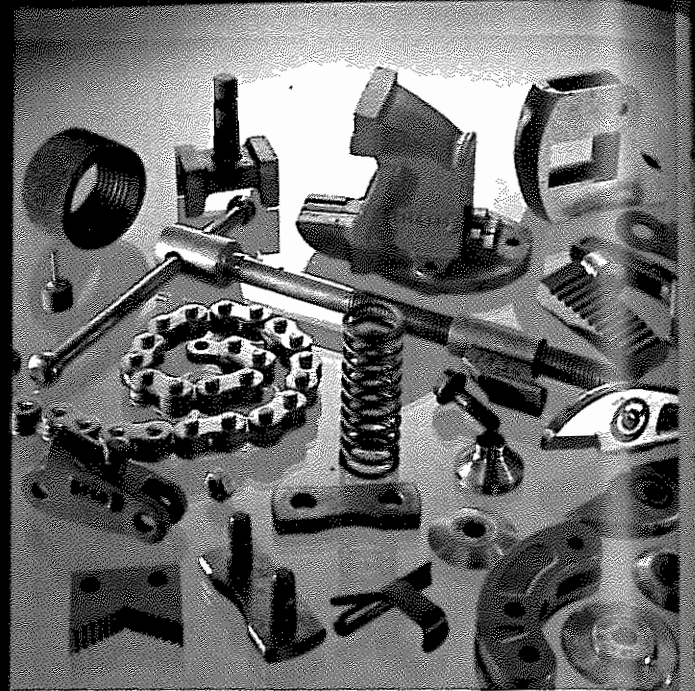
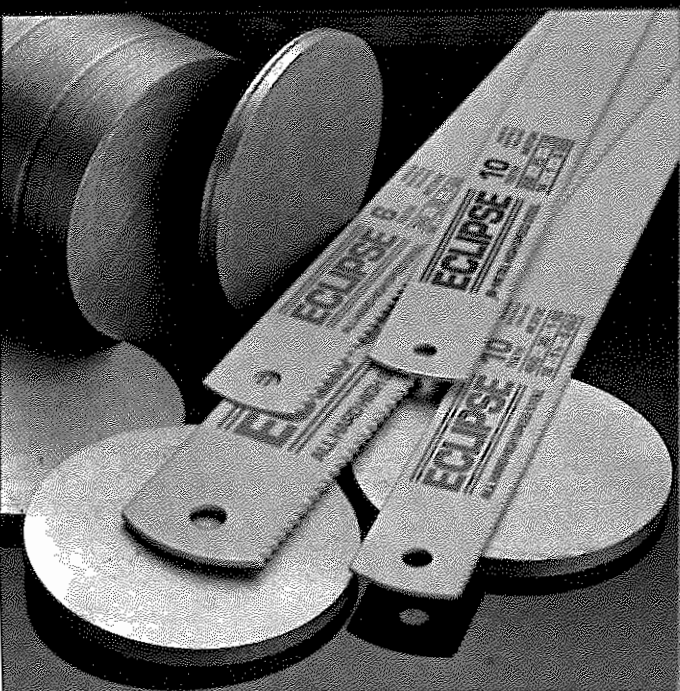
تلفن: _____

با ارسال فیش بانکی شماره _____ به مبلغ _____ ریال، درخواست می‌نمایم نسبت به ارسال کتاب اقدام فرمایید.

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
(شرکت سهامی)



دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان افریقا، نرسیده به چهارراه شهید حقانی (جهان کودك)، کوچه کمان، شماره ۴، تلفن: ۷۰-۶۸۴۵۶۹؛ صندوق پستی: ۳۶۶-۱۵۱۷۵
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، جنب دبیرخانه دانشگاه تهران



Jacobs

Record



Tools

Record

ECLIPSE

SKF

SKF & Dormer Tools

مجد همين نمايشگاه بين المللى تهران • ۱۰ تا ۲۰ مهرماه ۱۳۷۱ • سالن ۵ • غرفه

ZAMAN

Vol. 1. NO 7. Aug - Sep 1992

دائم گل این بستان شاداب نمی ماند



سازمان پارکها و
فضای سبز شهر تهران